

نگاهی به

خیانت های رویزیونیسم و اپورتونیسم

به جنبش کمونیستی در افغانستان

نویسنده : پولاد

انتشارات ائتلاف جنبش مائویستی افغانستان

نگاهی به خیانتهای رویزیونیسم و اپورتونیسم به جنبش کمونیستی افغانستان

فهرست

انواع رویزیونیسم.....(2)
- رویزیونیسم "مدرن"(خروشچفی)
- رویزیونیسم "سه جهانی"(چینی)
- دکمار رویزیونیسم خوجه ای
- رویزیونیسم "پراچندا"
خیانتهای انواع رویزیونیسم و اپورتونیسم و تسلیم طلبی به جنوب کمونیستی افغانستان.....(41)
"گروه پس منظر...."(53)
سازمان رهائیبخش خلقهای افغانستان(سرخا).....(54)
"گروه انقلابی خلقهای افغانستان" و "سازمان رهائی افغانستان" ... (55)
سازمان مبارزه در راه تاسیس حزب کمونیست افغانستان.(74)
دسته پیشو افغانستان.....(76)
سازمان پیکار برای نجات افغانستان.....(79)
سازمان انقلابی وطن پرستان واقعی(ساوو).....(92)
اتحاد مارکسیست-لنینیست های افغانستان("املا").....(95)

- سازمان آزادیبخش مردم افغانستان(ساما).....(114)
«سازمان انقلابی افغانستان».....(199)

انواع رویزیونیسم

مارکسیسم در نبرد طولانی با افکار و اندیشه های ارتجاعی و ضد انقلابی مختلف توانست حقانیت علمی و ماهیت و خصلت انقلابی و رهاییبخش خود را باثبات بر ساند. از هنگام ظهور مارکسیسم مکاتب و جریانات مختلف بورژوائی و خردہ بورژوائی در خصوصیت کامل با آن قرار گرفتند و ایده آلیسم که مدافعان پشتیبان مذهب است با انواع افتراقات و اتهامات بی بنیاد به مقابل آن قد علم نمود. لیکن مارکسیسم با پیشبرد مبارزه انقلابی علیه دشمنان طبقاتی گوناگون به تکامل کیفی اش ادامه داد. مارکسیسم به مارکسیسم - لنینیسم و از مارکسیسم - لنینیسم به مارکسیسم - لنینیسم - اندیشه مأثور تسه دون و به مارکسیسم - لنینیسم - مأثور تیسم ارتقای کیفی یافت و تکامل نمود. مارکسیسم برای اولین بار سوسیالیسم را از تخلیل به علم تبدیل کرد، پایه محکمی برای این علم ریخت و راهی برای پیشرفت و تکامل بیشتر عرصه های مختلف این علم را نشان داد. مارکسیسم انقلابی در طول تاریخ پیدایش آن نه تنها با دشمنان طبقاتی آشکار (بورژوازی و امپریالیسم و دیگر طبقات ارتجاعی) که بادشمنان نقابدار، یعنی رویزیونیسم و اپورتونیسم که به انواع واشکال گوناگون ظاهر می شوند، درگیر مبارزه ایدئولوژیک سیاسی دشواری بوده است. تاریخ جنبش بین المللی کمونیستی گواه براین است که مبارزات انقلابی پرولتاریا و خلقها

وانقلابات پیروز شده آنها بوسیله دشمنان مقابداری یعنی رویزیونیستها و اپورتونیستها به شکست کشانده شده اند.

رویزیونیسم تجدید نظر طلبی یا بازنگری در اصول اساسی مارکسیسم معنا می دهد. رویزیونیسم که نفی اصول جهان بینی پرولتاریاست مستقیماً طبقه کارگر از سلاح تئوریک خود محروم می کند و در نتیجه به سرمایه داری خدمت می نماید. رویزیونیسم محتوی انقلابی و اساس آموزش مارکسیسم را زیین می برد. از نظر فلسفی رویزیونیسم در اصول دیالکتیک ماتریالیستی تجدید نظر می کند، ایده آلیسم و ذهنی گری را به جای آن می نشاند. رویزیونیسم فلسفه مارکسیسم، اقتصاد سیاسی و آموزش‌های مبارزه طبقاتی را نفی می کند. اپورتونیسم راست یا رویزیونیسم شکلی از ایدئولوژی بورژوازی است. بعارت دیگر رویزیونیسم تجدید نظر طلبی در اصول و احکام اساسی مارکسیسم- لینینیسم بوده و آنرا از جوهر اصولی آن تھی می سازد. لینین می گوید: "اجتناب ناپذیر بودن رویزیونیسم معلول ریشه های طبقاتی آن در جامعه معاصر است. مائوتسه دون می گوید": "رویزیونیسم نفی اصول اساسی مارکسیسم است". رویزیونیسم یک پدیده بین المللی است. در هر کشور سرمایه داری در دیف پرولتاریا قشرهای وسیع خرده بورژوازی و صاحبکاران کوچک قرار دارند. سرمایه داری از تولید کوچک بوجود آمده است و دائماً بوجود می آید. اینها ناگزیر به صفوف پرولتاریا پرتاپ می گردند. کاملاً طبیعی است که جهان بینی خرده بورژوازی به تکرار در صفوف احزاب وسیع کارگری رخنه می نماید. مارکسیسم طی نیم قرن اول موجودیت خود با تئوریهای که از اساس با آن دشمن بودند، مبارزه می کرد. در دهه نود قرن نوزدهم احزاب کارگری در حقیقت برنامه هاوتاکتیک خود را بر اساس مارکسیستی ریختند و تشکیلات بین المللی جنبش کارگری، که بصورت کنگره های متنابض بین

الملی تجدید حیات نمود و در تمام مسایل اساسی بروزمنه مارکسیسم قرارگرفت. در این وقت مبارزه جریان ضد مارکسیستی درون مارکسیسم با لباس مارکسیسم آغازگردید. این می‌گوید: "دیا لکنیک تاریخ چنان است که پیروزی مارکسیسم در رشتۀ تئوری دشمنان آنرا ادارمی کند که خودرا بالباس مارکسیستها درآورند و رویزیونیسم انعکاس نفوذبود رژوازی در جنبش طبقه کارگر است". در جنبشهای کارگری، اسطوکراسی کارگری پناهگاه رویزیونیسم است. از نظر تاریخی پیدایش رویزیونیسم به دهه آخر قرن نزدهم مربوط است. برنشتاین سوسیال دموکرات آلمانی که سابقاً یکی مارکسیستهای ارتودوکس بود، نام خودرا براین جریان رویزیونیستی گذاشت و با جامعترين بیان اصلاح آموزش مارکس و تجدید نظر در آموزش مارکس یعنی بشکل رویزیونیسم قدم به میدان گذارد. رویزیونیسمی که برنشتاین نمایندگی می‌کرد، براین مبنابود که سوسیالیسم نه از طریق انقلاب که از طریق اصلاحات تدریجی بدست می‌آید. برنشتاین معتقد بود که سرمایه داری به تدریج به سوسیالیسم استحالت خواهد کرد. بنابرین سوسیالیستها باید روش انقلابی مبارزه را کنار گذارند که خشونت آور است و در انتظار پی آمد این روند تدریجی باشند. برنشتاین معتقد بود که راه قانونی و پارلمانی یگانه راه تحقق سوسیالیسم است. همچنین اونظر داشت: اگر طبقه کارگر رأی عمومی و متساوی بدست آورد، آنوقت اصل اجتماعی که شرط اساسی رهایی (طبقه کارگر) است بدست آمده است. او مخالف انقلاب قهرآمیز و درهم شکستن ماشین دولتی واستقرار دیکتاتوری پرولتاپیا بود. برنشتاین می‌گوید: "جنیش همه چیز است هدف نهایی هیچ چیز". این اظهار نظر برنشتاین عصاره رویزیونیسم را روشن تراز هر چیز دیگر نشان می‌دهد.

لنین می گوید: " مبارزه ایدئولوژیک مارکسیسم انقلابی با رویزیونیسم درپایان قرن نوزدهم فقط پیش درآمد مبارزات عظیم انقلابی پرولتاریاست که علیرغم تمام تزلزلات وضعف عناصرخرده بورژوا، درراه پیروزی کامل هدف خودبه پیش می رود. رویزیونیسم دررشته فلسفه بدبانی "علم پروفیسور مبانه بورژوازی میرفت: پروفیسورها " بسوی کانت رجعت" می کردند. رویزیونیسم هم بنbal نئوکانتها کشیده می شد، پروفیسورها هزار بار سفله گوئی های کشیشی را علیه ماتریالیسم تکرار می کردند. رویزیونیستها هم با تبسیم اغماض آمیز زیر لب (کلمه به کلمه طبق آخرین هاندبوک) زمزمه می کردند که ماتریالیسم مدت هاست "ردشده است".... رویزیونیستها هم از پی پروفیسورها در منجلاب لوث فلسفی علم غوطه ورشده "اولوسیون" "ساده" (و آرام) راجایگزین دیالکتیک "زنگ" (وانقلابی) می کردند.... رویزیونیسم ماتریالیسم دیالکتیک و ماتریالیسم تاریخی رامردومی شمارد. رویزیونیسم فلسفه مارکسیسم، اقتصاد سیاسی و آموزش های مبارزه طبقاتی رانفی می کند. رویزیونیسم در زمینه سیاسی تلاش می کند تا مهمترین مطلب مارکسیسم یعنی تئوری مبارزه طبقاتی را مورد تجدید نظر قرار دهد. رویزیونیسم به گرایشی می گویند که تحت لوای مارکسیسم مبلغ ایده ها و اعمالی است که مستقیماً خلاف روح و اهداف و اصول اساسی مارکسیسم و پر اتیک اصیل مارکسیستها می باشد. باید خاطرنشان ساخت که رویزیونیسم یا تجدید نظر طلبی در احکام و اصول مارکسیسم- لنینیسم هم از چپ و هم از راست صورت می گیرد.

"سیاست رویزیونیستی عبارت است از تعیین روش خود از واقعه ای تا واقعه دیگر، تطبیق حاصل کردن با حوادث روز و با تغییرات وارد در جزئیات سیاسی، فراموش کردن منافع اساسی پرولتاریا و خصایص اصلی کلیه رژیم سرمایه داری و کلیه تکامل تدریجی سرمایه داری، فداکردن این منافع در مقابل منافع آنی واقعی

یا فرضی، واز خود ماهیت این سیاست برمی آید که می تواند شکل‌های بی نهایت گوناگونی بخود بگیرد و هر مسئله ای که تاحدی "تازگی" داشته باشد، و هر تغییری در حواله که کمی غیرمنتظره و پیش بینی نشده باشد، ولو فقط سرمومئی و برای مدت کاملاً کوتاهی مشی اصلی تکامل را تغییرداده باشد، ناگزیر و همیشه موجب پیدایش انواع مختلف رویزیونیسم خواهد گردید".

در جنبش بین المللی کمونیستی بیش از همه لینین با آگاهی و فراست خاص خویش وبالاتکاء به اصول علمی مارکسیسم انقلابی و دیالکتیک ماتریالیستی علیه اپورتونیسم سران بین الملل دوم به مبارزه برخاست و ماهیت ضدانقلابی آن آشکار ساخت. این اپورتونیسم توسط کائوتسکی نمایندگی می شد. کائوتسکی یکی از رهبران سوسیال دموکراتی آلمان در آستانه جنگ اول جهانی بدون در نظر گرفتن خصلت امپریالیستی جنگ؛ در پرستگاه سوسیال شوئونیسم سقوط کرد، یعنی تصدیق "دفاع از میهن" در جنگ امپریالیستی تبهکارانه. رهبران انترناسیونال دوم به دفاع از بورژوازی غارتگر خودی برآمدند، با بورژوازی کشور خودی ائتلاف کردند و با تفاق بورژوازی خودی علیه پرولتاریای انقلابی کشور خود به مبارزه برخاستند. لینین می گوید: "کائوتسکیسم" پدیده تصادفی نبوده، بلکه محصول اجتماعی تضاد های انترناسیونال دوم است که آمیزه ازوفاداری لفظی نسبت به مارکسیسم و تبعیت عملی از اپورتونیسم است؛ کائوتسکی آموزش مارکس را کاملاً تحریف و آنرا بارووح اپورتونیسم دمساز نموده و "در عین قبول انقلاب در گفتار" در عمل از آن دست کشیده است؛ کائوتسکی با تصدیق لفظی مارکسیسم و سفسطه های آشکار، مارکسیسم را از روح زنده انقلابی آن تهی نمود. کائوتسکی نظرداشت که: امپریالیسم بیش از هر چیزیک سیاست است، و به حال سیاستهار امی شود بدون انقلاب تغییر داد. کائوتسکی تنوری دیکتاتوری پرولتاریا را تحریف و انکار نموده

است؛ کائوتسکی مارکسیسم را به ابتدا لکشیده و به دفاع ازبورژوازی رفورمیست برخاست". کائوتسکی شنیع ترین دشنامها را به لین حواله کرده و اورا" غاصب" خواند. لین در رساله" انقلاب پرولتاری و کائوتسکی مرتد" ماهیت و خصلت اپورتونیستی و رویزیونیستی و تمام جواب تفکرات و نظریات ضد مارکسیستی و ضدانقلابی کائوتسکی را به نحو شایسته به تحلیل و ارزیابی گرفته است.

اپورتونیسم: معنای مشخص این واژه در سیاست عبارت از روشی است که موضع طبقاتی و اصولیت واستحکام آنرا ترک گفته و در عمل به منافع پرولتاریا و زحمتکشان خیانت می کند. اپورتونیسم نتیجه عناصرنا استوار در جنبش کارگری در برابر اینتلوزی بورژوازی است. اپورتونیسم منافع طبقه کارگر را تابع و فرع منافع سرمایه داری قرار می دهد و از مبارزه طبقاتی و انقلاب سوسیالیستی دست می کشد. و به این ترتیب به رفورمیسم و اداره کننده امور سرمایه داری منجر می شود. اپورتونیسم ضربه های مهلک به کارسازماندهی نبرد طبقاتی وارد می کند؛ چراکه سمت گیری درست، اصولیت و قاطعیت را از آن می گیرد. اپورتونیسم معاصر در وجود نماینده عمدت ای آن کارل کائوتسکی مارکسیست سابق مشمول توصیف فوق الذکر می شود. "خصوصیه و نوع خصلت اپورتونیست، گرایش تسلیم شدن به شرایط وقت، عدم توانایی ایستاندن در مقابل شیوه های متداول، کوتاه بینی سیاسی و بزرگی می باشد. اپورتونیسم قربانی کردن منافع درازمدت و حیاتی حزب درازای منافع لحظه ای زود گذروثانوی می باشد. باکوچکترین رونق صنعتی، رونق نسبی بازار و رونق لیرالیسم بورژوازی، اپورتونیست شروع به فریاد می کند: بورژوازی را نهر اسانید، اورانپر هیزانید،" و عبارت" درباره انقلاب اجتماعی را کنار بگذارید!".

لنین می گوید: " هنگامیکه از مبارزه با اپورتونیسم صحبت می شود هرگز نباید خصوصیات مشخصه تمام اپورتونیسم معاصریعنی عدم صراحة و ابهام و جنبه های غیرقابل درک آنرا درکایه رشته ها فراموش کرد. اپورتونیست بنابر ماهیت خود همیشه از طرح صریح و قطعی مسئله احترامی جوید و همیشه در جستجوی نقطه منتجه قواست و مثلاً ماربین نظریاتی که ناسخ دیگریست می پیچد و می کوشد هم با این وهم با آن دیگری موافق باشد و اختلاف نظرهای خود را به اصلاحات جزئی و ابرازشک و تردید و تمایلات خیرخواهانه و بی زیان وقس على هذا منجرمی سازد". اپورتونیسم به اشکال راست و "چپ" ظاهرمی شود. اپورتونیسم نظر به اوضاع و شرایط در جوامع مختلف اشکال بسیار گوناگونی بخود گرفته و با شیوه ها و خرامهای مختلف عمل می کند. از اینروشناخت از خصوصیات انواع واشکال اپورتونیسم حایزاهمیت است.

مائوتسه دون می گوید: "اگر رویزیونیستهایه مواضع رهبری دست یابند و قادر گردد که "مهر تصدیق" رسمی بریک خط ضد انقلابی بزنند، در پوشش مارکسیسم- توده ها از نظر سیاسی دریک موقعیت پاسیوی خواهند بود؛ و بنام وفادار ماندن به خط حزب و وفاداری بر رهبری آن، آنان را بعقب و به جهنم سرمایه داری رهنمون خواهند گردید".

- رویزیونیسم "مدرن" (خروشیفی):

بعد از مرگ استالین در سال 1953 میلادی خروشچف در رأس باند رویزیونیستهای "مدرن" طی یک کودتای درون حزبی در سال 1956 و تصفیه های گسترده و اخراج کمونیستهای انقلابی از حزب؛ قدرت حزبی دولتی را در اتحاد شوروی قبضه کرد. خروشچف ترهای رویزیونیستی اشرادریک گارش محرمانه در سال 1956 در کنگره بیستم حزب کمونیست شوروی ارایه داد و در کنگره بیست و دوم

این تزهارا به تصویب رساند. خروشچف بر اصول اساسی مارکسیسم-لنینیسم تجدید نظر کرد و مشی مارکسیستی-لنینیستی حزب کمونیست اتحاد شوروی را که تحت رهبری لنین و استالین تعقیب می گردید، کنار گذاشته و درگزارش کمیته مرکزی حزب کمونیست یک سلسله احکام ضد مارکسیستی-لنینیستی را که بنابر ادعای خروشچف "تازه" بودند و آنها را "تکامل خلاق تئوری مارکسیستی-لنینیستی در شرایط پس از تغییر تناسب قوا در جهان به سود سوسیالیسم" نام نهاد؛ مطرح کرد. ازانجاییکه این "احکام" پوشش مارکسیستی-لنینیستی داشتند؛ لذا توانست در آن زمان افکار عمومی خلق شوروی را فریب دهد. در حالیکه "احکام" اور حقیقت تجدید نظر در مارکسیسم-لنینیسم بود. خروشچف مفهوم "همزیستی مسالمت آمیزمیان دوسیستم" (سیستم سوسیالیستی و سیستم سرمایه داری) را به مشی عمومی سیاست خارجی اتحاد شوروی درآورد که سایر احزاب کمونیست و دولتهای سوسیالیستی پیرو مسکواز آن تبعیت کردند. در حالیکه بنابرآموزش لنین "اصل اساسی سیاست خارجی کشور سوسیالیستی و حزب کمونیست عبارت است از انترناسیونالیسم پرولتری؟ در اتحاد با انقلابیون کشورهای سرمایه داری و با کلیه خلقهای ستمکش برضامپریالیستها". خروشچف باین طریق ترک مبارزه طبقاتی در مقیاس بین المللی و ترک مبارزه انقلابی رهانیبخش خلقها را علیه یوغ امپریالیستی و قطع کمک کشورهای سوسیالیستی به نهضت کارگری و کمونیستی باکلیه و سایل به خلقهای جهان راتبلیغ می کرد. رویزیونیستهای "مدرن" حل مسائل صلح جهانی و آزادی خلقهای اتباع" استقرار روابط دوستانه بین دو ابرقدرت بزرگ جهانی، اتحاد شوروی و ایالات متحده امریکا" می ساخت. خروشچف می گفت: "سوسیالیسم از طریق مسابقه مسالمت آمیز با سیستم سرمایه داری، می تواند بر سرمایه داری غلبه کند". او به امپریالیسم جهانی خاصتاً امپریالیسم امریکامی

فهماند که "موقع مسلط اقتصادی و نظامی امریکا درکشورهای مختلف جهان به هیچ وجه به خطرنخواهد افتاد. وامریکا باید تقسیم سیاست جهان را بین دو ابرقدرت به پذیرد." خروشچف بر "گذار مسالمت آمیز" و "رقابت مسالمت آمیز" تکیه کرده و آنرا با راه پارلمانی یکسان ساخت. او انقلاب سوسیالیستی و دیکتاتوری پرولتاریا رانفی می کرد و "تزر"، تنوریهای ضدانقلابی "حزب تمام خلقی"، "دولت تمام خلقی" را به منصه عمل قرارداد. خروشچف راه رشدغیرسرمایه داری، "تقویه سکتور دولتی" و "پارلمانتراسیم" را به کشورهای تحت سلطه امپریالیسم در آسیا، افریقا و امریکای لاتین بجای مبارزه آزادی بخش ملی و مبارزه طبقاتی رهانی بخش تدوین نمود. خروشچف دیگر نماینده عمدۀ رویزیونیسم "مدرن" در سطح جهان بود.

خروشچف رژیم رویزیونیستی و ضدانقلابی یوگسلاویا را صریحاً به مثابه کشور سوسیالیستی توصیف نمود؛ او حمله به استالین را از طریق "مبازه بر ضد کیش شخصیت" آغاز نمود؛ که بطور آشکار حمله ای بود علیه مشی قبلی مارکسیستی-لنینیستی حزب کمونیست اتحاد شوروی. خروشچف این رویزیونیست مرتد در این کنگره خایانه استالین را "خدکامه"، "درنده خو"، "مستبد"، "تروریست" و "بی فرهنگ" خواند و خواستار اعاده حیثیت دشمنان نظام سوسیالیستی که به منزله عمال دول امپریالیستی محکوم شده بودند، گردید؛ و "کیش شخصیت" استالین را بثابه سلاح اساسی در مبارزه با مارکسیسم-لنینیسم بکار گردید. خروشچف مشی رویزیونیستی کنگره بیستم را، مشی عمومی جنبش بین المللی کمونیستی اعلام نموده و به رو سیله دست می زد تا انرا بر کلیه احزاب کمونیستی و کارگری تحمیل کند. و بدین صورت فیصله های کنگره بیستم خوراک ایدئولوژیک رویزیونیستهای تمام کشورها گردید و همه احزاب کمونیست دنیا را رومسکودر منجلاب این مشی

ضدانقلابی افتادند. از آنجاییکه اپورتونیسم و رویزیونیسم در جنبش‌های انقلابی پرولتری سرمنشأ سیاسی و ایدئولوژیکی تفرقه افگنی هستند؛ لذار هیران "شوروی" جنبش بین المللی کمونیستی را با شعاب و تفرقه کشاندند. و این بزرگترین خیانتی بود که رویزیونیستهای "مدرس" برضد کشور سوسیالیستی، دیکتاتوری پرولتاریا، انقلابات رهایی‌خواه خلقها و انترناسیونالیسم پرولتری مرتکب شدند. رویزیونیستهای حاکم بر حزب دولت اتحاد شوروی با انهدام انقلاب پرولتری و دیکتاتوری پرولتاریا و انتخاب راه سرمایه داری، اتحاد شوروی را به یک ابرقدرت سوسیال امپریالیستی مبدل نموده و در رأس بلوك سوسیال-امپریالیستی قرار گرفت.

از همان آوان سربلند کردن رویزیونیسم "مدرس" تا سلطه همه جانبه آن بر حزب و دولت اتحاد شوروی؛ حزب کمونیست چین تحت رهبری مائوتسه دون مبارزه ایدئولوژیک - سیاسی را درجهت افشاری ماهیت رویزیونیسم "مدرس" در ابعاد مختلف آن آغاز و ادامه داد. رهبری حزب کمونیست چین خاصتاً مائوتسه دون این مبارزه را بشکل علمی و دیالکتیکی قدم به قدم به پیش برده و ماهیت و چهره اصلی ضدانقلابی این رویزیونیسم را فاش نمود. حزب کمونیست چین این مبارزه اصولی را طی "تفسیر مشروح نه گانه" در نقد نظریات، مواضع و خط مشیهای رویزیونیستی رهبران "حزب کمونیست" شوروی به پیش بردا. این مبارزه در ابتدا بشکل انتقاد و قسمًا "توصیه" برای رهبران "اتحاد شوروی" صورت می‌گرفت. و بعد ملاحظه شد که رهبران حزب کمونیست اتحاد شوروی دیگر به مارکسیسم-لنینیسم و انقلاب پرولتری پشت کرده و راه برگشت ناپذیر سرمایه داری را انتخاب کرده اند و هرچه بیشتر در منجلاب رویزیونیسم "مدرس" فرومی‌رفتند. رویزیونیستهای حاکم کشور سوسیالیستی را به کشوری سرمایه داری دولتی و به

ابرقدرت سوسیال امپریالیستی مبدل کرده و با هدستی امپریالیسم امریکا علیه خلقهای جهان قرارگرفته و به انقلاب جهانی خیانت کردند؛ لذا حزب کمونیست چین و مائوتسه دون هرچه بیشتر به افسای ماهیت ضدانقلابی این رویزیونیسم و چهره اصلی رویزیونیستهای "مدرن" بگونه همه جانبه پرداخت.

- تئوری "سه جهان"، رویزیونیسم "سه جهان":

بعد از سقوط رهبران "حزب کمونیست اتحاد شوروی" به پرتگاه رویزیونیسم "مدرن" و انهدام دیکتاتوری پرولتاریا و سرنگونی نظام سوسیالیستی و انتخاب راه سرمایه داری؛ تعداد زیادی از احزاب و سازمانهای کمونیستی درجهان به دنباله روی ازمشی ضدانقلابی حزب و دولت "اتحاد شوروی" به انحطاط کشیده شده و در پرتوگاه رویزیونیسم "مدرن" سقوط کردند. این انحراف جنبش بین المللی کمونیستی را دچارتقرقه و بحران عمیقی نمود. لیکن مائوتسه دون در مبارزه علیه رویزیونیسم "مدرن" از مارکسیسم - لنینیسم بدفاع برخاست. مائوتسه دون در رأس جنبش بین المللی کمونیستی قرارگرفته و مبارزه انقلابی پیگیری را در افشاری ماهیت ضدانقلابی رویزیونیسم خروشچفی به پیش برد. مائوتسه دون با اتکاء به دیالکتیک ماتریالیستی شکست انقلاب و سرنگونی دیکتاتوری پرولتاریا و احیای سرمایه داری در "اتحاد شوروی" را مورد تجزیه و تحلیل قرارداده و بایان حقیقت دست یافت که تضادهای طبقاتی در سرتاسر دوران سوسیالیسم منحیث یک مرحله گذار وجود داشته و در تمام این دوران باید مبارزه طبقاتی تحت دیکتاتوری پرولتاریا داده یا بد. او همچنین مبارزه "بین دو خط" در درون حزب کمونیست چین را بدون وقفه ادامه داد. مائوتسه دون با آموزش از شکست انقلاب در "اتحاد شوروی" به شیوه های نوین مبارزه طبقاتی دستیافت و تئوری "ادامه انقلاب تحت دیکتاتوری پرولتاریا" را کشف کرد. مائوتسه دونه در سال 1966 انقلاب

کبیرفرهنگی پرولتاریائی را براه انداخت و برای یک دهه آنرا رهبری نمود. هدف اساسی انقلاب فرهنگی پرولتاریائی جلوگیری از قدرت گیری بورژوازی درون حزب، رهروان سرمایه داری ونجات انقلاب چین و دیکتاتوری پرولتاریا ازشکست بود. در این انقلاب توده های خلق روشنفکران انقلابی و کمونیستهای وفادار به مارکسیسم- لینینیسم و خط اصولی و انقلابی مائوتسه دون بطور گسترده بسیج شدند و تعداد زیادی از رهروان سرمایه داری را از مقامات عالی حزبی و دولتی طرد و تصفیه کردند. مائوتسه دون گفت: "بورژوازی را در مقامات بالائی حزب باید جستجو نمود". و باین ترتیب انقلاب کبیرفرهنگی پرولتاریائی برای یکدهه انقلاب چین و دیکتاتوری پرولتاریا و نظام سوسیالیستی را ازشکست توسط بورژوازی درون حزب کمونیست نجات داد. مائوتسه دون همچنین گفت: "تا پیروزی نهائی انقلاب ورسیدن به جامعه بدون طبقه (جامعه کمونیستی) به چندین انقلاب فرهنگی پرولتاریائی نیاز است". ده سال دوران انقلاب کبیرفرهنگی پرولتاریائی مرحله نوینی از رشد فرهنگی سیاسی و انقلابی روشنفکران و توده های خلق چین تحت رهبری رفیق مائوتسه دون بود. با آنکه طی ده سال انقلاب فرهنگی پرولتاریائی تصفیه های گسترده در حزب و دولت چین صورت گرفت، امارویزیونیستهای "سه جهانی" درپناه گرفتن به اطراف چوئنلای (که دارای گرایشات سنتریستی بود) و با "کوبیدن افراطی" لین پیائو خود را در درون حزب پنهان نمود. آن عدد که در دوران انقلاب فرهنگی از حزب و دولت اخراج شده بودند؛ با "اظهارندامت" و سپردن یک ورق کاغذ مبنی بر "انتقاد از خود" و "پذیرش" اشتباهات و انحرافات خود دوباره به مقامات حزبی و دولتی بازگشتد. جریان تحولات منفی و قهقهائی بعد از مرگ مائوتسه دون نشان داد که عناصر بورژوازی

درون حزب هرگز صادقانه از خود انقاد نکرده بودند و بقول چیانچین که میگوید: "باين وسیله سگها با امضای يك ورق كاغذ خودرا از غرق شدن نجات دادند". بعداز مرگ مائوتسه دون در سال 1976 بورژوازی درون حزب کمونیست چین، دارودسته مرتد هوакوفین و دن سیائوپین با يك اقدام ضد انقلابی، انجام کودتای نظامی چهارتمن از همسنگران مائوتسه دون بنام "گروه چهارنفره" را زندانی کردند و هزاران تن ديگراز کمونیستهای انقلابی چین را لزحوب وارتش دولت تصفیه و اخراج کردند؛ دیکتاتوری پرولتاریا راسرنگون کرده و دیکتاتوری بورژوازی رامستقر نمودند و خط مشیهای رویزیونیستی و ضدانقلابی خود را جایگزین خط انقلابی پرولتاری حزب کردند. باين ترتیب رویزیونیستهای "سه جهانی" دیکتاتوری پرولتاریادر چین را سرنگون و آخرين پایگاه انقلاب جهانی را منهدم کردند. اينها همان رویزیونیستها، بورژوازی درون حزب بودند که دوباره به حزب برگشته بودند و با ديگر همپاله های شان که در حزب مخفی شده بودند در فرصت مناسب با يك حمله ضدانقلابی ستاد رهبری انقلابی پرولتاریا راسرنگون کردند. تئوري ارجاعی و ضدانقلابی "سه جهان" خط مشی پذيرفته شده رویزیونیستهای مرتد چین است که خایانه آنرا منحيث "استراتژی و تاكتیک انقلاب جهانی" جازدند و ختم مبارزه طبقاتی و انقلاب پرولتاری را در چین اعلام کردند.

اپورتونیستهای چین براساس تئوري رویزیونیستی و ضدانقلابی شان جهان را طوري تقسيم نمودند که کشورهای نيمه مستعمره ووابسته امپرياليسم در آسيا، افريقا و امريکاي لاتين شامل "جهان سوم"؛ دوا بر قدرت امپرياليستي امريکا و سوسیال امپرياليسم "شوروي" وقت شامل "جهان اول" و بقيه کشورهای بين اين دو "جهان" از قبيل کشورهای امپرياليستي اروپاي غربي، جاپان، کانادا، آستراليا، نيو زيلاند

و تمام کشورهای سوسیال امپریالیستی بلوک شرق شامل "جهان دوم" می شدند. مدافعين این تئوری در رأس آنها دین سیاوشیان عقیده داشت که برای خنثی کردن نقشه جنگ عمومی ایرا که "اتحاد شوروی" کشیده است، باید با جهان دوم، جهان سوم و نصف جهان اول(امپریالیسم امریکا) متحد شد. روزیونیستهای مرتد با تشکیل این "جبهه متحد" ضد انقلابی علیه جناح دیگر ضد انقلاب جهانی یعنی ابرقدرت سوسیال- امپریالیسم شوروی؛ مسئله طبقاتی و ماهیت ضدانقلابی طبقات ارجاعی، تضادهای طبقاتی، مبارزه طبقاتی و مسئله رهبری انقلاب جهانی را کاملاً از نظر انداختند. آنها تضاد درون کشورهای امپریالیستی را بجای تضاد بین امپریالیسم و خلقهای تحت ستم و استثمار جهان قرار دادند. رهبران خاین و مرتد چین با ترک راه انقلاب در کنار قدرتهای امپریالیستی و دولتهای ارجاعی کشورهای تحت سلطه امپریالیسم قرار گرفتند و خاینانه بر ضد مبارزه طبقاتی پرولتاریا و خلقها علیه سلطه امپریالیسم و دولتهای ارجاعی قرار گرفته و تا مروز به همین شیوه ادامه می دهند. رهبران مرتد چین بر اساس تئوری ارجاعی و ضدانقلابی "سه جهان" واستراتژی ضدانقلابی شان در شرایط جنگ مردم افغانستان علیه سوسیال امپریالیستهای اشغالگر روسی و رژیم مزدور آنها در سال 1979 میلادی در کنار سیاه ترین نیروهای ارجاعی اسلامی جنایتکار در افغانستان قرار گرفته و آنها اکمک تسليحاتی و مالی نمودند. رهبران رویزیونیست چین کشورهای امپریالیستی (غیر از ایالات متحده امریکا و سوسیال امپریالیسم شوروی) در سطح جهان را جمله "دوستان و هم پیمانان خلقهای جهان" می شمردند. همچنین حمایت خودرا از رژیمهای فاشیستی مذهبی و رژیمهای دیکتاتورهای نظامی و فئodal کمپرادوری "غیر مذهبی" وابسته امپریالیسم اعلام داشته و این رژیمهای ارجاعی و ضدانقلابی را "متحد طبیعی" خلقهای دانند. رویزیونیستهای "سه جهانی" با طرح

این "جبهه متحد" علیه سوسيال امپرياليسم شوروی وقت؛ موضوع مبارزه طبقاتی، انقلاب جهانی و رهبری این انقلاب را به فراموشی سپرده و درباتلاق ارجاع وضدانقلاب قرار گرفتند. رویزیونیستهای چینی با این استدلال که کشورهای امپریاليستی جهان که علیه هژمونی طلبی دو ابرقدرت امریکا و شوروی "مبارزه" می کردند؛ لذا "دوست و متحد خلقهای جهان" هستند. اینها بجای شumar مارکس: "پرولتاریای سراسر جهان متحد شوید!" و شumar لنین: "پرولتاریا و خلقهای سراسر جهان متحد شوید!"؛ شعار ضد مارکسیستی- لنینیستی وضدانقلابی؛ "بورژوازی امپریاليستی، رژیمهای ارجاعی و دیکتاتورهای فاشیستی در کشورهای تحت سلطه امپریاليسم وکلیه مرتعین جهان تحت رهبری ابرقدرت امپریاليستی امریکا برضد ابرقدرت سوسيال امپریاليسم شوروی متحد شوید!" را عوض کردند. این "جبهه متحد" رهبران مرتد چینی در ماهیت یک جبهه ضدانقلابی و ضد جنبش‌های آزادی بخش ملی و جنبش‌های رهائیخش پرولتری در جهان بوده است. رویزیونیستهای چینی مانند همه اپورتونیستهای رویزیونیستهای ماقبل شان در جهان، رویزیونیسم خود را پوشش مارکسیستی داده اند. تئوریستهای تئوری رویزیونیستی "سه جهان" مانند کانتوسکی و خروشچف مدعی اند که تئوری شان "تمکن مارکسیسم- لنینیسم" بوده و مطابق به اوضاع فعلی جهان است. رویزیونیستهای "سه جهان" انقلاب کیفر هنگی پرولتاریائی را مورد حملات شدید قرار داده و آنرا "فاجعه" خوانند. و تئوری و پراتیک "ادامه انقلاب تحت دیکتاتوری پرولتاریا" را رد کردند. رویزیونیستهای چینی باارتکاب خیانت به انقلاب و خلق چین و خیانت به انقلاب جهانی با انجام کوتنای ضد انقلابی و غصب قدرت حزبی و دولتی دیوانه وار علیه انقلاب کیفر هنگی و دست آوردهای آن به تبلیغات خاینانه دست زند، دیکتاتوری پرولتاریا را خاتمه یافته اعلام کردند،

ویرانی نظام سوسیالیستی را در همه عرصه ها آغاز کردند و بجای آن رشد نظام سرمایه داری را استراتژی و هدف غائی شان قرار دادند و چین سوسیالیستی را به چین سرمایه داری واژمله قدرتهای بزرگ سرمایه داری جهان مبدل کرده اند. آنها در زمینه مبارزه طبقاتی، "همزیستی مسالمت آمیز دومشی" را بجای مبارزه بین "دو خط" در درون حزب کمونیست رسمیت دادند. رویزیونیستهای "سه جهانی" پرچم انترناسیونالیسم پرولتری را بدور از داخله و بجای آن پرچم رویزیونیستی "همبستگی بین المللی" یعنی آشتی طبقاتی را بلند کرده اند. بجای پشتیبانی و تقویت جنبش‌های کمونیستی و جنبش‌های آزادیخواه ملی؛ حمایت و پشتیبانی خود را از رژیمهای ارتقای و فاشیستی وابسته به امپریالیسم و سوسیال امپریالیسم وکشورهای امپریالیستی اعلام داشته و آنها را "متحدین طبیعی" خلقها در مبارزه علیه سوسیال امپریالیسم شوروی وقت دانسته و با آنها متحد شدند.

اپورتونیستهای "سه جهانی" کشورهای امپریالیستی اروپایی غربی، چین، کانادا، استرالیا و کشورهای رویزیونیستی اروپایی شرقی (غیر از شوروی) را کشورهای که مورد چپاول دوابرقدرت امپریالیستی امریکا و شوروی قرار دارند و برای حفظ "استقلال ملی خود" در مبارزه برضد دوابرقدرت برآمده و خود را با کشورهای "جهان سوم" که هم در معرض چور و چپاول دوابرقدرت هستند نزدیک ساخته و از مبارزات آنها برضد دوابرقدرت دفاع می کنند، توصیف کردند. در حالیکه همه کشورهای امپریالیستی براساس ماهیت و خصلت طبقاتی شان به استثمار و ستم زحمتکشان کشورهای خودی واستثمار و ستم و غارت خلقهای کشورهای تحت سلطه در آسیا، افریقا و امریکای لاتین ادامه می دهند. همه کشورهای امپریالیستی و ارتقای بدون تفرقی از دشمنان آشتی ناپذیر خلقهای جهان هستند. و تضاد بین کشورهای امپریالیستی و خلقهای کشورهای تحت ستم تضادی

انتاگونیستی است. رویزیونیستهای "سه جهانی" نظردارند که قدرتهای امپریالیستی نامبرده به سرمایه داران "صلحجو" و "ضدامریالیست" باصطلاح تغییرماهیت داده اند! رویزیونیستهای "سه جهانی" با این تئوری ارجاعی ضدمارکسیستی-لینینیستی که "جهان دوم" را زجمله "متحدهن طبیعی مبارزات آزادیبخش ملی" و پیشیبان پرولتاریای کشورهای خود شان می دانند؛ تضاد آشنا ناپذیرین امپریالیسم و خلقهای تحت ستم را از یک جانب وازنجانب دیگر تضاد بین پرولتاریابورژوازی در کشورهای امپریالیستی را انکارکرده و بعوض آن تضاد بین امپریالیستها وازنجهle تضاد بین دو ابرقدرت امریکا و شوروی را عمدۀ می سازند و باین صورت می خواهند بنام "استفاده از تضادهای درونی امپریالیستها"، تئوری ارجاعی و ضدانقلابی خودرا "توجیه" کنند. رویزیونیستهای "سه جهانی" با طرح استراتژی "سه جهان" از جهان سوسیالیسم انکارکرده و چین سوسیالیستی (وقت) را زجمله کشورهای تحت سلطه امپریالیسم، "جهان سوم" قرار می دانند. رهبران مرتد چین آشتی طبقاتی را بجای تضاد و مبارزه طبقاتی هم در سطح کشورها و هم در سطح جهان تبلیغ می کردند و می کنند. رویزیونیستهای حاکم بر حزب و دولت تصمیم گرفتند چین را به امپریالیسم تسليم کنند و بجای ادامه انقلاب، تئوری تسليم طلبی به بورژوازی و امپریالیسم را تبلیغ می کردند و می کنند. رهبران رویزیونیست چین بدون در نظر گرفتن طبقات و تضادهای طبقاتی صحبت از وحدت کشورهای "جهان سوم" یا کشور تحت سلطه امپریالیسم دارند و طرح وحدت این کشورها فقط آشتی دادن طبقات است که ایده ای ارجاعی و ضد انقلابی است.

- دگمارویزیونیسم خوجه ای:

تاریخ جنبش بین المللی کمونیستی گواه است که همه اپورتونیستها و رویزیونیستها با ادعای مارکسیست- لینینیست بودن به مارکسیسم- لینینیسم خیانت کرده و رهبران بزرگ پرولتاریای جهان را مورد انواع اتهامات بی اساس و حملات خصمانه قرارداده اند. انور خوجه رهبر حزب کار آلبانی نیز با ادعای مارکسیست - لینینیست بودن به مارکسیسم- لینینیسم خیانت کرد، به مائوتسه دون اتهام بست و با وقیح ترین وجهی به او حمله نمود. ادعای "اعقاد" خوجه به مارکسیسم- لینینیسم و "انتقاد" او از رویزیونیزم "مدرن" خروشچفی و رویزیونیزم "سه جهانی" پنهان کردن دگمار رویزیونیزم خودش بود. حزب کمونیست آلبانی در سال 1977 ثوری رویزیونیستی "سه جهان" را مورد "نقد" قرارداده و در مطبوعات "حزب کار" آلبانی به نشر رسید. بعد خوجه در سال 1978 نظریات و موضع اپورتونیستی و دگماتیستی خود را علیه مائوتسه دون و اندیشه انقلابی اوزیر عنوان «ثوری "سه دنیا" ضد انقلابی و شئونیستی است» بشکل مدون بیرون داد. خوجه مدعی است که «اندیشه مائوتسه دون ضد مارکسیستی و رویزیونیستی است و از سال 1935 بر حزب کمونیست چین سلطه داشته است». خوجه سعی کرده تاثیری رویزیونیستی "سه جهان" و استراتژی "سه جهان" را به مائوتسه دون به چسباند. خوجه بدون در نظر گرفتن شرایط کشور چین و ساختار اجتماعی اقتصادی آن و ماهیت انقلاب دموکراتیک نوین، جنگ انقلابی چین و استراتژی جنگ توده ای طولانی؛ "تزم حاصله شهرها از طریق دهات را، خرده بورژوائی می دانست". خوجه مانند رهبران مرتد "شوری" و رهبران مرتد چین به مائوتهم می بست که گویا او "معتقد نبود که دهقانان را پرولتاریا رهبری می کند". خوجه در موارد فوق و موارد زیاد دیگری در کتاب اش، مهملات و عدم درک خودش از مسائل را بجای ایده ها و اصول مارکسیستی- لینینیستی می گذارد و بر مائوتسه دون حمله می

کند. خوجه برای اینکه استدلالات خود را ظاهرآ "پایه اصولی" بدهد به تحریف مارکسیسم- لینینیسم می پردازد. درحالیکه از آغاز دوران رهبری مائوتسه دون بر حزب کمونیست چین و تازمانیکه حزب کمونیست آلبانی و رهبران انور خوجه به پرتگاه ارتداد و دگما رویزیونیسم قرار می گیرند؛ انقلاب دموکراتیک نوین و انقلاب سوسیالیستی تحت رهبری مائوتسه دون در چین به پیروزی می رسد و انقلاب کبیر فرهنگی برای یکدهه تحت رهبری مائوتسه دون ادامه می یابد و در تمام این دوران حزب کمونیست آلبانی و خوجه شاهد این همه پیروزیهای خلق چین تحت رهبری حزب کمونیست چین در رأس آن مائوتسه دون بودند و اندیشه مائوتسه دون تکامل کیفی مارکسیسم- لینینیسم محسوب می شد که در انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریائی تکامل کیفی بیشتری یافت. ولی بعد از مرگ مائوتسه دون حزب "کمونیست" آلبانی و خوجه اندیشه انقلابی مائوتسه دون را رویزیونیستی خواندند.

درحالیکه: حزب کمونیست چین قبل از سال 1935 وطی جنگ انقلابی، دچار اشتباہ اپورتونیسم راست چن دوسیو و اپورتونیسم "چپ" لی لی سان شد و بعد خط انحرافی اپورتونیستی راست و "چپ" وان مین بر حزب کمونیست چین مسلط بود.

حزب کمونیست چین تحت رهبری کننده حزب را در مسیر صحیح اصولی و رویزیونیستی وان مین خط رهبری کننده حزب را در مسیر صحیح اصولی و انقلابی فرارداد و خلق چین تحت رهبری حزب کمونیست به رهبری مائوتسه دون، انقلاب دموکراتیک نوین را به پیروزی رساند و انقلاب دموکراتیک نوین در سال 1958 به انقلاب سوسیالیستی گذار نمود. خوجه با پیروی از رویزیونیستهای حاکم بر حزب و دولت "اتحاد شوروی" و خط رویزیونیستی وان مین؛ با توصل به سلطه مائوتسه دون را متهم به "ناسیونالیسم"، اعتقاد به "جن بش دهقانی" و "اپورتونیسم" نمود.

خوجه در کتاب "امپریالیسم و انقلاب" می نویسد: "حزب کمونیست چین مدعی است که تئوری "سه جهان" توسط مائوتسه دون تدوین شده است. بعد خوجه مدعی می شود که اگر او واقعاً اولین کسی است که این باصطلاح تئوری را تدوین کرده است، این نیست جز شاهد دیگری بر آنکه مائوتسه دون مارکسیست نیست. ولی اگر حتی این تئوری را به عاریت گرفته باشد، این برای اثبات آنکه وی مارکسیست نیست کافیست می کند".

همین نظر خوجه که همه واقعیتها و حقایق مسلم و آشکار مربوط به انقلاب چین و مبارزه مائوتسه دون در سطح بین المللی علیه رویزیونیسم "مدرن" و رهروان سرمایه داری، رویزیونیستهای درون حزب کمونیست چین را انکار کرده و با استناد به ادعاهای بی بنیاد رویزیونیستهای مرتد "سه جهانی" که انقلاب چین و دیکتاتوری پرولتاریارامنهدم کردن و چین را در جاده سرمایه داری قراردادند؛ جزانحطاط ایدئولوژیک سیاسی و فقهی اپورتونیسم و دگماتیسم که در آن قرار گرفته است چیز دیگری نیست. خوجه در اینجا مانند یک کودک استدلال می نماید و بجای توسل به ماتریالیسم دیالکتیک به متفاوتیک منهملک می شود. اوانقلاب چین و مائوتسه دون را به شیوه کاملاً میکانیکی و با انتکاء به ذهنیت اش واز دیدگاه اپورتونیستی مورد تحلیل و ارزیابی قرار می دهد. حتی نقد و بررسی همین مورداز کتاب "امپریالیسم و انقلاب" خوجه بوضوح بیانگردگما اپورتونیسم خوجه است.

خوجه مدعی است که: "چین، حزب کمونیست آن و مائوتسه دون برای ما معملاً بودند؛ آنها معما بودند زیرا که روش‌های متعدد رهبران چین چه بطور عمومی و چه بطور شخصی در مورد یک سلسله از مسایل بزرگ سیاسی، ایدئولوژیک، نظامی و سازمانی ما شاهد نوساناتی گاہ بسمت راست و گاہ بسمت چپ بودیم.... ، ولی

آنچه که بیشتر زننده بود، موضع‌گیریهای اپورتونیستی آنان بود. بطورکلی در زمان حیات مانو، سیاست چین نا استوار و موافق، یک سیاست باب روزخالی از جوهر مارکسیستی-لنینیستی بود. طبیعتاً، کلیه این روشها توجه ما را جلب می‌کرد و ما آنها را تائید نمی‌کردیم، ولی معذالتک تا آنجا که ما از فعالیت مائوتسه دون خبرداشتیم براین عقیده عمومی بودیم که او یک مارکسیست-لنینیست بود. معهداً، بروی بسیاری از نظریات و تزهای مائوتسه دون از قبیل تزی که می‌خواهد تضاد میان پرولتا ریا و بورژوازی را در زمرة تضادهای آشتی پذیر قلمداد نماید، با تزی که طبق آن طبقات آشتی ناپذیر در تمام دوران سوسیالیسم حیات خواهد داشت و یا تز "محاصره شهرها از طریق دهات" که اولویت مطلق به نقش دهقانان در انقلاب میداد وغیره، ما عقاید و نظریات مارکسیست-لنینیستی خود را داشتیم..... ما آنها را تاکتیکهای موقتی یک دولت بزرگ که به مناسبت موقعیتهای مشخصی اتخاذ شده اند، ارزیابی می‌کردیم".

عجب استدلال پوچ وبی محتوای که حزب کمونیست آلبانی و رهبری آن طی 27 سال انقلاب چین نتوانسته بودند "معمای" چین، حزب کمونیست و مائوتسه دون را حل کنند! بنابراین آنها طی این مدت زمان طولانی باید همه مسایل انقلاب چین و سیاستها و موضع‌گیریهای حزب کمونیست و دولت چین رادرسطح داخلی و در سطح بین المللی کورکرانه تائید کرده باشند! در حالکه صحبت از موضع‌گیریهای "اپورتونیستی" حزب کمونیست چین و مائوتسه دون دارند. اینها اگر به گفته شان صادق اند چرا در آن زمان موضع‌گیری مشخص و آشکاری علیه این "اپورتونیسم" ادعائی شان اتخاذ نکرند؟ همچنین خوجه مدعی است که سیاست چین در زمان مأوال خالی از جوهر مارکسیستی-لنینیستی بود. اما یک سطراپ اینترنتمی گوید که ما براین عقیده بودیم که مانو یک مارکسیست-لنینیست

بود. خوجه مدعی است که مائوتسه دون در پی آشتی طبقه پرولتاریا با طبقه بورژوازی بود. در حالیکه مائوتسه دون می گفت که: در تمام دوران سوسیالیسم منحیث یک دوران گذار به جامعه بدون طبقه، کمونیسم باید مبارزه طبقاتی ادامه یابد. او بر همین اساس تئوری "ادامه انقلاب تحت دیکتاتوری پرولتاریا" را کشف کرد و انقلاب کبیر فرنگی پرولتاریائی را در پرتو مارکسیسم - لینینیسم و دیالکتیک ماتریالیستی رهبری کرد. اگر مائوتسه دون درباره نقش دهقانان منحیث نیروی عده انقلاب در پروسه انقلاب دموکراتیک نوین صحبت می نماید؛ اما همیشه روی نقش رهبری طبقه کارگر و حزب کمونیست نیز تاکید می نمود. نقش دهقانان منحیث نیروی عده انقلاب ناشی از ساختار اجتماعی اقتصادی جامعه چین منحیث یک کشور نیمه فئودالی و نیمه مستعمره بود. و تز"جنگ توده ای طولانی و محاصره شهرها از طریق دهات" نیز بر همین مبنای استوار بود و به استراتژی نظامی و جنگ انقلابی چین خدمت می کرد.

خوجه مدعی است که مائوتسه دون عقیده داشت که: "تضاد میان پرولتاریا و بورژوازی از جمله تضادهای آشتی پذیراند". در حالیکه برخلاف ادعای خوجه اصل مطلب چنین است: در دور اول انقلاب دموکراتیک نوین، حزب کمونیست چین تحت رهبری مائو بدرسی سیاست اتحاد با بورژوازی ملی- بمثابه قطب مخالف بورژوازی بزرگ کمپرادور- تا بدانجا که امکان پذیر باشد را در پیش گرفت. اما در همان زمان مائوتسه دون همچنین تشخیص داد و خاطرنشان ساخت که این سیاست در مقابل بورژوازی ملی فقط از طریق مبارزه می تواند به ثمر برسد و اینکه ممکن است نتوان این تضاد را بطور غیرانتگونیستی حل کرد- یعنی اینکه بورژوازی ملی، یا بخش‌های ازان، ممکن است در مقابل این امر مقاومت کرده و مستقیماً مقابله با پیشرفت سوسیالیسم برخیزند. در واقع پس

از تحول سوسیالیستی مالکیت در چین(که عدتاً تا سال 1956 بدت آمد) بورژوازی ملی در چین از هرگونه مالکیت خصوصی باقیمانده کنارزده شد. و مأتوتسه دون موضوع تضاد اساسی دوران سوسیالیسم را تضاد بین پرولتاریا و بورژوازی می دانست. انور خوجه مانندیگر اپورتونیستها و رویزیونیستها با ادعای مارکسیست - لینینیست بودن به مارکسیسم- لینینیسم خیانت کرد و مأتوتسه دون یکی از هبران بزرگ پرولتاریای جهان را مورد اتهامات بی بنیاد و حملات خصمانه قرارداد. ویژگی نظریات و اعمال خوجه اینست که مانند رویزیونیستهای ما قبل اش خودرا "علیه اپورتونیسم و رویزیونیسم" قرارمی دهد. ولی در عین حال به مارکسیسم- لینینیسم حمله می کند و خوش غرق لجنزار اپورتونیسم می شود. نشریات "اتحاد شوروی" بعد از سال 1956 که اشاعه دهنده نظریات و موضع رهبران رویزیونیست و مرتد "شوروی" بود؛ مملو از سخنان میان تھی علیه اپورتونیسم راست و "چپ" و رویزیونیسم بود؛ ولی در عمل خودشان در پرتابه رویزیونیسم غرق شده بودند و مارکسیسم- لینینیسم را مورد "نقد" قرارمی داد. قرارمی دادند. خوجه در سال 1978 تئوری "سه جهان" را مورد "نقد" قرارمی داد و در مطبوعات حزب کارآلبانی به نشرمی رسید. وبعد از سال 1978 نظریات و موضع خودرا به شکل مدون زیرنام تئوری "سه دنیا" ضد انقلابی و شؤونیستی است" بیان کرده و این تئوری ارجاعی و ضد انقلابی را به مأتوتسه دون نسبت داده و حملاتش را علیه مأتوتسه دون و اندیشه انقلابی وی آغاز کرد. خوجه مدعا می شود که: "اندیشه رویزیونیستی مأتوتسه دون از سال 1935 بر حزب کمونیست چین تسلط داشته است". باین صورت بقول خوجه از همان آغاز دوران رهبری مأتوتسه دون بر حزب کمونیست چین، حزب کمونیست چین گویا حزبی "رویزیونیستی" بوده است! در حالیکه برخلاف این اتهام خاینانه خوجه قبل از سال 1935 خط "وان

مین" بـرـحـبـ کـمـونـیـسـتـ چـینـ تـسـلـطـ دـاشـتـ، خـطـ انـحرـافـیـ اـپـورـتـونـیـسـتـیـ "چـپـ" وـرـاـسـتـ. وـبـعـدـ اـزـتـبـیـتـ رـهـبـرـیـ مـائـوـبـرـحـبـ کـمـونـیـسـتـ چـینـ وـطـرـدـ خـطـوطـ انـحرـافـیـ اـپـورـتـونـیـسـتـیـ وـرـوـیـزـیـوـنـیـسـتـیـ، مـائـوـسـهـ دـوـنـ اـنـقـلـابـ دـمـوـکـرـاتـیـکـ نـوـینـ رـاـ درـچـینـ درـپـرـتـومـارـکـسـیـسـمـ لـنـیـنـیـسـمـ رـهـبـرـیـ کـرـدـ. خـوـجـهـ قـدـمـ جـایـ پـایـ روـیـزـیـوـنـیـسـتـهـایـ "شـورـوـیـ" وـوـانـ مـینـ گـذـاشـتـ وـمـائـوـسـهـ دـوـنـ رـامـتـهـمـ بـهـ "نـاسـیـوـنـالـیـسـمـ"، "اـپـورـتـونـیـسـمـ" وـصـرـفـ مـعـقـدـ بـهـ "جـنبـشـ دـهـقـانـیـ" نـمـودـ.

حـبـ کـارـآـلـبـانـیـ درـمـیـارـزـهـ عـلـیـهـ روـیـزـیـوـنـیـسـمـ خـرـوـشـچـفـیـ درـکـارـحـبـ کـمـونـیـسـتـ چـینـ وـمـائـوـسـهـ دـوـنـ قـرـارـگـرـفـتـهـ بـوـدـ وـاـزـاـنـقـلـابـ فـرـهـنـگـیـ پـشـتـیـانـیـ کـرـدـ) وـاـینـ مـوـضـعـ بـرـایـ حـبـ کـارـآـلـبـانـیـ وـخـوـجـهـ اـعـتـبـارـبـینـ الـلـلـیـ بـیـارـآـورـدـ) اـمـاـ "کـوـهـ موـشـ زـائـیدـ" وـخـوـجـهـ مـرـتـدـ اـزـآـبـ درـآـمـدـ.

خـوـجـهـ درـ"کـتـابـ اـمـپـرـیـالـیـسـمـ وـاـنـقـلـابـ" مـدـعـیـ اـسـتـ کـهـ: "درـطـولـ اـنـقـلـابـ فـرـهـنـگـیـ بـوـدـ کـهـ سـوـالـاتـ بـزـرـگـیـ درـبـارـهـ آـنـ بـرـایـ ماـ مـطـرـحـ شـدـ درـطـولـ اـنـقـلـابـ فـرـهـنـگـیـ کـهـ بـوـسـیـلـهـ مـائـوـ بـرـاهـ اـنـدـاخـتـهـ شـدـ، درـفـعـالـیـتـ حـبـ کـمـونـیـسـتـ چـینـ وـدـوـلـتـ چـینـ اـفـکـارـوـاعـمـالـ سـیـاسـیـ، اـیـدـئـوـلـوـژـیـکـیـ وـسـازـمـانـیـ وـیـژـهـ اـیـ بـظـهـورـرـسـیـدـنـدـ کـهـ بـرـپـایـهـ اـیـ آـمـوزـشـهـایـ مـارـکـنـ، اـنـگـلـسـ، لـنـینـ وـاسـتـالـیـنـ اـسـتـوارـنـبـودـنـدـ....".

خـوـجـهـ درـجـایـیـ دـیـگـرـمـیـ گـوـیدـ: "حـبـ ماـ اـزـاـنـقـلـابـ فـرـهـنـگـیـ پـشـتـیـانـیـ کـرـدـ؛ زـیرـاـ پـیـروـزـیـهـایـ اـنـقـلـابـ درـچـینـ درـمـرـعـضـ خـطـرـبـودـ. خـوـدـ مـائـوـسـهـ دـوـنـ بـماـ گـفتـ کـهـ حـبـ وـدـوـلـتـ آـنـهاـ بـوـسـیـلـهـ گـروـهـ هـایـ مـرـتـدـ لـیـوـشـائـوـچـیـ وـدـنـگـ سـیـائـوـپـیـنـ غـصـبـ شـدـهـ وـپـیـروـزـیـهـایـ اـنـقـلـابـ چـینـ درـمـرـعـضـ تـهـدـیدـ قـرـارـگـرـفـتـهـ اـسـتـ... حـبـ ماـ اـرـخـلـقـ بـرـاـدـرـچـینـ، آـرـمـانـ اـنـقـلـابـ وـسـوـسـیـالـیـسـمـ درـچـینـ دـفـاعـ کـرـدـ....".

خـوـجـهـ باـ اـیـنـ اـسـتـدـلـالـهـایـ بـیـ اـسـاسـ کـوـدـنـیـ خـوـدـشـ رـاـ بـرـمـلاـ مـیـ سـازـدـ؛ چـگـونـهـ بـوـدـ کـهـ دـوـلـتـ آـلـبـانـیـ وـرـهـبـرـیـ اـشـ تـمـامـ اـشـ انـحرـافـاتـ رـامـشـاـهـدـهـ مـیـ کـرـدـنـ تـاـ جـایـیـکـهـ

بقول آنها همه فعالیتهای حزب کمونیست دولت چین و دیگر مسایلی که در فوق ذکر شده‌همه برپایه آموزش‌های رهبران بزرگ پرولتاریا استوار نبودند؛ آنها خاموش ماندند و این همه "انحرافات" ایدئولوژیک سیاسی و پرایتیکی را برای پرولتاریا و خلق آلبانی و پرولتاریا و خلق‌های جهان مطرح وافشا نکردند؟ این خود فرصت طلبی و اپورتونیسم و دگماتیسم حزب کار آلبانی و خوجه را نشان می‌دهد. از جانب دیگر این ادعای بی اساس خوجه چنین وانمود می‌سازد که گویا استالین یکی از رهبران بزرگ پرولتاریای جهان و دیگر رهبران کمیترن طی حدود 25 سال از ماهیت خطی حزب کمونیست چین و دولت چین اطلاعی نداشته‌اند و یا به این مسایل توجه نکرده و آنها را مورد انتقاد قرار نداده‌اند!

خوجه می‌گوید: " انقلاب فرهنگی پرولتاریائی، انقلاب نبوده، بزرگ نبوده فرهنگی نبوده و بویژه مطلقاً پرولتاریائی نبود. این تنها یک شورش گروهی کاخ نشین در سطح پائین چین بود تا مشتی ارتجاعی را که بقدرت چنگ انداده بودند، از بین ببرد". خوجه اضافه می‌کند: " مادریافتیم که "اندیشه مائوتسه دون" که حزب کمونیست چین براساس آن هدایت شده، یک نوع خطرناک ازویزیونیسم مدرن را تشکیل می‌دهد که بر علیه آن باشیستی مبارزه عمومی در سطح تئوریک سیاسی را پیش برد. خوجه ادامه می‌دهد: "اندیشه مائوتسه دون" یک نوع رویزیونیسم است که قبل از جنگ جهانی دوم و بطور مشخص بعد از سال 1935 زمانیکه مائوتسه دون به رهبری حزب رسید، شکل گرفت. همچنین خوجه اتهام می‌زند که: مائوتسه دون حزب کمونیست را یک انجمن طبقات دارای منافع متضاد و بمثابه سازمانی می‌بیند که در آن دونیرو(پرولتاریا و بورژوازی) رود روى یک دیگر قرار گرفته و باهم منازعه می‌کنند". خوجه باز هم به مائوتسه دون اتهام می‌زند که: "اندیشه مائوتسه دون با موقعه لزوم چند حزبی در رهبری

کشور یعنی باصطلاح سیستم چند حزبی سیاسی کاملاً درتضاد با نظریه مارکسیستی-لنینیستی درباره نقش تقسیم ناپذیر حزب کمونیست، در انقلاب و ساختمان سوسیالیسم قرار می‌گیرد".

خوجه مانند هر اپورتونیست دیگری فکرمی کند که دروغگوئی و اتهام زنی از خصوصیات صرف فردی افراد است؛ در حالیکه منشأ دراینولوژی و تفکروذهنیت این افراد دارد. خوجه در این جهت دست بالا را دارد. خوجه باز هم به مائوتسه دون اتهام می‌زند که می‌گفت: " وجود یک رژیم دموکراتیک و ساختمان سوسیالیسم تنها برپایه ای همکاری همه طبقات و همه احزاب ممکن است".

برخلاف اتهامات دروغین خوجه، مائوتسه دون همیشه روی نقش رهبری حزب کمونیست و رهبری طبقه کارگر در انقلاب چین تأکید می‌کرد. ما ئو به نقش طبقه پرولتاریا در رهبری انقلاب کم بهاء نمی‌داد. خوجه این اتهام خود را با استناد بر این گفته مائوتسه دون مطرح می‌کند که می‌گفت: " مبارزه کنونی بر علیه اشغالگران جاپانی، در بطن خود یک مبارزه دهقانی است" واواز نقش مهم دهقانان در انقلاب ملی- دموکراتیک صحبت دارد. زیرا بنابر ساختار اجتماعی اقتصادی چین و کثیر العده بودن دهقانان و خرد بورژوازی؛ مائو نقش آنها را در مرحله انقلاب ملی- دموکراتیک چین که عمدۀ ترین نیروی انقلاب را تشکیل می‌دادند بر جسته می‌سازد. نه اینکه اهمیت طبقه کارگر و نقش اینولوژی رهبری کننده آنرا در انقلاب نادیده بگیرد. و مبارزات دهقانان و سایر توده های خلق در پیروزه انقلاب توسط حزب پیش آهنگ پرولتاریا(حزب کمونیست) چین رهبری می‌شد. تحت رهبری حزب کمونیست چین انقلاب دموکراتیک نوین به پیروزی می‌رسید و تکامل این انقلاب شرایط را برای پیروزی انقلاب سوسیالیستی آماده کرد.

وجامعه سوسیالیستی درچین بناگردید. که بدون رهبری حزب کمونیست با خط انقلابی پرولتاری ممکن نبود. خوجه درمورد این ادعایش که مائوگفته دهقانان طبقه پرولتاریا را رهبری کنند، هیچ نوع سند و مدرکی ندارد و فقط تخطئه می کند واتهام وارد می نماید. درمورد این اتهام خوجه که مائومی گفت: " نظام سیاسی دموکراتی نوین در ماهیت خود بمعنای دادن قدرت به دهقانان است"؛ مائوتسه دون درباره نقش رهبری طبقه پرولتاریا در دوران انقلاب دموکراتیک نوین واژدیکاتوری دموکراتیک خلق تحت رهبری طبقه کارگر صحبت دارد. ما ئواین تئوری را در جریان پراتیک مبارزه طبقاتی و مبارزه انقلابی تدوین کرد. همچنین خوجه اتهام می زند که: " مائوره برای دهقانان را در انقلاب بعنوان یک راه انقلاب جهانی عرضه میدارد". خوجه که در لجنزار اپرتو نیسم و دگما رویزیونیسم غرق شده بود؛ در اکثر موارد بجای استدلال علمی و توسل به منطق دیالکتیک از نقل قولهای مائونظریات او در پرسه انقلاب دموکراتیک نوین و انقلاب سوسیالیستی و در عرصه های مختلف مبارزه انقلابی، برداشت نادرست و غرض آسود کرده و با مغلطه و سفسطه گوئی حقایق را تحریف می نماید. ملاحظه می شود که اکثر استدلالهای خوجه بر پایه قرینه سازیها و وارونه جلوه دادن واقعیتها و تحریف حقایق استوار بوده و بر ذهنیت خودش اتکاء می کند.

انور خوجه مائورا "ناسیونالیست تنگ نظر" و "شئونیست چینی" تصویر می کند. این هم از اتهامات بی اساس خوجه است. مائوتسه دون و حزب کمونیست چین همواره از استالین و حزب کمونیست شوروی دفاع می کردند و معتقد بودند که دولت سوسیالیستی نیرومند شوروی وجود دارد، و مائوتسه دون همیشه مرهون کمکهای اتحاد شوروی و استالین بود. خوجه به مائوتسه دون اتهام می زند که خصلت جهانشمول مارکسیسم- لینینیسم را نفی کرده است". در حالیکه مائومی

گوید: "تئوری مارکس، انگلش، لینین استالین دارای اعتبار جهان‌شمول است.... کمونیستها مارکسیستهای انترناسیونالیست هستند. برای حزب کمونیست چین ضروری است که بکاربرست تئوری مارکسیسم- لینینیسم در شرایط چین بیاموزد". لیکن خوجه عامدانه تلاش کرده است تا واقعیت گفته‌های مائوتسه دون را وارونه جلوه دهد. خوجه به مائوتسه دون اتهام می‌زند که مدعی است که وی این تزرویزیونیستی را ترویج نموده که "مارکسیسم- لینینیسم در هر کشور باید محتوای خاص و مشخصه خود را داشته باشد". در حالیکه مائوتسه دون بارها از تلفیق اصول عام ما رکسیسم- لینینیسم در شرایط خاص کشور چین صحبت کرده است. حزب کارآلبانی و خوجه ادعا می‌کند که پیشناز مبارزه علیه رویزیونیسم خروشچفی بوده اند در حالیکه حزب کارآلبانی و خوجه هرگز آغازگر و مبتکر مبارزه علیه رویزیونیسم خروشچفی نبوده است. این مائوتسه دون بود که جوهر مسئله استالین و ماهیت رویزیونیسم خروشچفی را درک نمود؛ ولی برای حزب کمونیست آلبانی ماهیت خروشچف هنوز کاملاً معلوم نبود. و کوچکترین تلاشی از جانب خوجه برای تحلیل کردن خط عمومی کنگره بیستم حزب کمونیست شوروی صورت نگرفت. خوجه برس رویزیونیسم روسی تزلزل بخراج داده است. اوچگونه می‌تواند ادعا کند که پیشناز این مبارزه بوده است. حزب کمونیست چین در 16 اپریل 1960 با انتشار سند "زنده باد لینینیسم" در پرچم سرخ نشریه تئوریک حزب کمونیست چین مقاله‌ای برسرتزهای رویزیونیستی کنگره بیستم شوروی را علنًا بیرون داد.

ساختمان سوسیالیسم در چین:

خوجه معتقد بود که: "پرولتاپیا تحت رهبری مانو با بورژوازی ملی در قدرت شریک شد". در حالیکه بعد از پیروزی انقلاب ملی - دموکراتیک(انقلاب

دموکراتیک نوین) درچین مأوبه صراحةً اعلام کرد که "همه آن اشاری که با فئودالیسم و امپریالیسم مخالف بوده و تمایل دارند یک نظم نوین اجتماعی برپایه منافع طبقه کارگرو اتحادکارگر -دهقان را پذیرند، می توانند دولت نوین از حقوقی برخوردار گردند". این موضوع بخشاهای از بورژوازی متوسط (ملی) را نیز در برمی گرفت. در شرایط چین، شرکت بورژوازی ملی در دولت؛ در اینجا نقش بورژوازی ملی در اقتصاد و ایفای نقشهای در درون دولت مطرح است. مأوته دون در سال 1952 می گوید" با سرنگونی طبقه مالکان ارضی و سرمایه داری بوروکراتیک دیگر تضاد میان طبقه کارگرو بورژوازی ملی به صورت تضاد عمده درچین درآمده است. از این رو بورژوازی ملی دیگر نباید به مثابه یک طبقه میانی تعریف شود". بورژوازی ملی آماج حمله در انقلاب سوسیالیستی بود. خوجه عامدانه نظریات مأو درباره چین شرایط اجتماعی اقتصادی و فرهنگی چین را نادیده گرفته و مأورا متهم می سازد که برنامه ها و پلانهاش برای رشد و تکامل بورژوازی است؛ نه سوسیالیسم!! او سیاست اقتصادی مأورا" سیاست مقدم شمردن رشد سرمایه داری می نامد". خوجه این مسایل را به اندیشه مأوته دون نسبت می دهد. در حالیکه مأوته دون می گفت: "هنوز در چین طبقات انتاگونیستی وجود دارد که با یک فرمان و یا خود بخود محظوظ نمی شود. و براساس خصلت جامعه سوسیالیستی در سرتاسر دوران گذار سوسیالیستی، طبقات انتاگونیستی باقی مانند". بورژوازی ملی چین انقلاب دموکراتیک سال 1911 را درچین رهبری کرد. حزب کمونیست چین با گومیندان تحت رهبری داکترسون یاتسن تا سال 1927 باهم همکاری داشت. سون یاتسن براساس سه اصل سیاسی اساسی- اتحاد با شوروی، همکاری با حزب کمونیست و پشتیبانی از دهقانان و کارگران- با حزب کمونیست چین همکاری می کرد. حزب کمونیست چین در شرایط جنگ مقاومت

ملی علیه جاپان با بورژوازی ملی "جبهه متحد" علیه متجاوزین و اشغالگران جاپانی تشکیل داد. همکاری حزب کمونیست چین با جناح چپ بورژوازی ملی در دوران انقلاب دموکراتیک نوین ادامه یافت تاکه در سال 1956 خلع مالکیت شد. مائوتسه دون می گوید: "در مرحله انقلاب دموکراتیک مبارزه میان کاروسرماهی حدودی دارد. قانون کارجمهوری توده ای از منافع کارگران دفاع خواهد کرد ولی مخالف خواهد بود که بورژوازی ملی سودی بدست آورد مؤسسات صنعتی و تجارتی خود را بسط دهد، زیرا که این بسط و توسعه به منافع امپریالیسم زیان می رساند و بسود خلق چین است. مائوتسه دون می گوید: جمهوری توده ای مبین منافع تمام قشرهای خلق است که علیه امپریالیسم و نیروهای فئodalی مبارزه می کند. کارگران و دهقانان رکن اساسی دولت جمهوری توده ای را تشکیل می دهند ولی در عین حال نمایندگان طبقات دیگر را که علیه امپریالیسم و نیروهای فئodalی مبارزه می کند، نیز در بر می گیرد".

خوجه مائوتسه دون را به "لیبرالیزم" متهم می کند که به احزاب بورژوازی اجازه داده است تا با حقوق و امتیازات برابر با حزب کمونیست فعالیت کند. اما مائوتسه دون در این باره می گوید: "چون انقلاب چین از یک فاز دموکراتیک طولانی مدت می گذرد، طبیعی و صحیح بود که برخی احزاب بورژوازی که به درجاتی در مخالفت با امپریالیسم و فئodalیسم بودند و علاقه داشتند با حزب کمونیست همکاری نمایند و در نتیجه اجازه داده می شد نقش معینی در رژیم جدید ایفاء کند". همچنین مائوتسه دون روشن نموده بود که تنها براساس رهبری حزب کمونیست چین و قبول گذاربه سوسیالیسم است که هرگونه همکاری بین حزب کمونیست و احزاب دموکراتیک می تواند برقرار گردد. در واقع در دوران انقلاب کبیر فرنگی احزاب دموکراتیک وسیعاً از حیات ساقط شدند. در روسیه "سوسیالیستهای انقلابی"

نفوذ عظیمی در بین دهقانان داشتند و لینین بعد از کسب قدرت با آنها متحد شد و نمایندگان این حزب در دولت جدید بعد از انقلاب اکتوبر در شورای کمیسaris بهای خلق شرکت نمودند. البته اتحاد حزب کمونیست (بلشویک) با "سوسیالیستهای انقلابی" تا مدت میدی دوام نیاورد؛ زیرا "سوسیالیستهای انقلابی" به قرارداد صلح "برست لیتوفسک" حمله می کردند و با امضای قرارداد صلح "برست" این اتحاد از هم پاشید و مورد یورش شدید حزب کمونیست (بلشویک) قرار گرفتند. خوجه با تفکر مکانیکی و دگماتیستی ونتیجه گیریهای ارجاعی اش سعی می کند که خواننده خوش باور و کمتر آگاه به مسائل انقلاب چین را بالین ارجیفیش باصطلاح متقادع سازد.

ادامه انقلاب تحت دیکتاتوری پرولتاریا:

مائتسه دون در تکامل تئوری وپراتیک "ادامه انقلاب تحت دیکتاتوری پرولتاریا" بزرگترین خدمت را به مارکسیسم- لینینیسم انجام داده و این علم را به مرحله عالی تری تکامل داد. امروز مارکسیسم- لینینیسم- مائوئیسم ایدئولوژی طبقه کارگر است. ولی خوجه می گوید: "جریان حوادث نشان داد که انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریائی نه انقلاب بود، نه بزرگ بود، نه فرهنگی بود و مخصوصاً به هیچ وجه پرولتاریادی نبود. بلکه یک قیام درون قصری در سطح گسترده تمام چین برای تصفیه نمودن مشی ارجاعی که قدرت را در دست گرفته بودند (!) البته این انقلاب فرهنگی یک حقه بود. هم حزب کمونیست چین و هم سازمانهای توده ای را تصفیه نموده بانحلال بردو چین را به هرج و مرج کشاند. این انقلاب توسط عناصر غیر کمونیست (بخوانید کروه چهارنفر) هدایت شد، کسانی که توسط عناصر ضد مارکسیست و فاشیست از طریق یک قیام نظامی تصفیه شده بودند".

درمورد نام گذاری انقلاب کبیرفرهنگی پرولتاریائی: مائوتسه دون دربرابر فرنگ و روپنایی در چین قرار داشت که هنوز روابط کهنه گذشته را تقویت می کرد؛ از یک طرف (فرهنگ سنتی که مملواز محتوای فلسفه ای بود و از طرف دیگر تکرار اقتباس از فرنگ کشورهای امپریالیستی بدون هیچگونه انتقادی). مائو قصد داشت که در انقلاب فرنگی، فرنگ و اندیشه های مردم را دیگرگون کند. و این کار از طریق حزب که سراپا عرق احراجات بورژوازی بود، ممکن نبود و مائو مجبور بود به توده ها مراجعه کند و آنرا از طریق نفوذ و توسط توده ها انجام دهد. انقلاب فرنگی پرولتاریائی یک مبارزه طبقاتی طولانی بود بین پرولتاریا و توده های خلق زحمتکش و بورژوازی، بعارت دیگرین بورژوازی که مقره های فرماندهی را در حزب کمونیست در قبضه داشتند و پرولتاریای انقلابی و توده های انقلابی چین. نیروهای سرمایه داری نو خاسته از درون ساختارها و نهادهای جامعه ای سوسیالیستی سربلند کرده بودند و مرکز قدرت آنها درست در حزب کمونیست متمرکز بود. این ژرفترین و دقیقترین انقلابی بود که تاریخ جهان بخود دیده بود. انقلاب فرنگی جوانان انقلابی را در مباحثات و مشاجراتی داغ درمورد مسایل جامعه درگیر کرد. کارگران شهرهای بزرگ رابه حرکت درآورد تا قدرت از کف رفته را از عناصر ممتازی که جا خوش کرده بودند باز پس گیرند. آنان را در مبارزه رادیکال تروپیچیده ترکه ویژه رهبری پرولتری است درگیر نمود. در خلال انقلاب فرنگی، مردم عادی به شرکت در بحث و جدل در رابطه با اقتصاد، سیاست، سیستم آموزشی و رابطه ای حزب کمونیست و توده ها کشیده شدند. هیچ مقام رسمی ای از انتقاد در امان نماند. مردم عادی با دانشمندان و مقامات اداری درمورد تکبر و تعصبات طبقاتی شان به بحث و جدل پرداخته و به مبارزه برخاستند. دهقانان درمورد تاثیرات کماکان موجود ارزش‌های پدرسالارانه و نوکر مآبی کنفیسیو سی

در زندگی شان به بحث پرداختند. در چین انقلابی، "به توده‌ها خدمت کنید" "چگونه زندگی من در خدمت نیاز جامعه قرار می‌گیرد و به انقلاب جهانی خدمت می‌کند" استانداردی بود که توده‌ها خود را با آن می‌سنجیدند. در خلال انقلاب فرنگی، برای اشاعه مفاهیم مارکسیستی کارزار بزرگی به راه افتاده بود. یکی از این مفاهیم که بطور گسترده مطالعه شد اثر مارکس است که می‌گوید: "کمونیسم اعلام ادامه انقلاب است". دیکتاتوری طبقاتی پرولتاریا مرحله ای گذار لازمه برای الغاء کلیه تمایزات طبقاتی، الغای کلیه مناسبات تولیدی ای که مبنای آن تمایزات است، الغای کلیه روابط اجتماعی ای که برآن مناسبات تولیدی منطبق است و دیگر گون کردن تمامی مناسباتی که از آن روابط اجتماعی بر می‌خizد، لازم تشخیص داده شده است".

خوجه با خط دگمار ویزیونیستی اش، انقلاب فرنگی را که توده‌ای ترین و آگاه ترین خیزش انقلابی در تاریخ جهان بود متهم به "توطئه درون قصری در سراسر چین" می‌کند. در حالیکه کمونیستهای راستین و کارگران و توده‌های انقلابی نیروی عمدۀ انقلاب فرنگی بودند. خوجه با دیدگاه متفاوتیکی و دگماتیستی به انتقاد از اندیشه مائوتسه دون پرداخت. و حزب کمونیست آلبانی با چرخش ناگهانی به مائو و انقلاب فرنگی برخورد نمود. خوجه نظردارد که "پیشرفت آنچه به هرج و مرج انقلاب فرنگی و سپس نتایج آن این عقیده را تقویت نموده مارکسیسم-لنینیسم در چین درک نه شده و اعمال نگشته است....". خوجه اتهام می‌زند که دو خط پرولتاری و بورژوازی در حزب از جانب مائو به رسمیت شناخته شده است. در حالیکه برخلاف این کفته مائوتسه دون همیشه روی تداوم مبارزه "بین دو خط" در حزب تاکید می‌کند. مائو تو انسنت قوانین درون جامعه سوسیالیستی را که به ظهور خط بورژوازی درون حزب کمونیست پا می‌دهد، کشف کند. بیان این

خدمت مأتوسنه دون به علم انقلاب که "شورش علیه مرجعین برحق است"، نمود
بارزی از دیالکتیک مأتو در انقلاب فرنگی پرولتاریائی بود.

تر "حزب تمام خاقی" و "دولت تمام خاقی" رویزیونیستهای خروشچفی بر زنگی
براین اساس استوار است که مبارزه طبقاتی در جامعه سوسیالیستی را انکار می
کند؛ زیرا اینها از این مبارزه وحشت داشتند. همه رویزیونیستهای رویزیونیستهای
خروشچفی، "سه جهانی" و دگمار رویزیونیستهای خوجه ای اندیشه مأتوسنه دون
رامورد حمله قرارداده و می دهند؛ همه اینها با مهمنترین خدمت مأتوسنه دون به
مارکسیسم- لینینیسم یعنی تئوری و پرایتیک "ادامه انقلاب تحت دیکتاتوری
پرولتاریا" با سوسیالیسم خصوصت می ورزند. اینها وجود طبقات و مبارزه طبقاتی
در دوران سوسیالیسم را انکار می کنند. خوجه معتقد است که "تحت سوسیالیسم هیچ
طبقه انتاگونیستی وجود ندارد". یعنی بورژوازی بمثابه یک طبقه نا بود شده
و فقط "بقايا" و نفوذ ایدئولوژی اش (و غیره باقیمانده است). خوجه اتهام می زند
که مأتوسنه دون "این مسئله را نفی می کند که تضادهای درونی، ذاتی هرشی یا
هر پدیده است؛ او تکامل را تکرار ساده می بیند....". خوجه با این اتهام بیش از پیش
خودرا مفتضح می نماید؛ زیرا مأتوسنه دون در این باره چنین می گوید: "علت
اساسی تکامل هرشی یا پدیده در بیرون آن نیست، بلکه در درون آنست، در سرشت
متضادهای و پدیده ها نهفته است. سرشت متضاد ذاتی هرشی یا پدیده است
واز همین جاست که حرکت و تکامل اشیاء و پدیده ها ناشی می شود. سرشت متضاد
یک پدیده علت اساسی تکامل آنست، حالانکه رابطه و تأثیر متقابل آن با پدیده های
دیگر علل ثانوی را تشکیل می دهد. بدین سان دیالکتیک ماتریالیستی تئوری علل
خارجی یا انگیزه خارجی ماتریالیسم مکانیکی متأفریکی واولوسیونیسم عامیانه را
قطعاً رد می کند". خوجه وجود دو خط را در درون حزب نفی می کند، وجود

طبقات متخصص راتحت سوسياليسم انكارمي نماید". خوجه به پیروی از رویزیونیستهای روسی مأتوتسه دون را "راسیست" می خواند. باین صورت در شرایط اخیردهه هفتادمیلادی قرن بیستم جنبش بین المللی کمونیستی که هنوز متأثر از ضربات بحران ناشی ازشکست انقلاب در چین توسط روزیونیستهای "سه جهانی" بود با سقوط حزب کمونیست آلبانی و انور خوجه در پرتابه دگما روزیونیسم این بحران هرچه بیشتر عمیق گردید. و روشنفکران انقلابی پیرولتاریا را دچار سردرگمی نمود.

رویزیونیسم "پراچندا": حزب کمونیست نپال(مائوئیست) در رأس آن پراچندا بشار "پافشاری بر استراتژی و اعطاف در تاکیک" در ماه نومبر 2005 میلادی بپای امضای پیمان "صلح" (12) ماده ای با احزاب سیاسی ارجاعی دولت نپال رفت. ارتش خلق را خلع سلاح کرد، لغو پایگاه های انقلابی و هسته های حکومت نوین خلق در روستاهارا اعلام کرد. پراچندا بعد از طرح "تزر" رقابت سوسياليستی در دوران سوسياليسم زیرنام تکامل دموکراسی در فرن بیست و یکم" را به میان کشید. بعد حزب کمونیست نپال(مائوئیست) در دولت ارجاعی فنودال کمپرادوری وابسته به امپریالیسم و دولت ارجاعی و توسعه طلب هند شرکت کرد و پراچندا به مقام صدارت در این دولت رسید. در آن شرایط حزب کمونیست (م - م) ایران در شماره (30) حقیقت ارگان نشراتی این حزب نوشت: "نپال در آستانه تولد یک دولت سوسياليستی است و تشکیل دولت دموکراتیک خلق در افق پیداست". و "حزب کمونیست (مائوئیست)" افغانستان در شماره (14) شعله جاوید نوشت که: "نپال در آستانه انقلاب دموکراتیک نوین قرار دارد". اما با گذشت زمان هرچه بیشتر ماهیت اپرتونیسم راست پراچندا و "حزب کمونیست نپال(مائوئیست)" بر ملامی شد و ملاحظه گردید که شعار "انعطاف در تاکیک" این حزب به عقب

نشینی استراتژیک انجامید. در آن زمان ششمین کنفرانس منطقی احزاب و سازمانهای مأثوئیست... " صحبت از این نمود که: " انقلاب دموکراتیک نوین به رهبری حزب کمونیست نپال(مأثوئیست) به سطح تعیین کننده ای رسیده است ". لیکن برخلاف همه این مواضع رهبران " حزب کمونیست نپال(مأثوئیست)" با ترک جنگ خلق و گزینش " راه اکشاف صلح آمیزانقلاب "، ترک کامل راه انقلاب پرولتاری را اعلام نموده و در پرتوگاه رویزیونیسم سقوط کردند. باین صورت رهبران رویزیونیست حزب کمونیست نپال(مأثوئیست) تسليم ارجاع و امیر بالیسم دولت ارجاعی هند شده و بجای ادامه انقلاب، راه پارلمانتاریسم را برگزیدند و انقلاب خلق نپال را که در آستانه پیروزی قرار داشت، به ورطه شکست کشاندند. این سهمگین ترین خیانتی بود به پرولتاریا و سایر حمتکشان نپال و همچنین بزرگترین ضربه و خیانت به پرولتاریا و انقلاب جهانی در فرن بیست و یکم محسوب می شود. با سقوط " حزب کمونیست نپال(مأثوئیست)" در منجلاب رویزیونیسم؛ جنبش انقلابی انترناسیونالیستی نیز دچار اپورتونیسم شد. و انحراف اپورتونیستی و رویزیونیستی « حزب کمونیست انقلابی » امریکا و رهبران باب آوکیان و به تبعیت از آن « حزب کمونیست ایران(م-ل-م) » در این منجلاب قرار گرفته و جنبش انقلابی انترناسیونالیستی را به انحلال کشانده و بر برخان جنبش کمونیستی بین المللی افزود.

امروز کمونیستها و پرولتاریای انقلابی جهان از تجارب منفی شکست انقلابات پرولتاری در قرن بیست و شکست انقلاب در نپال در اوایل قرن بیست و یکم بوسیله رهبران اپورتونیستها و اپورتونیستها در شهرهای مهمی آموخته وازسرشت و خصوصیات انواع رویزیونیسم و اپورتونیسم تاحد زیادی شناخت حاصل کرده اند. و بزرگترین درس دیگر شناخت از دوران سوسیالیسم منحیث مرحله گذاربه جامعه کمونیستی

می باشد. بعد از شکست انقلاب توسط رویزیونیستهای خروشچفی در "اتحاد شوروی" کمونیستها و پرولتاریای انقلابی جهان درباره موجودیت طبقات و تضادهای طبقاتی اتنا گوئیستی در جامعه سوسیالیستی وجودی بودن خطر امکان بازگشت به سرمایه داری تجارب مهمی بدست آوردند. و انقلاب کیبر فرنگی یکی از بزرگترین و مهمترین دست آوردهای انقلابی پرولتاریای جهان در این زمینه تا امروز است. انقلاب فرنگی پرولتاریائی، انقلابی بود که در جامعه انقلابی چین و تحت دیکتاتوری پرولتاریا صورت گرفت. مائوتسه دون یکی از رهبران بزرگ پرولتاریای جهان تئوری این انقلاب را کشف کرد و صحت و حقانیت آن را در پرانتیک انقلابی یعنی در کارزار مبارزه طبقاتی در شرایط دیکتاتوری پرولتاریا در جامعه سوسیالیستی به ثبوت رساند. انقلاب کیبر فرنگی پرولتاریائی تحت رهبری مائوتسه دون، انقلاب چین و دیکتاتوری پرولتاریا برای یکدهه از شکست بوسیله رویزیونیستهای "سه جهانی" نجات داد. تئوری و پرانتیک" ادامه انقلاب تحت دیکتاتوری پرولتاریا" یکی از مهمترین سلاح های انقلاب پرولتاری است که پرولتاریا و کمونیستهای انقلابی جهان تاکنون به آن دست یافته اند. مائوتسه دون مارکسیسم را در عرصه های سیاسی، فلسفی، اقتصادی، نظامی و فرهنگی غنای کیفی بیشتری بخشیده و آنرا به سطح عالی تری تکامل داد. امروز پرولتاریای جهان علم انقلاب خود را مارکسیسم- لینینیسم- مائوئیسم می نامند. و (مارکسیسم- لینینیسم- مائوئیسم) ایدئولوژی طبقه پرولتاریاست در بیش از سه دهه اخیر هر قدر رویزیونیستهای خروشچفی، رویزیونیستهای "سه جهانی" و دگمار رویزیونیستهای خوجه ای در سراسر جهان به مائوتسه دون و اندیشه ای انقلابی وی حمله کردند و اتهامات دروغینی به وی وارد نمودند؛ اما نتوانستند

به اهمیت علمی و انقلابی خدمات جاودان او به علم انقلاب پرولتری و حقانیت اندیشه انقلابی وی ضربه وارد کنند.

کمونیستها و پرولتاریای انقلابی جهان باید ازشکست انقلابات پرولتری درجهان بیاموزند و نقش مخرب وویرانگران نوع اپورتونیسم و رویزیونیسم در درون احزاب و سازمانهای انقلابی پرولتری را نهایت جدی گرفته و همزمان با پیشبرد مبارزه طبقاتی علیه سرمایه داری جهانی و امپریالیسم و طبقات ارتقای فئوال کمپرادور بوروکرات در سطح جامعه مبارزه ایدئولوژیک سیاسی را در درون احزاب و سازمانهای انقلابی پرولتری در کشورهای شان، مبارزه "بین دوخط" را بدون وقه بپیش برند. زیرا بدون تصفیه و ترد اپورتونیسم و رویزیونیسم تکامل خط انقلابی، تقویت واستحکام جنبش انقلابی پرولتری، تشکیل حزب کمونیست انقلابی و رهبری و پیروزی انقلاب پرولتری امکان پذیرنیست. از تاکید روی این مسئله که خطر رویزیونیسم و اپورتونیسم را در درون احزاب و سازمانهای انقلابی پرولتری در سطح جنبش بین المللی کمونیستی باید جدی گرفت. تجرب انتقامی پرولتاریای جهان نشان می دهد که احزاب کمونیست انقلابی در قرن بیستم بعد از غلبه بر اپورتونیسم و رویزیونیسم توانستند جنبش انقلابی پرولتری کشورهای شان را استحکام بخشدند و مبارزات انقلابی پرولتاریا و سایر حمتكشان را علیه امپریالیسم و ارتقای موقانه رهبری کنند و به پیروزی های مهمی دستیابند. به حکم دیالکتیک ماتریالیستی تا طبقات وجود دارند و تا استثمار و ستم موجود است مبارزه طبقاتی و انقلابی توده های خلق ادامه می یابد. امپریالیسم و ارتقای جهانی نمی توانند جلوحرکت موتور انقلاب پرولتری را سد نمایند. ممکن است که امپریالیسم و ارتقای ویا اجیران آنها (خاصتاً انواع اپورتونیستها و رویزیونیستها در درون تشکلات انقلابی پرولتری) موافقی بر سر راه انقلاب ایجاد کنند؛ ولی سیر پیشرفت

آنرا متوقف کرده نمی تواند. در همه حالات و شرایط این وظیفه و رسالت کمونیستهای انقلابی جهان است تا خطر اپورتونیسم و رویزیونیسم را در درون احزاب و سازمانهای کمونیستی جدی بگیرند و درجهت افشا و طرد آنها لحظه ای از مبارزه ایدئولوژیک سیاسی غافل نشوند. با تمام شکستهای که جنبش بین المللی کمونیستی متحمل شده است و در شرایط کنونی چار بحران عمیقی است؛ امالوکوموتیف انقلاب پرولتری از حرکت بازنده ایستاده است و نخواهد ایستاد. جنگ انقلابی خلق در پیرو، هند، ترکیه (کردستان شمالی) و فلبین تحت رهبری احزاب کمونیست انقلابی (م-ل-م) طی دهه های اخیر ادامه دارد. هر قدر که امپریالیسم وارتعاج جهانی و مزدوران وجیره خواران آنها (اپورتونیست ها و رویزیونیستهای رنگارنگ) در درون جنبشهای انقلابی پرولتری در کشورهای مختلف جهان و در سطح جنبش بین المللی کمونیستی، علیه کمونیسم انقلابی توطنم گری کند و تخریبکاری نمایند؛ لیکن انقلاب پرولتری به پیش می رود و پرولتاریا و کمونیستهای انقلابی جهان بار دیگر به پیروزیهای بزرگی دست خواهد یافت.

منابع استفاده شده:

- "مارکسیسم و رویزیونیسم": از (لنین).
- "حمله دگمارویزیونیستی علیه اندیشه مائورا در هم شکنیم". از (نشریه تئوریک "انقلاب" ارگان حزب کمونیست انقلابی امریکا شماره 5 نوامبر 1979).
- آثار منتخب مائوتسه دون.
- نشریه "راه حقیقت" شماره (2) ارگان سازمان پیکاربرای نجات افغانستان (اصولیت انقلابی پرولتری).

4 نوامبر 2012

خیانتهای انواع رویزیونیسم و اپورتونیسم و تسليم طلبی به جنبش کمونیستی افغانستان

طبق یک سند بنام "مناظره" از دوکتور عبد الرحمن (محمودی) فقید از جمله رهبران بر جسته جنبش ضدار تجاعی و ضد امپریالیستی کشور (موسوم به دوره هفتم "شورای ملی") در سال 1328 خورشیدی مطابق به سال 1949 میلادی که اظهار می نماید: "حرکت وجنبش قانون طبیعت است. طبیعت خالق حیات است و مرگ را نمی شناسد..... بزرگترین خطأ مخصوصاً در سیاست همانا موافقت قبل از وقت و پیش از شناخت مشخص در ساحة عمل است. من از این رویه خود زیان بزرگی هم دیده ام. پس از اجمال بايد عرض کنم که پروگرام و مردم جمعیت (حزب سوسیالیستی) (مارکسیستی) بوده و هدف نهائی ما کمونیسم است. و برای توده ملت ما مانند همه توده های رنجبرگیتی هیچ دوائی دیگری به جز کمونیسم وجود نداشته و هیچ مسلک دیگر اورانجات داده نمی تواند. اصلاح طلبی و احیای اساس دین... و پروگرام های اصلاحی که دسته منورین مرتاج پیشنهاد می کنند به جز طولانی و در دنک ساختن مرگ متمندی مردم سودی ندارد. البته بعدها بصورت قاچاق چند کتاب محدود از پیشوایان بزرگ خلق مثل مارکس- لنین و استالین را مطالعه نمودم و به افکار و عقاید خود نظم و رونقی دادم.... اما اینک روشنتر بگوئیم که این کار یعنی برآنداختن رژیم استبداد فقط از توده محروم و بینوای ملت ساخته است که محروم از همه چیز آن- با قیام مسلح- و هم طوری که مارکس پیشوای بزرگ خلق می گوید: "در این عمل به جرز نجیرهای اسارت خود چیزی را از دست نمی دهد زیرا

چیزی ندارند که ازدست بدند و دنیا را کمایی می‌کنند". داکتر عبدالرحمان محمودی درنوشتۀ دیگری چنین می‌گوید: "در سال 1332 خورشیدی به مارکسیسم-لنینیسم دستیاقه ام. بعد از مطالعه کتب پیشوایان بزرگ خاق مثل مارکس، انگل‌س، انین و استالین عقاید خود را رونق دادم... و هدف سیاسی ما قایم ساختن حکومت خلق (توده رنجبر ملت) و تدویر حکومت برای تأمین اینها؛ هدف اقتصادی ما بdst (توده رنجبر ملت) و تدویر حکومت برای تأمین اینها؛ هدف اقتصادی ما بdst گرفتن هرگونه تولید و وسائل تولید و تامین عدالت در توزیع وازیین بردن امتیازات صنفی، و طبیعتاً طی مدارج تکامل اجتماعی تشکیل جامعه بی طبقه(بی صنف) و کارگری است؛ که استثمار انسان از انسان را زیین برده و بارگردانی عوام فربیان موقع داده نه شود که حاصل دسترنج و کار میلیونها رنجبر و بینوایان را به دزند؛ و توسط آن قوه ارجاعی واستبدادی خلق نمایند؛ و به مردم تحکم و نظم نمایند. هدف بین المللی ماطاعت از قوانین متفقاً علیه استعمار بین المللی و خدمت در راه نظم و صلاح عمومی گیتی و نجات بشری از استثمار و استعمار است".

در اینجا باید تذکر داد که انقلاب کیبر اکتوبر تحت رهبری حزب کمونیست(بلشویک) به رهبری لئین بزرگ در سال 1917 میلادی در امپراتوری روسیه تزاری در مرز شمالی افغانستان، بوقوع پیوست. پژواک این انقلاب رهانیخش پرولتاریا و سایر زحمتکشان در سراسر جهان طنین انداز شد که موجب بیداری خلقها و ملل جهان خاصتاً در کشورهای زیر تسلط استعمار و امپریالیسم گردید. خلقهای ملیتی‌های مختلف افغانستان در سال 1919 میلادی با مبارزه مسلحانه (جنگ سوم افغانها بالانگلیس) خود را از زیر تسلط استعماری امپریالیسم انگلستان نجات داده و استقلال و آزادی ملی افغانستان و جهان اولین دولتی بود که استقلال افغانستان را به رسمیت شناخت. بعد از آن بین کشور شوراها و دولت افغانستان روابط حسنی برقرار گردید. با تأمین

روابط سیاسی، اقتصادی، نظامی و فرهنگی امکان تبادله فرهنگی بین خلقهای هردوکشور در سطح معینی بوجود آمد و در این میان این امکان وجود دارد که اشخاصی از روشنفکران مترقی و مردمی کشورتخت تأثیر ایدئولوژی و سیاست انقلابی پرولتاری کشور شوراها قرار گرفته باشند که متأسفانه کدام سندی از آنها حداقل در دسترس ما قرار نگرفته است. لذاب اساس این سند و با در نظر داشت اینکه چون داکتر عبدالرحمان محمودی در بیان اهدافش از صیغه جمع استفاده کرده است؛ لذا باید در این مرام و هدف افراد دیگری نیز با او هم فکر و هم نظر بوده باشند و باین صورت اولین هسته (تشکل) کمونیستی در افغانستان توسط دوکتور عبد الرحمن محمودی و رفقایش بنیاد گذاشته شده است. ولی کدام سند مدون در این باره در دسترس نیست. لذا بنا بر قول لنین: "اگر در کشوری یک کمونیست هم وجود داشته باشد، پرولتاریای آن کشور نماینده طبقاتی اشرا در آن کشور داراست".

همچنین در سال 1949 میلادی انقلاب دموکراتیک نوین تحت رهبری حزب کمونیست چین در رأس آن مائوتسه دون در همسایگی افغانستان به پیروزی رسید و بعد در سال 1958 میلادی انقلاب سوسیالیستی پیروز شد. لیکن بعد از مرگ رفیق استالین در سال 1953 میلادی و تسلط روی زیونیست‌های "مدرن" (خروشچفی) بر حزب و دولت در سال 1956 و به شکست کشاندن انقلاب و انهدام دیکتاتوری پرولتاریا و سوسیالیسم؛ انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریائی در چین در سال 1966 تحت رهبری مائوتسه دون برآ برآورد افتاد. انوار رهاییخش این انقلاب بزرگ پرولتاری در تمام کشورهای جهان تایید و موجب اوج و اعتلای جنبش‌های انقلابی پرولتاری و جنبش‌های ضد امپریالیستی و ضدار تجاعی در تعداد زیادی از کشورهای جهان گردید.

در آن زمان جنبش انقلابی پرولتاری (م- ل- ا) در افغانستان با تشکیل "سازمان جوانان مترقی" بر اساس ضرورت تاریخی و با الهام از انقلابی کبیر فرهنگی

پرولتاریائی در چین پایه گذاری شد. هسته رهبری کننده این جنبش انقلابی مردمی بتاریخ 13 میزان سال 1344 بر هیری رفیق اکرم یاری "شهید" تشکیل گردید؛ لیکن فعالیتهای علی این سازمان با نشر اولین شماره "شعه جاوید" (ناشر اندیشه های دموکراتیک نوین) و رهبری مبارزات ضد ارتقای و ضد امپریالیستی (ملی- دموکراتیک) روشن فکران مترقی و مردمی و توده های خلق کشور در سال 1347 آغاز شد. این جنبش انقلابی مردمی در شرایطی بفعالیت آغاز کرد که طبقات حاکم ارتقای فئوال و کمپادور و ابسته امپریالیسم و سوسیال امپریالیسم در رأس آن نظام سلطنت ظاهر شاهی بعد از حدود چهل سال استبداد و اختناق همه جانبیه (دوران خاندان نادرخان) برای اولین بار به نظام کهنه فئوال کمپادوری (شاهی مطلقه) شان رنگ ولعاب "دموکراسی" دادند. ولی رژیم حاکم هرگز قانون تشکیل احزاب سیاسی را تدوین و تصویب نکرد و دیده شد که این دموکراسی قلابی و سروند بریده عمر کوتاهی داشت و نظام حاکم به بهانه های مختلف همان آزادیهای نیم بند "اعطا" شده راهم از مردم گرفت و بزرگترین و مهمترین جنبش انقلابی مردمی (جریان دموکراتیک نوین) را که توسط "سازمان جوانان مترقی" رهبری می شد مورد حمله قرارداد و در ماه جوزا سال 1348 تظاهرات فعالیت این جنبش مردمی را وحشیانه سرکوب کرد و تعدادی از رهبران و کدرهای آنرا به زندان انداخت و نشرجردید "شعه جاوید" ، اولین نشریه انقلابی و مترقی در کشور بعد از نشر (11) شماره، منوع اعلان کرد. نظام سلطنت که وابستگی تنگاتنگی به امپریالیستهای غربی و سوسیال امپریالیسم "شوری" داشت؛ از اعتبار مردمی و گستردنگی فعالیت جنبش دموکراتیک نوین در بین روشن فکران مترقی مردمی و توده های تپیدست شهری کارگران و سایر زحمتکشان به وحشت افتاد و از چند جهت به توطئه و سرکوب علیه این جنبش اقدام نمود.

قبل از تشکیل سازمان جوانان مترقبی و آغاز فعالیت‌های عملی علنی آن در سطح جامعه، سوسیال امپریالیسم "شوروی" که بیش از امپریالیستهای غربی افغانستان را در عرصه‌های اقتصادی، سیاسی، نظامی و فرهنگی تحت تسلط گرفته بود، حزب دست نشانده اش بنام "حزب دموکراتیک خلق" را تحت رهبری مشتبه از "روشنفکران" رویزیونیست و خودفروخته در زیر چتر حمایتی جناحی از دربار سلطنت (داودخان) در افغانستان تشکیل داد که به اشاعه ایده‌های ضد انقلابی رویزیونیسم "مدرن" در سطح جامعه می‌پرداخت و منحیث ستون پنجم در دولت عمل می‌نمود. این حزب که به لحاظ ماهیت ایدئولوژیک سیاسی یک حزب بورژوازی بود و مانند سایر احزاب رویزیونیستی (خروشچفی) در جهان اندیشه‌های رویزیونیستی و ضد انقلابی اشرا بنام "مارکسیسم-لنینیسم" در بین جامعه ترویج و تبلیغ می‌نمود و سعی می‌کرد تا با بکارگری لغات و اصطلاحات "مترقبی و انقلابی" روشنفکران کم تجربه و توهه‌های خلق ناگاه را اغوا کند. این حزب رویزیونیستی قبل از تأسیس "سازمان جوانان مترقبی"؛ توanst تحدي افکار و اذهان تعدادی از روشنفکران جامعه رادر شهرهای بزرگ و کوچک کشور را ایده‌ها و افکار رویزیونیستی مسموم سازد. باندهای خلقی پرچمیها در آن زمان بر علیه "سازمان جوانان مترقبی" و اندیشه انقلابی رهبری کننده آن (مارکسیسم-لنینیسم-اندیشه مائوتسه دون) به تبلیغات گمراه کننده می‌پرداختند و مانند بادران روسی شان که در سطح جهان علیه دولت انقلابی چین، انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریائی و اندیشه انقلابی مائوتسه دون تبلیغات سوء می‌نمودند و به رهبر بزرگ انقلاب چین و یکی از رهبران بزرگ پرولتاریای جهان ناسز امی گفتند. چنان‌که امر روزگار و ها و افرادی که مدعی "اعتقاد" به اندیشه مائوتسه دون هستند و سنتریست‌ها و اپورتوئیست‌های که خصوصیت ورزی خود را علیه اندیشه مائوتسه دون و "ما

"ئوئیسم" پنهان نمی کنند؛ همه اینها "مائوئیسم" را به سخريه می گيرند عليه "مارکسيست-لنینیست-مائوئیست‌ها" ناسراگفته و فحاشی می کنند. باند مرتد و رویزیونیست "حزب دموکراتیک خاق" تا حد توان علیه سازمان جوانان مترقی و جنبش دموکراتیک نوین به تخریب و توطئه، اتهام زنی و جاسوسی می پرداخت. از جهت دیگر جریان ارتقای مذهبی و ضد مردمی دیگری بنام "اخوان المسلمين" که از حمایت جناح دیگری از دربار سلطنت (شخص ظاهر شاه و حواریون او منجمله موسی شفیق صدر اعظم وقت) برخوردار بود؛ با سوءاستفاده از باورهای دینی و مذهبی توده های ناگاه خلق کشور درجهت حفظ نظام فودال کمپرادوری و تداوم سلطه امپریالیسم در بین جامعه به تبلیغ و ترویج می پرداخت. این جریان ارتقای با خصوصیت ورزی تمام علیه اندیشه های انقلابی پرولتری و مترقی سیاه کارانه تبلیغ می نمود و منحیث یک باند لومپن و اوپاش مانند گلب الدین جنایتکار و هم سخان او علیه فعالین جنبش دموکراتیک نوین (شعله ایها) عمل می نمود. وقتل سیدال سخنان این فرزند مبارزان انقلابی خلق در صحنه پوهنتون کابل بتاریخ 29 جوزا سال (1351) نمونه ای آشکاری از اتحاد و همکاری نزدیک دربار سلطنت بانیرویهای ارتقای مذهبی خاصتاً گروه اخوان المسلمين "علیه نیروهای انقلابی مردمی و مترقی منسوب به جریان دموکراتیک نوین بود. در آن روز شوم و سیاه باند ارتقای و مزدور "اخوان" و پیروان "حضرت های قلعه جواد" صدها تن از عناصر لومپن و اوپاش را زیرنام طلبه دین "و هواداران جریان" اخوان المسلمين "در صحن پوهنتون کابل گرد آورده و فعالین جنبش دموکراتیک نوین را مورد حملات وحشیانه و قاتلانه قراردادند و پولیس رژیم ظاهر شاه خاینانه و رذیلانه فقط تماشاگر این صحنه بود. زیرا خود دولت به شکل پنهانی بنحوی در آن توطئه خاینانه و قاتلانه دست داشت. باید تذکرداد که در تعداد زیادی از کشورهای جهان

خاصتاً در کشورهای تحت سلطه امپریالیسم و علی الخصوص در کشورهای اسلامی افرادوگروه های "مذهبی" مرجع نزدیک به دولتها از عناصرلومپن واوباش با این نیرنگ سیاهکارانه که "دین در خطر است" منحیث نیروی ضربتی درجهت مقاصد سیاسی شوم و پلید شان استفاده کرده و ازین عناصرلومپن و تبهکاری خاصیت علیه جنبش‌های انقلابی و متفرقی کارگرفته و می‌گیرند. چنانکه تقریباً همه گروه های ارتقای اسلامی خاصتاً گروه های اسلامی "افراطی" از سنی و شیعه در جریان جنگ مقاومت مردم ما علیه سوسیال امپریالیسم روسی و رژیم مزدورخلقی پرچمیها، دسته ها و گروه های از همین عناصرلومپن واوباش راسازمان دادند و بر جبهات جنگ توده های مردم ما در روستاهای کشور مسلط ساختند. و تعداد زیادی این گروه ها تا حال نیز چنین دسته های از عناصرلومپن را در اختیار دارند و از آنها در جهت برآورده کردن مقاصد و اهداف پلید شان علیه توده های خلق کارمی گیرند. ناگفته نماند که برخی از همین دسته های لومپن واوباش جنایتکار مربوط به تنظیمهای جهادی دسته های ازلومپن واوباش جنایتکار مربوط به رژیم مزدورخلقی پرچمی ها که درستگاه جهنمی "خاد" وظیفه اجرا می کردند و طی بیست سال اخیر باندهای تبهکار مشترکی تشکیل داده و در سرقتهای مسلحه، اختلاف افراد و گروگان گیریها، فاقح مواد مخدوش آدمکشی طی در کشور مشغول اند.

جریان دموکراتیک نوین تحت رهبری "سازمان جوانان متفرقی" مبارزات انقلابی و متفرقی روشنفکران مردمی و توده های خلق رحمتکش را که بشکل تظاهرات، اعتراضات و اعتصابات صورت می گرفت، رهبری نمود. فعالین جنبش دموکراتیک نوین در جریان تظاهرات و میتینگها ماهیت نظام ارتقای حاکم و تسلط همه جانبی امپریالیسم و سوسیال - امپریالیسم برکشور و انواع ستم و استثمار و مظلوم و بیداد

گریهای رژیم سلطنت وابسته به امپریالیسم و سوسیال امپریالیسم را بگونه همه جانبه افشامی نمود و نیز طریق نشر جریده "شعله جاوید" به افساگری جنایات و مظلوم رژیم حاکم پرداخته و به تبلیغ و ترویج اندیشه های متفرقی دموکراتیک نوین همت می گماشت. سازمان جوانان متفرقی در آن شرایط منحیت یگانه الترتیف انقلابی در سطح کشور بود. این سازمان در برابر حزب رویزیونیست "دموکراتیک خلق" و رویزیونیستهای خلقی پرچمی و هم سخان آنها که فعالیتهای خود را زیرنام "مارکسیسم-لنینیسم" کذاشی انجام می دادند؛ مبارزه ایدئولوژیک سیاسی همه جانبه ای رابه پیش برده و چهره رویزیونیسم "مدرن"، ماهیت امپریالیستی دولت "شوری" و چهره مزدوری رهبران و کدرهای "حزب دموکراتیک خلق" را برای روشنفکران مردمی و توده های خلق زحمتکش افشا نمود؛ سازمان جوانان متفرقی در تبلیغ و ترویج فرهنگ انقلابی و متفرقی و اندیشه های انقلابی پرولتری (م - ل - ا) در سطح کشور تا حدی خدمات مهمی را نجام داد و در پیشرفت و توسعه جنبش دموکراتیک نوین در بین توده های خلق تلاش و مبارزه نمود که اثرات روشنگرانه قابل ملاحظه ای را در بین روشنفکران مردمی و بخشاهای از توده های خلق زحمتکش شهری بجا گذاشت. در آن شرایط بخشاهای وسیعی از کارگران، کسبه کاران شهری، مزدور کاران، مامورین پائین رتبه، معلمین و متعلمین مکاتب، و محصلین و استادان پوهنتون از این جنبش مردمی و متفرقی بطور گسترده حمایت می کردند. در آن زمان علاقه و انگیزه وافری برای فراگیری فرهنگ انقلابی و متفرقی برای روشنفکران مردمی در جامعه بوجود آمده بود، بعبارت دیگر آن جنبش انقلابی مردمی هرچه بیشتر به جانب مهیا کردن شرایط ذهنی در جامعه به پیش می رفت. در آن شرایط کنله های وسیعی از روشنفکران متفرقی مردمی به گرد "سازمان جوانان متفرقی" و جریان دموکراتیک نوی جمع شده و از آن هواداری می

کردند، اکثریت آنها عطش فراوانی به آموزش فرهنگ انقلابی و مترقبی، اندیشه های انقلابی پرولتری داشتند؛ لیکن "س ج م" به این امر مهم توجهی لازم نکرد که با تشکیل حافه های آموزشی مخفی و تربیت ایدئولوژیک- سیاسی آن کتابهای عظیم روشنفکران را به لحاظ فکری آماده تداوم مبارزه انقلابی و رهبری مبارزات انقلابی توده های خلق می نمود و از این ناحیه جنبش انقلابی پرولتری را تقویت کرده واستحکام بیشتری می بخشید. البته در آن زمان حلقاتی از هواداران جنبش دموکراتیک نوین وجود داشتندکه در آنها برخی از مسائل حاجات معاو و جهان و تئوریهای انقلابی توسط کدرهای "س ج م" آموزش داده می شد. لیکن آثار مهم رهبران بزرگ پرولتاریای جهان(مارکس، انگلس، لنین، استالین و مائو تses دون) بیشتر در انحصار کدرهای رهبری "س.ج.م" قرار داشت. "س ج م" توجهی به نشریک ارگان نشراتی تئوریک سازمانی نه نمود که وسیله ای مهمی برای ارتقای سطح آگاهی تئوریک اعضا و هواداران سازمان جوانان مترقبی و جنبش دموکراتیک نوین در سطح کشور بود که اکثریت آن مشکل از روشنفکران مردمی منجمله محصلین و متعلمین بودند و در شرایط اختناق و استبداد این "نشریه" می توانست نقش متشکل کننده نیروهای انقلابی رانیز در سطح کشور ایفاء نماید؛ "س ج م" به کار سیاسی و تشکیلاتی منظم و دوامدار در بین کارگران در شهرها و دهستانان فقیر و بی زمین در دههات به منظور تدارک ایجاد تشکلات توده ای خاصتاً در دههات که زمینه ای می شد برای تدارک هسته های جنگ انقلابی خلق، توجه لازم مبذول نکرد؛ در حالیکه شرایط عینی در جامعه بسیار مساعد بود و ما شاهد چند مورد از تظاهرات و اعتصابات و شورش های خود جوش توده های مردم در ولایات مختلف کشور بودیم منجمله حرکت اعتراضی روشنفکران مردمی و مترقبی و متعلمین تحت رهبری جریان دموکراتیک نوین در شهر هرات در خزان سال 1348 که به سرعت دامنه آن

گسترش یافت و هزاران تن از تode های فقیر شهری و کسبه کاران به آنها پیوستند و مردم خشمگین به جانب ماموریتهای پولیس و سایر ادارات دولتی هجوم آوردند و با فرار پولیس و مامورین عالی رتبه دولت اداره شهر برای یک روز درست تode های مردم قرار گرفت. و همچنین اعتراضات و شورش مردم گرسنه و جان به لب رسیده و خشمگین علیه ستم و مظالم رژیم حاکم در ولایت هرات در ماه حمل سال 1351 صورت گرفت. در آن سالها به اثر خشک سالیهای پیغم در کشور خاصتاً در ولایات هرات، بادغیس، فراه و نیمروز و بحران اقتصادی جهانی اقتصاد کشور در وضعیت رکود و بحران عمیقی قرار داشت و هزاران تن از کارگران و تode های فقیر شهری و دهقانان بی زمین از شدت فقر و گرسنگی و ستم و استثمار طبقات حاکم و امپریالیسم و سوسیال امپریالیسم در اخیر دهه چهل خورشیدی به سته آمده بودند و ده ها هزار تن آنها به منظور فروش نیروی کارشان به کشور ایران مهاجرت کردند؛ در چندین ولایت کشور هزاران تن از تode های فقیر و گرسنگی از گرسنگی جان دادند و با مجبوری به فروش فرزندان خود شدند؛ ولی "س ج م" و جریان دموکراتیک نوین هرچه بیشتر بطرف ضعف و فروپاشی می رفت؛ یکی عمدتاً در بین روشنفکران در شهرهای بزرگ خاصتاً در شهر کابل متمرکز بود و جنبش دموکراتیک نوین هرچه بیشتر بطرف ضعف و فروپاشی می رفت؛ یکی دیگر از مشکلات "س ج م" انحراف علنی گری و عدم توجه به امر مخفی کاری و عدم توجه تلقیق درست و اصولی کار علنی با کار مخفی بود؛ همچنین عدم توجه به شرایط زندگی کدرهای رهبری حرفة ای؛ رهبران سازمان جوانان مترقی نام سازمان رامخفی نگهداشتند و برنامه و اساسنامه سازمان را در بین جنبش دموکراتیک نوین انتشار ندادند و گزارشی از مصوبات نشستها و کنفرانس های سازمان را در دسترس جنبش قرار ندادند؛ رهبران "س ج م" هیچگاهی ماهیت خطوط

انحرافی درون سازمان را بگونه علی درسطح جنبش مطرح نکرند تا یک مبارزه ایدئولوژیک سیاسی گستردۀ علیه خطوط انحرافی اپورتونیستی براه می افتد. اینها و موارد دیگری سبب شدند که "س ج م" نتواند طور لازم به وظایف مبارزاتی اش عمل کرده و به اهداف انقلابی اش دستیابد. اینها مسائلی بودند که مادربرون شاهد آنها بودیم. چنانکه گذشت زمان آشکار ساخت که در "س ج م" درکنار خط انقلابی پرولتری(م-ل-ا) که توسط رفیق اکرم یاری نمایندگی می شد؛ خطوط انحرافی(اکونومیستی، سنتریستی و پاسیفیستی) نیز در سازمان جوانان متوفی وجود داشتند و بعد از انحلال "س ج م" در سال 1351 هریک از این خطوط انحرافی تعدادی از اعضا و هواداران مربوط به جریان دموکراتیک نوین را عقب شان کشاندند. و ملاحظه شد که برخلاف سیر تحول به جهت ترقی و تکامل ، آن جنبش عظیم توده ای به رکود و فروپاشی کشیده شد. با در نظر داشت توضیح مختصر فوق انحلال "س ج م" و فروپاشی جنبش دموکراتیک نوین نه به سبب توطنه ها و حملات قاتلانه دشمنان طبقاتی آشکار از بیرون که عمدتاً توسط اشتباهات رهبری و عملکردهای خطوط انحرافی اپورتونیستی رنگارنگ درون خود "سازمان جوانان مترقی" اتفاق افتاد. گرچه در این زمینه فکتور هاو مسائل چند دیگری نیز ذی دخل بودند؛ اما فکتور عمدۀ راضعف ایدئولوژیک سیاسی و تنشکیلاتی و عملکرد خطوط انحرافی اپورتونیستی در سازمان جوانان مترقی تشکیل می داد که بعد از مریضی طولانی مدت رفیق اکرم یاری در سال 1349 بر "سازمان جوانان مترقی" مسلط شده و آن سازمان انقلابی پرولتری را به انحلال کشاندند و جنبش دموکراتیک نوین را متلاشی کردند.

بعد از انحلال "س ج م" و فروپاشی "ج د ن" آشکار گردید که در سازمان جوانان مترقی سه جناح وجود داشت. جناح رفیق اکرم یاری که خط انقلابی (م-ل-ا)، خط

سلط بر سازمان را نمایندگی میکرد؛ جناح انحرافی اکونومیستی که توسط داکتر فیض احمد نمایندگی میشد و بعد ("گروه انقلابی خلق‌های افغانستان") را تشکیل داد؛ جناح انحرافی سنتریستی تحت رهبری (م.-"سمندر") و جناح تحت رهبری رفیق دوکتور صادق یاری (یعنی همان جناح اصولی انقلابی تحت رهبری رفیق اکرم یاری) که بعد از مریضی وی چهار انحراف پاسیفیستی گردید. باین صورت کتله‌ای بزرگی از هواداران "س ج م" و جنبش دموکراتیک نوین به لحاظ سیاسی و تشکیلاتی تقریباً بلا تکلیف ماندند. فقط بخشی از آنها در تکاپوی فراگیری دانش علمی انقلابی و راه یابی به جهت ایجادیک تشکیل انقلابی پرولتری افتادند. باقی در چوکات حلقات و محافل مختلف فعالیت سیاسی میکردند.

تذکر: در اینجا منظور این نیست تاظهور و رسوخ انحرافات ایدئولوژیک سیاسی واشتباهات و انحرافات نظری و عملی ناشی از آن را در بخش‌های مختلف جنبش انقلابی پرولتری و جنبش دموکراتیک نوین تحت رهبری آن را به تفصیل و با جزئیات مورد بحث قراردهم؛ زیرا این امر از عهده این نوشه‌بیرون است. در این نوشه‌بیرون فقط موارد بر جسته از واشتباهات و انحرافات رویزیونیستی و اپورتونیستی بخش‌های مختلف جنبش کمونیستی کشور را مورد بحث قرارخواهم داد؛ تا دیده شود که این خطوط انحرافی اپورتونیستی و رویزیونیستی و تسليیم طلبانه چگونه صدمات و ضربات جبران ناپذیری را طی حدود چهاردهه اخیر بر جنبش انقلابی پرولتری (م-ل-ا-یا-م-ل-م) و جنبش ملی- دموکراتیک کشور وارد کرده اند.

- "گروه پس منظر":

گروه "پس منظر" تحت رهبری انجینیر عثمان یکی از محافل چهارگانه ای بود که در رهبری جریان دموکراتیک نوین و انتشار جریده "شعله جاوید" نقش وسیم داشت. "انجینیر عثمان" عضو سازمان جوانان مترقی نبود. نوشه‌بیرون زیر عنوان "پس

منظراتاریخی" که در سال 1349 منتشر شد، موضع‌گیری این محفل را مدت‌تازه‌یه دو تن از رهبران "سازمان جوانان مترقی" (اکرم یاری و صادق یاری) مشخص نمود که ناشیانه و غیرصادقانه اتهام "درباری بودن" را به آنها وارد می‌کرد. همچنین نظرات و موضع انحرافی این گروه درباره تحلیل اوضاع سیاسی-اجتماعی کشور، تحلیل طبقاتی جامعه، موقعیت تضادها، شیوه‌ها و اشکال مبارزه طبقاتی در شرایط خاص کشور، موضوع تشکیل سازمان سیاسی انقلابی، چگونگی آغاز مبارزه مسلحانه و موضوع نفی مسئله رهبری این مبارزه توسط حزب انقلابی پرولتری؛ همه و همه بیانگر موضع ایدئولوژیک - سیاسی انحرافی این گروه بود. این گروه به ایجاد سازمان انقلابی قبل از آغاز جنگ خلق مخالف بود و برای رسیدن به هدف، ایجاد کانونهای چریکی را مطرح می‌کرد. "گروه پس منظر" به لحاظ موضع ایدئولوژیک - سیاسی یک گروه خورده بورژوازی "انقلابی" بود تا یک گروه کمونیستی. و در جنبش انقلابی پرولتری و جنبش چپ کشور منحیث یک گروه آوانتوریستی شناخته می‌شد. این گروه در سال 1354 به دو بخش تقسیم شد؛ یک بخش آن تحت رهبری "مجید کلکانی" قرار گرفت و بخش دیگر تحت رهبری "عزیز طغیان" فعالیت می‌کرد. محفل عزیز طغیان در خزان سال 1357 با گروه مجید متحد شد و در تشکیل سازمان آزادیبخش مردم افغانستان (ساما) سهم گرفت.

- سازمان رهایی‌بخش خلقهای افغانستان (سرخا):

سازمان رهایی‌بخش خلقهای افغانستان (سرخا) توسط افرادی مربوط به جناح انحرافی "پاسیفیستی" در درون سازمان جوانان مترقی (دکتور صادق یاری) در سال 1354 خورشیدی تشکیل شد. این سازمان در مرور ایجاد حزب کمونیست نظر انحرافی داشت و بجای مبارزه درجهت ایجاد چنین حزبی، وحدت جبهه‌ی را بین بخش‌های مختلف مربوط به جنبش کمونیستی کشور مطرح نمود. "سرخا"

نظرداشت که "وحدت باید در جریان عمل و در پروسۀ طولانی مبارزه صورت گیرد، یعنی وحدت بایستی بر مبنای شناخت تجربی باشد". گفته می شود که این سازمان در مقطعی در همکاری با "اسلام رادیکال" تمایل نشان داده و در طرح کوتای نظامی ناکام علیه رژیم داود سهم گرفت. "سرخا" در مورد "رویزیونیسم" سه جهانی" و دگمارویزیونیسم خوجه ای موضع روشن اتخاذ نکرد. "سرخا" مانند برخی دیگر از گروه های منسوب به جریان دموکراتیک نوین در ابتداء درباره سیاستهای فاشیستی رژیم مزدور خلقی پرچمی ها بی توجّهی نشان داده و در اوایل سال 1358 مورد ضربت رژیم مزدور قرار گرفت و از هم پاشید.

- "گروه انقلابی خلقهای افغانستان" و "سازمان رهانی افغانستان":

بعد از انحلال "سازمان جوانان مترقی" در سال 1351 خورشیدی افرادی که در داخل سازمان جوانان مترقی و جریان دموکراتیک نوین به "انتقادیون" معروف بودند با انتشار نوشته ای زیر عنوان "با طرد اپورتونیسم در راه انقلاب سرخ به پیش رویم" در اوایل سال 1352 بنام "گروه انقلابی خلقهای افغانستان" تحت رهبری فقید داکتر فیض احمد اعلام موجودیت نمود. "گروه انقلابی..." با انشعاب از "س ج م" در اوایل توانست تعداد قابل ملاحظه ای از اعضا و هواداران "س ج م" و جریان دموکراتیک نوین را با خود همراه سازد. و این انشعاب که از دیدگاه اپورتونیستی صورت گرفت، پروسه انحلال (س ج م) و فروپاشی جریان دموکراتیک نوین را تسریع کرد. "گروه انقلابی...." که مدعی بود در مبارزه علیه مشی "اپورتونیستی" سازمان جوانان مترقی بوجود آمده است؛ لیکن خودش بجای مشی انقلابی پرولتری، خط اکونومیستی را به جنبش عرضه کرد. "گروه انقلابی..." در مقابل جنبش کارگری نظرداشت که باید به خواستهای اقتصادی کارگران توجه اساسی صورت گرفته و مبارزه برای تحقق این خواستها اساس برخورد به جنبش کارگری

باشد و نه تبلیغ سیاسی در میان کارگران و سیاسی ساختن حرکتهای کارگران و متشکل کردن آنها."گروه انقلابی...""درسنده باطرد اپورتونیسم...." درباره ضرورت تاسیس حزب انقلابی طبقه کارگر و اهمیت و نقش آن در رهبری مبارزات طبقاتی و ملی توده های خلق و رهبری انقلاب کشور تماس نمی گیرد و در این زمینه با توصیف و تمجید محض از توده های خلق بسنده می کند. سند" با طرد اپورتونیسم...." بجای قراردادن معیارهای انقلابی پرولتری در شناخت از ماهیت خط ایدئولوژیک - سیاسی و موضوعگیریها و نظریات افراد و گروه ها به برخوردهای اخلاقی منهمک می شود. این گروه در سنده دیگری زیر عنوان "مواضع ما و جنبش های اخیر" که در ماه ثور سال 1358 به نشر رسیده است صحبت از "چین توده ای" دارد و این موضع بیانگر تائید حاکمیت رویزیونیستهای "سه جهانی" بر حزب و دولت چین و تائید تئوری واستراتژی ارتقای و ضد انقلابی "سه جهان" است. "گروه انقلابی...""همچنین صحبت از "پیروزی انقلاب بزرگ اسلامی ایران و رهبران مبارزان از جمله امام خمینی" می نماید که خود تائید "انقلاب اسلامی" است و تائید "انقلاب اسلامی" به لحاظ ایدئولوژیک - سیاسی تائید وصحه گذاشتند بر حاکمیت طبقات ارتقای سرمایه دار و ملاک ایران و این رژیم ارتقای و ضد مردمی و ضد انقلابی وابسته به امپریالیسم جهانی و رهبران وحشی و خون آشام آن خاصتاً خمینی جlad می باشد. و از جهت دیگر قراردادن "انقلاب اسلامی" بجای انقلاب دموکراتیک نوین کشور است. "گروه انقلابی..."" در جایی دیگر این نوشته صحبت" از درس گیری والهام" توده های بپا خاسته خلق افغانستان علیه رژیم مزدور خلفی پر چمیها و سوسیال امپریالیسم" شوروی" از "انقلاب ظفر نمون اسلامی ایران" می نماید که بار دیگر مهر تائید بر" انقلاب اسلامی" و "جمهوری اسلامی" با ماهیت و خصلت ارتقای و ضد انقلابی آن میزند. "گروه

انقلابی...."از همین دیدگاه ارجاعی و انحرافی، خواستهای طبقاتی و ملی توده های خلق کشور واستراتژی مبارزاتی آنها و "استقلال و آزادی" کشور را مطرح می سازد. این سند درجایی دیگر می نویسد: "ما دروضع عالی حاضر برآئیم که جای حزب طبقه کارگر در جنبش کنونی قهرآمیز خلقهای ما و در جنبش مارکسیستی کشور که مشخصه عده آنرا فدان پیوند استوار و ارگانیک با پرولتاریا تو شست سیاسی، تئوریک و سازمانی می سازد، کاملاً خالی است. اوضاع فعلی ضرورت مبارزه در راه ایجاد حزب راستین طبقه کارگر را که قادر به انجام تاریخیش- کسب استقلال میهن و ایجاد جامعه نوین- باشد ده چندان ساخته است. ما معتقدیم که بخصوص در شرایط مساعد امروزوتامین وحدت اصولی ورزمنده میان مارکسیست - لینینیست ها و موقیت در راه تشکیل پیش آهنگ واقعی پرولتاریا نه فقط پیوستن به جنبش طبقه کارگر بلکه در آمیختن از دل و جان و هرچه فعالتر در جنبشهای توفنده کنونی می باشد. بنظر ما این یکی از اساسی ترین معیارها و زمینه نزدیکی و اتحاد مارکسیست- لینینیست هاست".

"گروه انقلابی..." در این مورد از نوشتہ اش الفاظ و جملات به ظاهر "زیبا" و پر طمطراقی را پهلوی هم قرارداده است (الفاظ و جملاتی که بیشتر مورد توجه "روشنفکران" خرد بورژوا قرار می گیرد). در حالیکه با در نظر گرفتن همین نظرات و مواضع آن ماهیت خط اپورتونیستی این گروه را بوضوح مشخص می سازد که ایجاد "حزب طبقه کارگر" مورد نظرش هم بر مبنای همین خط ایدئولوژیک- سیاسی اپورتونیستی و رویزیونیستی استوار است. "گروه انقلابی خلقهای افغانستان" به شیوه غیر دیالکتیکی که بر پایه اختلافات ایدئولوژیک- سیاسی اصولی استوار نبود که از سازمان جوانان مترقی انشعاب کرد و به همین صورت نه اینکه نتوانست الترنا تیف انقلابی ای در برابر این سازمان باشد که برخلاف آن

منجلاب اکونومیسم به پرتگاه رویزیونیسم "جهانی" قرارگرفت. این گروه در مقاطع زمانی مختلف دچار انحرافات ایدئولوژیک سیاسی گوناگونی شد. "گروه انقلابی..." اگر زمانی هم از گذشته اش "انتقاد" کرده است؛ در حقیقت زیرنام "انتقاد از خود"، سعی کرده است تا بر انحرافاتش پرده انداده و باصطلاح خود وهم سخانش را فناوت دهد.

"گروه انقلابی..." در سال 1359 به "سازمان رهائی افغانستان" تغییرنام داد و مشی رویزیونیستی اشرا در سند "مشعل رهائی" توضیح نموده و تثبیت نمود. محتوای این سند نشان می‌دهد که خط مشی سیاسی "سازمان رهائی" نه بر اساس مارکسیسم-لینینیسم- اندیشه مائوتسه دون که بر مبنای تئوری ارجاعی و ضدانقلابی "سه جهان" استوار شده است. تئوری واستراتری "سه جهان" توسط باندرند و رویزیونیستی دینگ سیائوپینگ این دشمنان سوگند خورده پرولتاریا و خلقهای زحمتکش چین و پرولتاریا و خلقهای جهان تدوین شد که بعد از درگذشت رفیق مائوتسه دون طی یک اقدام خاینانه و ضدانقلابی، انجام کودتا دیکتاتوری پرولتاریا و انقلاب چین را سرنگون کردند. "سازمان رهائی" از چین تحت رهبری رویزیونیستهای "سه جهانی" چنین سیمای را به تصویر می‌کشد: "جمهوری توده ای چین یک کشور سوسیالیستی مربوط به جهان سوم است؛ زیرا لحظ سیاسی و اقتصادی در صفت کشورهای جهان سوم قرار دارد... هژمونیست، تجاوزگر، مداخله جووجنگ افروزنیست. در پی برانداختن استقلال، حق حاکمیت ملی و تمامیت ارضی سایر کشورها نمی‌باشد. سیاست جهانی اش پشتیبانی از مبارزات خلقها و بخصوص جنبش‌های آزادیبخش ملی و مبارزه علیه دوابرقدرت می‌باشد. در مقابل کشور ما نیز بطور مشخص پشتیبان حق تعیین سرنوشت ملی و مخالف با هرگونه

مداخله وتجاوز است. در داخل چین ستمکش ترین طبقه، طبقه کارگر قدرت را بدست دارد. اینست شاخص ما از جمهوری توده ای چین".

"سازمان رهائی" نظردارد که: "آنچه در چین می گزرد مربوط به حزب، دولت و مردم چین است. فهم جریانات درون حزب پرولتاریای چین برای ما مشکل است؛ زیراما در آنجا قرارنداریم و نه تحقیق مداوم آن وظيفة مرا تشکیل می دهد و در غیر آن مجبوریم جریانات داخلی احزاب انقلابی بیشماری رادرجهان تعقیب کنیم که این نه ممکن و نه لازم است... امروز نیز مبارزه بین دو خط مشی مشهود است؛ اما از آنجاییکه حزب مذبور(حزب کمونیست چین) مجبوب و آبدیده است خط مشی دفاع از(م ل) (در آن آبدیده و مستحکم خواهد شد(صفحه 165). "سازمان" رهائی" افغانستان ادامه می دهد: "...آنچه برای ما مهم است خط عمومی سیاست خارجی جمهوری توده ای چین می باشد. این سیاست که از یکطرف بازتاب سیاست داخلی آن و از طرف دیگران عکاس واقعیت جهان عینی معاصر و مطابق به تقسیم بندی تئوری سه جهان مائوتسه دون می باشد؛ مسلم است که مورد تأثیر ماست"(صفحه 166). علاوه برایده ها و افکار و موضع و نظریات رویزیونیستی و ضد انقلابی "سازمان رهائی" که در فوق تذکریافت؛ نسبت دادن تئوری ضد انقلابی "سه جهان" به مائوتسه دون یک اتهام بی بنیاد است که از دیدگاه رویزیونیستی "سازمان رهائی" ناشی می شود. و خصوصت ورزی به مارکسیسم- لنینیسم و کینه توزی علیه اندیشه مائوتسه دون، انقلاب فرهنگی پرولتاریائی و همچنین خیانت به مارکسیسم- لنینیسم و انترناسیونالیسم پرولتاری و جنبشی رهائیخش پرولتاری خلقهای جهان می باشد. تئوری "سه جهان" تئوری سازش و تسليم طلبی طبقاتی و ملی در برابر ارجاع و امپریالیسم و تئوری دعوت خلقها به انقیاد ملی و تسليم طلبی طبقاتی زیر عنوان "استراتژی نوین برای

جنیشهای پرولتری و تقسیم بندی نوین جهان" از طرف باند رویزیونیست حاکم بر حزب و دولت چین این دشمنان سوگند خورده پرولتاریا و سوسیالیسم تدوین شد که بعد از مرگ مائوتسه دون و غصب ستاد فرماندهی پرولتاریا و برانداختن دیکتاتوری پرولتاریا منحیث "رهنمود" برای جنیشهای پرولتری رهایی‌بخش جهان عرضه نمود. احزاب و سازمانهای که حامل این "تئوری" اند به خدمین تمام عیار ارجاع و امپریالیسم مبدل گردیده اند. این دنباله روان منحط دولت ارجاعی و ضدانقلابی چین مزورانه تلاش دارند تاماهیت ارجاعی و ضدانقلابی تئوری "سه جهان" و دولت چین بعد از مرگ رفیق مائوتسه دون را استوار کرده و بی شرمانه آنرا به رفیق مائوتسه دون نسبت می دهد. و برای "توجیه" آن شیادانه به نقل و قولهای از رفیق مائوتسه دون متولی شده و با استنتاجهای انحرافی ومن درآورده از آن می خواهند این تئوری ضد انقلابی را منحیث استراتژی جهانی پرولتاریا به خورد روشنفکران و توده های خلق نا آگاه بدهنند.

"رهانی" نظردارد که "کشورهای امپریالیستی درجه دوم یا جهان دوم که زیرفشار، کنترول، تضیيق و تهدید هردو ابرقدرت قرار دارند؛ با آنکه خود نیز در استثمار ملتهای تحت ستم شرکت می کنند؛ اما به علت آنکه در جنگ جهانی آینده منافع نداشته و در مقابل سرکرده گرایی جهان اول عکس العمل نشان می دهند بناءً از نظر منافع عمومی انقلاب جهانی، عامل مهمی در انقلاب جهانی بوده و در موقعیت کنونی جبهه جهانی بمتابه متحد پرولتاریا، خلقها، ملل و کشورهای جهان سوم در امر مبارزه علیه هژمونیزم شرکت می کنند. این بخش از جهان دوم در بر ابر هژمونیزم دو ابرقدرت بخصوص سوسیال امپریالیسم روسیه سیاست مدارانه جویانه اختیار کرده که برخلاف خواست آنها این سیاست به زیان شان تمام می گردد" (صفحه 156). "رهانی" ادامه می دهد: "در شرایط کنونی، دو ابرقدرت

بخصوص روسیه عده ترین دشمن خلقهای جهان؛ کشورهای جهان دوم متحدهن و جهان سوم نیروی عده مبارزه علیه دوابرقدرت رامی سازد. اوضاع جهانی هر روز بطرف ایجاد جبهه وسیع جهانی ضد دوابرقدرت بخصوص سوسیال امپریالیسم روسیه پیش می‌رود، پرولتاریای جهان با تکیه بر جهان سوم، وحدت با جهان دوم و انفراد دوابرقدرت بخصوص ابرقدرت در حال تعرض روسیه قادر است سهم مهمی در راه عقب انداختن جنگ، حفظ صلح و تقویت مبارزه در راه آزادی مقیاس جهانی اداکند" (صفحه 157).

از آنجاییکه "سازمان رهائی" از رویزیونیستهای چینی الهام گرفته و دیدگاه هاونظرات و مواضع اشراربرپایه تئوری ارجاعی و ضدانقلابی "سه جهان" عیارکرده و درباره مسایل ملی و بین المللی و به ماهیت طبقاتی امپریالیسم و خصلت تضادهای بین قدرتهای امپریالیستی و ماهیت و خصلت تضاد بین خلقها و امپریالیسم از همین دیدمی نگردد و خصلت طبقاتی قدرتهای امپریالیستی غیر از دوابرقدرت امریکا و سوسیال امپریالیسم "شوروی" رامقاولات از دوابرقدرت امپریالیستی و سوسیال امپریالیستی دانسته و ازانها تنها "منحیث استثمارگران ملتهای تحت ستم" یاد می‌کند و این قدرتهای امپریالیستی را نه اینکه جنگ طلب نمی‌داند که "صلح جو" هم توصیف می‌کند؛ همچنین آنها "عامل مهم انقلاب جهانی" و "متحد" پرولتاریا و خلقهای "جهان سوم" در امر مبارزه علیه "هزمونیزم" دوابرقدرت امپریالیستی و خاصتاً سوسیال امپریالیسم روسی که بنا بر دیدگاه و نظر "سازمان رهائی" خطرناک تراز ابرقدرت امپریالیستی امریکاست. و بنابر "استراتژی سه جهان" رویزیونیستهای حاکم بر دولت چین پرولتاریا و خلقهای جهان باید در اتحاد با امپریالیستهای "جهان دوم" و "نیم جهان اول"، امپریالیسم امریکا علیه سوسیال امپریالیسم روسی مبارزه کنند. ملاحظه می‌شود که "سازمان

رهائی" که در لجنزار تئوری رویزیونیستی "سه جهان" غرق شده و خود را چنان تسلیم ایده ها و افکار و قدرت رویزیونیستهای حاکم در چین کرده است، مبارزه طبقاتی را ترک کرده است، انترناسیونالیسم پرولتاری را به فراموشی سپرده است، ماهیت و خصلت امپریالیستی کشورهای سرمایه داری اروپائی و سایر کشورهای سرمایه داری را در نظر نگرفته و ازواعیتهاي جريان دونجنج جهانی اول و دوم و هم اينکه چگونه قدرتهای مختلف امپریالیستی با تشکیل ائتلافها و اتحادهای درجهت تجدید تقسیم جهان چون گرگان درنده به جان هم افتادند وده ها میلیون انسان راطعمه آتش امیال و خواستهای طبقاتی کثیف شان کردند، علناً چشم پوشی می نماید. و در اینجا مدعی است که در جنگ احتمالی ایکه در شرایط "جنگ سرد" بوقوع می پیوست قدرتهای امپریالیستی اروپائی، آسترالیا، چاپان، کانادا و کشورهای رویزیونیستی اروپای شرقی در آن جنگ هیچگونه منفعتی نداشتند ولذا درجهت به تعویق انداختن آن جنگ و "حفظ صلح جهانی و تقویت مبارزه در راه آزادی" فعالیت می کردند! باین صورت "سازمان رهائی" بعد از کودتای ننگین هفت ثورسال 1357 خورشیدی و به تعقیب آن تهاجم نظامی سوسیال امپریالیسم شوروی خط مشیهايش راه مچنان بر مبنای تئوری رویزیونیستی "سه جهان" عیار کرده و آنرا منحیث "استراتژی نوین" اش به منصه اجراء قرارداد و با بلند کردن شعار ارجاعی و ضد انقلابی "جمهوری اسلامی"، شعاری که از زراد خانه امپریالیسم و ارجاع بیرون آمد و بیانگر منافع طبقات ارجاعی فئوال و کمپرادر بوده ولذا عملاً در هم آغوشی با ارجاع و امپریالیسم قرار گرفت. و درجهت تحقق شعار "انقلاب اسلامی" و پیروزی "جمهوری اسلامی" واستحکام جبهه ارجاع و امپریالیسم غرب و اغواهی توده های خلق تلاش نمود. "سازمان رهائی" در سال 1358 اقدام به کودتا علیه رژیم مزدور خلقی پرچمی ها نمود که

بنام "قیام بالا حصار" از آن پاد کرد ولی به شکست انجامید و تعدادی از اعضاي "رهائي" در آن جانهای خود را لذست دادند. سازمان رهائی نظردارد که: "هر فردی که در جنگ مقاومت شرکت کند جزء خلق به شمارمی رود" (مشعل رهائی صفحه 67). همچنین ادامه می دهد: "... این گرایش(گرایش چپ مارکسیستی) اسلام را فقط بمثابه ایدئولوژی فنودالی در نظر دارد و جنبه ضد امپریالیستی آنرا فراموش می کند و باز اسلامی بودن جنبش را با ملی و مترقبی بودن در تضاد ملاحظه می کند.... بلکه بر مبنای تحلیل از ماهیت اسلام که بعنوان در فش ملی در اهتزاز است مخالف باشد...." (صفحه 71). سازمان رهائی "در باره پروسه انقلاب کشور، یعنی انقلاب ملی- دموکراتیک(انقلاب دموکراتیک نوین) نظر و موضع انحرافی و ضد انقلابی دارد؛ این سازمان، انقلاب ملی- دموکراتیک کشور را به دو مرحله جدا از هم(انقلاب ملی و انقلاب دموکراتیک) تقسیم کرده و تاسیس "جمهوری اسلامی" را مرحله پیروزی "انقلاب ملی" کشور میداند." رهائی "نیروهای ارتجاعی اسلامی را به " بنیادگرا" و " میانه رو" تقسیم کرده و در نظرداشت که دولت جمهوری اسلامی را در اتحاد با گروه های اسلامی "میانه رو" و ظاهرخان تشکیل دهد." رهائی "درای مورد چنین استدلال می نماید: " امروز مردم ما که نیروی دموکراتیک مقتدر ویک پارچه در صحنه نمی بینند ناگزیر احزاب سه گانه را، یا بدون ظاهر شاه و هو اخواه انش به مراتب نسبت به اخوان ترجیح می دهند. مردم می خواهند تا دست پلید اخوان بر قدرت سیاسی نچسبد و این مثبت است. در این حال اگر نیرویهای مترقبی کاری بهتری نمی توانستند انجام دهند باید بدانند که رجز خوانی و لفاظی میان تهی بدرد نمی خورد و اگر در مسیر پروسه با جوانب منفی اش به رحال راه را بر حاکمیت اخوان

برکشورمی بند سنگ اندازی شود، خیانت است.(درباره چند مسئله حاد کنونی صفحه 16).

درمورد شرکت "رهائی" در "جهه مبارزین مجاهد" بیکی دومورد اکتفاء می نمایم: "تبليغ احکام راستین دین مقدس اسلام، مبارزه در برابر تحریفاتی که از جانب عده ای صورت می گیرد و می خواهد اسلام را بحیث توجیه کننده عملیات جنایتکارانه، تفرقه افکنانه، ضدوحدت و روپوشی برای افکار عقیمانده و گندیده خود بسازند، مایراین مسئله تاکید بسیار می گذاریم و می خواهیم نقش خودرا در معرفی این مكتب کامل که (13) قرن بشریت را بسوی روشنایی رهنماگشت، بیشتر از این اداماییم(وطن نشریه مبارزین مجاهد افغانستان شماره اول صفحه دوم سلطان سال 1360" به ادامه می خوانیم: "سازمان رهائی افغانستان یکی از سازمانهای انقلابی و ملی کشور بوده... طرفدار ایجاد جمهوری اسلامی مبتنی بر عدالت اجتماعی می باشد...."(صفحه 12). "سازمان رهائی" درمورد دیگری می نویسد: "... ما فقط بر اتحاد بین جبهه ملی نجات، حرکت انقلاب اسلامی و محاذ ملی افغانستان بیشتر نظرداریم... ما از اول این اتحاد سه گانه را شادباش گفتیم و توسعه واستحکام آنرا آرزو نمودیم.... ما برآئیم که اتحاد سه گانه با اتکای صادقانه و بیهراس بر موازین دموکراتی در زمینه مناسبات با سایر نیروهای سیاسی واقعاً ضدرویی، میتواند بنوبه خود گامهای وسیع تراویز نده تری در راه یکپارچگی مجاهدین و ملت بردارد. ما شرکت شاه سابق را در جنبش چنانچه توأم با موضوع گیری قاطع در مقابل شوروی اشغالگر باشد، عامل ثبت و بالرزشی دانسته و ازان استقبال می کنیم که بخصوص که ایشان مورد توجه تعداد کثیری از مردم ما قرار دارند.(صفحات 45).

"رهائی" می نویسد: " جمعیت انقلابی زنان افغانستان توانسته تعداد قابل توجهی زنان مبارز آزادیخواه کشور را زیر شعار بزرگ اسلامی بسیج و رهبری نماید." (از ابلاغیه "جمعیت انقلابی زنان افغانستان" حمل 1364 صفحه اول).

"سازمان رهائی" می نویسد: "...کشور کمال با استفاده از همین فرصت با هیئت‌های برخی از دول و جنبش‌های آزادیبخش ذیل ملاقات نموده است:

- آقای "پیر مورو" صدر اعظم فرانسه.
- آقای "لیونل ژو سن" سکرتر اول حزب سوسیالیست فرانسه.
- آقای "رژه دوبره" مشاور رئیس جمهور فرانسه.
- آقای "نور دوم سهانوک" رئیس دولت انتلافی کمپوچیا.
- آقای "بنی صدر" (در آن زمان رئیس شورای مقاومت ملی ایران) و نیز هیئت‌ها و سفرای کشورهای متعدد اروپائی و افریقائی.
- بعد از فرانسه کشور کمال و سایر نمایندگان" جمعیت انقلابی زنان افغانستان" سفرهای به کشورهای بلژیک، آلمان، هلند، ایتالیا، ناروی، سویس، انگلستان و امریکا داشتند و با زعمای چون خانم مارگریت تاچر صدر اعظم انگلستان، رونالد ریگان رئیس جمهور امریکا، رئیس جمهور ایتالیا، پاپ رهبر کاتولیک‌های جهان و همچنان ظاهر خان پادشاه سابق افغانستان دیدار بعمل آوردند که در این جریان به معرفی مفصل جنگ پر عظمت ملی اسلامی ما پرداخته شد" (همانجا صفحه چهارم).

موارد فوق نشان می دهد که " سازمان رهائی افغانستان" با "استراتژی- سه جهان- " پرابهت" خود و سازش "مؤقت" و گذشت "جزئی" واقعاً توانسته است "جهان و دونیم" خود را علیه "نیم جهان اول" (کانون" اصلی" جنگ و تجاوز یعنی سوسيال امپرياليسم شوروی) متحد و بسیج نماید.

در اینجا به ذکرچند ماده از موارد فهرست شده در نسخه مجوزه "سازمان رهائی زیر عنوان" زنده و فروزان باد شعله های نبرد پرولتری!" اکتفا می نمایم: وظایف جنبش:

الف- وحدت: منظور ما از وحدت حتماً در سطح ایجاد حزب واحد نیست؛ با آنکه آنرا امر عظیمی میدانیم و در آن جهت روانیم. اما ما از بعرنج و نسبتاً طولانی بودن پروسه ایجاد حزب واقعی پرولتری آگاهیم و از این رو بعقیده ما شعار "نتیجه وحدت یا حزب یا هیچ" صحیح نیست.

ب- سازمانهای جنبش انقلابی پرولتری باید بکوشند در هر سطحی که عجالت میسر است به وحدت اصولی نایل آیند و سپس باگذشت زمان طی مبارزات عملی در زمینه این وحدت و یا وسیله قراردادن آن در راه ایجاد وحدت بزرگ و عمیقتری گام نهند... در رابطه به حیاتی بودن وحدت جنبش پرولتری ما زیاد سخن گفتن لزومی ندارد. مهم اینست که فراموش نکنیم، همه کرگسان و همه لاشخوران علیه جنبش انقلابی ما متخد اند چرا ما نباید با تحقق حداقل وحدت بین خویش، همچون شمشیر آخته در برابر آنها قد بر نیفرازیم؟

ج- ضمن اینکه توده هارا به منافع امروز و آتی شان آشنا می سازیم باید فعالیتها و تبلیغات خود را در سمت مبارزه علیه فاشیسم مذهبی و علیه استفاده خایانه از نام اسلام معطوف نموده و با هرنیروی که ضد این فاشیزم هارو ضد امپریالیسم و سوسیال امپریالیسم باشد؛ در هر سطح ممکن همکاری و همسوئی گردد. این احتمال که با بیرون رفتن روسها از کشور، تضاد عمدۀ جامعه ما تضاد بین مردم و فاشیستهای مذهبی به سرکردگی کلب الدین خواهد بود، بسیار قوی است") جوزا 1367 صفحات 5 و 6).

"سازمان رهائی" به مسئله تضادهای جامعه بعد از خروج روسها از کشور از دید رویزیوئیستی مینگردد: در حالیکه در آن شرایط با خروج ارتش اشغالگرسوسیال امپریالیسم روسی از کشور و سقوط رژیم مزدورخانی پرچمیها و تشکیل دولت ارجاعی اسلامی؛ افغانستان به لحاظ ساختار اقتصادی اجتماعی یک کشور نیمه فئودالی و نیمه مستعمره بود. و تضاد اساسی جامعه را تضاد توده‌های خلق با فئودالیزم و کمپرادوریزم و امپریالیسم تشکیل میداد. و در آن شرایط همین تضاد تضاد عده جامعه نیز بود. و دولت اسلامی منحیث نماینده طبقات فئodal و کمپرادور و نوکرامپریالیسم و دولتهای ارجاعی منطقه به لحاظ ترکیب طبقاتی متشكل از گروه‌های مختلف ارجاعی اسلامی، گروه ملیشه‌های روسی، گروه‌های خلقی پرچمی و سازائی بود. و همه آنهای نمایندگان طبقات ارجاعی فئodal و کمپرادور و نوکرامپریالیسم بودند. گروه‌های ارجاعی اسلامی چه "بنیادگرها" و چه "میانه رو" به لحاظ ماهیت طبقاتی از هم فرقی نداشتند. همه نمایندگان طبقات ارجاعی و نوکرامپریالیسم بودند و با دیگر جناح‌های ارجاع از دشمنان خلق افغانستان بشمار می‌رفتند. و تضاد توده‌های خلق با آنها تضاد انتاگونیستی بود. که حل آن از طریق جنگ انقلابی خلق تحت رهبری یک حزب انقلابی پرولتری و سرنگونی حاکمیت فئodalیسم و کمپرادوریسم و سلطه امپریالیسم ممکن بود. و قراردادن یک جناح از ارجاع فئodal کمپرادوری منحیث تضاد عده، جزآشتی طبقاتی با دیگر جناح‌های دیگر ارجاع چه معنایی میتواند داشته باشد؟ این همان تئوری ارجاعی و ضدانقلابی "سه جهان" است که مرزهای طبقاتی را مغشوش کرده و تسلیم جناههای از ارجاع شده و مبارزه طبقاتی را انکار و انقلاب پرولتری را نفی مینماید.

"سازمان رهائی" به ادامه می نویسد: "در حال حاضرجهت کارآگاه گرانه و آموزشی بین توده ها و نیز مساعد ساختن زمینه حرکت متحداه با نیروهای دموکرات یا ناسیونالیست و یا مذهبی ضدخوان میتوانیم روی نکات ذیل بمثابه خواستهای مردم ما توجه و تاکید نمائیم.

- احلال دولت با ملحقاتش....
- برقراری صلح ونظم امنیت
- برقراری دولت ملی مرکب از نمایندگان احزاب و گروه ها و اقشار و ملتیها بی مختلف براساس انتخابات.
- لغو تمام قراردادهای استعماری و اسارت آوربا روسیه و اتمارش.

دربخورد به ظاهر شاه بنظر ما باید حرکت از تحلیل تضادها، شناخت تضاد عمدۀ و انسجام و تمرکز نیرو و فعالیتها، بخاطر حل آنرا مداراعتبار قرارداده نه احساسات و یا سلیقه های فردی را.

با اخراج روسها از کشور فقط یک تضاد از تضادهای جامعه حل خواهد شد که بلا فاصله جایش را به تضاد عمدۀ دیگری می سپارد. و فقط با بررسی این تضاد واصل استفاده از تضادهای است که در خواجهیم یافت آیا مبارزه با ظاهر شاه در یک چنان اوضاعی میتواندگوییای برخورد دیالکتیکی انقلابی و خبرگی سیاسی باشد؟...." (همانجا صفحه 7 و 8).

موقف ایدئولوژیک سیاسی، نظریات و موضع "سازمان رهائی" درباره "خواستهای توده های خلق" ما و ماهیت و خصلت تضادهای جامعه و راه حل آنها، هیچ گونه ابهامی را باقی نمی گذارد که این سازمان بر علیه انقلاب کشور قرار دارد. منظور "رهائی" مبنی بر "انحلال" دولت؛ نه بر انداختن قهری آن بوسیله مبارزات انقلابی توده های خلق تحت رهبری حزب انقلابی پرولتاریا و جایگزین ساختن آن

با دولت دموکراتیک خلق تحت رهبری طبقه کارگر؛ بلکه انحلال دولت مزدور "نیم جهان اول" (سوسیال امپریالیسم شوروی) که در آن شرایط محکوم به شکست بود با جایگزین کردن دولت تمام "سه جهان"؛ که بدون شک تضمین حیات و به تعویق انداختن شکست حتمی آنسست ویا "انحلال" و تعديل آن با دولتی با متحدین آن.

"سازمان رهائی" تمام جنایات، ستمگریها و غارتگریهای سوسیال امپریالیسم "شوری" و دولت مزدور آن منحیث دشمن عده خلق و کشور و مداخلات و تجاوزات همه جانبی وزد و بندهای امپریالیستهای غربی تحت رهبری امپریالیسم امریکا و ارتاجاع بین المللی را صرفاً محدود به "قراردادهای اسارتیار و استعماری شوروی و اقمارش می نماید و "خواستار لغو" آنها شده است. و "رهائی" می خواهد خلق و کشور را در زیر اسارت امپریالیسم و ارتاجاع نگهدارد. اما خلق افغانستان زمانی می تواند از استثمار و ستم چندجانبه طبقات ارتاجاعی فتووال و کمپرادر و امپریالیسم و طرد انواع رویزیونیسم و اپورتونیسم این دشمنان نقابدار رهائی یابد که مبارزات آنها توسط یک حزب واقعاً انقلابی پرولتری (مل) رهبری شود.

"سازمان رهائی" در مرور وحدت جنبش انقلابی پرولتری کشور چنین نظردارد: در امر وحدت و همکاری بین جنبش انقلابی پرولتری مaba در نظرداشت و مراعات اکید، اصول ذیل را بنیادی می دانیم:

- ۱- اکثرآ رسم براین بوده که بی اندازه بروجوه افتراق بین خود میخکوب شویم. اما صحیح و منطقی اینست که بروجوه اشتراک خود نظر بیفکنیم و با تکیه روی آنها بر حل بسیاری از اختلافات یا حتی بحث کافی روی آنها، میتوان و باید بزمان و شرایط دیگری موكول کرد. فراموش نکنیم که بحث بر سر پاره از مسایل مثلاً

برخورد به گذشته و تشخیص اشتباهات می تواند حتی ماه ها بطول انجامد بدون اینکه به نتیجه مثبت دست یابیم. صحت یا سقم بعضی از نظرات و مواضع مارا پر اتیک آینده ثابت خواهد کرد و نه هرگز صحبت های طولانی زیرسقی.

2 - مسایل صرف بغرنج تنوریک عام و مسایل مربوط به کشورهای دیگر را نباید مبنای تفاهم و ارتباط بگیریم. باید روی مسئله حیاتی ای که معتقدیم و مشخصاً به انقلاب کشور ما ارتباط می گیرد و جنبه عملی دارد انگشت گذارد. بخصوص در اوضاع کنونی بجای پرداختن به دشمنان خونی بلافصل مردم و جنبش ما در صورتیکه جمعی خودراسرگرم "حملات واتهام زدن های مبتذل بدیگران و افسای مسایل به هر حال وابسته به جنبش انقلابی پرولتری به سازند؛ این اگر از سری معرفتی و نفهمی نباشد جز خیانت نامی نخواهد داشت. دشمنان را بهیچ عنوانی نباید صاحب اطلاعات از درون جنبش انقلابی پرولتری ساخت" (صفحه 7).

نظر "سازمان رهائی" درباره دوتن از رهبران بزرگ پرولتاریای جهان استالین و مائوتسه دون و انقلاب کبیر فرنگی پرولتاریائی: "استالین مخصوصاً در سال های اخیر عمرش درمورد رابطه بین رهبران و حزب چاراشتباش شد، او به نقش خود بطور اغراق آمیز پر بهاء داد، و با زیرپا کردن رهبری جمعی و مرکزیت خود افزود، کیش شخصیت اوموجب اتخاذ تصامیم خود سرانه، نقض رهبری جمعی و مرکزیت دیموکراتیک گردید. همچنین انترناسیونال سوم که درواقع تحت رهبری استالین کارمی کرد، مستقیماً در امور داخلی سائر احزاب مداخله می نمود، برنامه ها، خط مشی ها، تعیین و جایگایی کارمندان مهم حزبی و طرح نقشه ها همه زیر نظر انترناسیونال سوم صورت می گیرد. واستالین در مناسبات با کشورهای سوسیالیستی اروپا با روحیه شنونیسم ملت بزرگ رفتار داشت" (از رساله "برخی مفاهیم حزبی و تشکیلاتی" صفحه 25).

"مأتوتیه دون نیز در سال های اخیر زندگی اش، خود رأی شده، جلو شیوع وسیع کیش شخصیت‌ش را نگرفته با تخطی از رهبری جمعی و سانترالیسم دیموکراتیک حیات حزبی را مختل ساخته، خود را مافق حزب فرارداده و در "انقلاب فرهنگی" که راه انداخت، چین دچار هرج و مرج شده و مقام پرستان توطئه گرنظیر لین پیائو و باند چهار نفره زمینه ظهور یافتد" (صفحه 26).

بحث بیشتری روی مواردی که در فوق آمد را لازم نمی دانیم؛ زیرا موضع، نظرات و عملکردهای "سازمان رهانی" خودگویایی ماهیت خط ایدئولوژیک - سیاسی ارتقای و ضد انقلابی این سازمان می باشد و اینراهم آشکار می‌سازد که چگونه "سازمان رهانی" به انحطاط فکری و سیاسی دچار شده و در منجلاب رویزیونیسم "سه جهانی" فرو رفته است. از جانب دیگر "سازمان رهانی" خصوصاً طی بیش از سه دهه اخیر بوضوح نشان داد که تدوین کنندگان تئوری ارتقای و ضد انقلابی "سه جهان"، یعنی رهبران مرتد و رویزیونیست دولت چین در کدام راه روان اندوچه بر سر انقلاب چین، دیکتاتوری پرولتاریا و نظام سوسیالیستی و پرولتاریا و سایر خلق های زحمتکش چین و انقلاب جهانی آورده اند؛ و همچنین سیر حرکی "سازمان رهانی" از چه قرار بوده و چگونه از ورطه ای به ورطه سقوط کرده و طی یازده سال اخیر برابر اشغال نظامی کشور توسط امپریالیستهای امریکائی و ناتو و وضعیت استعماری کشور و ماهیت دولت دست نشانده، چه موضع ارتقای و ضد انقلابی اتخاذ کرده و در چه موقعیت ذلتباری قرار دارد؟ اینها همه مستقیماً نتیجه تسلط خط انحرافی اپورتونیستی و رویزیونیستی بر "گروه انقلابی..." و بعد "سازمان رهانی" بوده که چگونه تعداد کثیری از روشنفکران هوادار "سازمان جوانان انقلابی" و "جریان دموکراتیک نوین" را زیر شعارهای بظاهر "انقلابی" و "متفرقی" اغوا کرده و طی بیش از چهار دهه آنها در منجلاب اپورتونیسم

رویزیونیسم و تسلیم طلبی غرق کرده است. و تعداد زیادی از آنها قربانی سیاستهای ارجاعی و ضد انقلابی و خواستهای جاه طلبانه رهبران "سازمان رهائی" شده اند. و این سازمان بالتفویه خدمات و ضربات مذهبی بر جنبش انقلابی پرولتری (MLM) کشور و مبارزات توده های خلق علیه سوسیال امپریالیسم روسی و دولت مزدور خلقی پر چمیها و امپریالیستهای غربی و احزاب و گروه های ارجاعی اسلامی و جریانات ارجاعی "غیر مذهبی" وارد کرده است.

"سازمان رهائی" منحیث یک تشكیل رویزیونیستی فاقد خط انقلابی پرولتری و اصول تشکیلاتی پرولتری، نمی توانست بحران تشکیلاتی راجه از طریق متمرکز ساختن هر چه بیشتر قدرت و توسل به استبداد درون سازمانی و گسترش آن مهار نماید و برای این منظور از بکار بردن هیچ وسیله ای ابا نه ورزید؛ فریب و اغوا، ارعاب و تخویف، تطمیع و به سکوت و اداشتن واژبین بردن و قتل مخالفین که سرانجام دامنگیر رهبران "رهائی" نیز شد. از آنجایی که در "سازمان رهائی" معیارهای عضویت بر مبنای خط مشی ایدئولوژیک سیاسی پرولتری استوار نبود؛ لذا عوامل ("خاد" و "اخوان") توانستند در "سازمان رهائی" نفوذ کنند. طبق نوشته نشریه "پیشرو" - شماره 36 ماه قوس 1389 "دکتر فیض احمد در سال 1365 شمسی با ایک توطنده درونی در پشاور پاکستان به دام حزب اسلامی گلب الدین افتاد و با چند تن از یارانش اعدام شد". و در سال 1366 شمسی، لیلافیض که رهبر "جمعیت انقلابی زنان افغانستان (راوا)" بود در کویته در اثر توطئه خاد با چند تن از همکارانش به قتل رسید".

"سازمان رهائی" با پیروی از خط رویزیونیسم چینی در کفرانس "بن" در سال 2001 میلادی شرکت نمود که این اقدام در ماهیت صهی گذاشتند به تهاجم نظامی امپریالیسم امریکا و امپریالیستهای عصوناتوبر کشور و اشغال نظامی و تسلط

استعماری آنها برخلاف وکشور بوده و این اقدام بدون هیچ تردیدی تسليم طلبی ملی وطبقاتی است. کنفرانس "بن" که در ماهیت یک توطئه استعماری از جانب قدرتهای امپریالیستی برای تشکیل دولت دست نشانده واستعماری در افغانستان بود همه گروه های جنایتکار، خайн، میهن فروش و قاتل مردم افغانستان منجمله گروه های جهادی، مليشه ای، خلق پر چمیها، سازائیها و گروه ارجاعی ناسیونال شئونیست "افغان ملت" و تعدادی از عناصر تحصیل کرده و تکنوقرات نوکرامپریالیسم و ارجاع در آن شرکت داشتند؛ "سازمان رهائی" در کنار جانی ترین، خайн ترین و وحشی ترین گروه های مزدور و وطن فروش این قاتلین مردم افغانستان در کنفرانس "بن" نشست تا در نظام استعماری در کشور سهمی داشته باشد. گرچه "سازمان رهائی" با مخالفت جدی جناح "بنیادگرای" مذهبی مواجه شد؛ اما با وجود آنهم در دولت سهیم گردید. و در پارلمان دولت دست نشانده شرکت کرد. و نماینده آن در پارلمان دولت استعماری فعالیتهاش را روی افشار گروه های ارجاعی اسلامی "بنیادگرای" متوجه کرد و از شرکت آنها در دولت دست نشانده مخالفت نشان داد. نماینده "رهائی" در لویه چرگه و در پارلمان دولت مزدور کریزی در صحبتهاش در محافل و نهادهای کشور های امپریالیستی اروپائی و امریکا در مورد شرکت گروه های ارجاعی اسلامی "بنیادگرای" در دولت دست نشانده اعتراض کرده است. و افشا گریهای وی تنها در باره گروه های ارجاعی اسلامی "بنیادگرای" ظاهراً مورد "تحسین" عده ای از نماینده های دولتها و نهادهای امپریالیستی غربی قرار گرفته و مدل های "شجاعت" به وی اعطا کردند.

"سازمان رهائی" در تشکیل "ان جی او" ها با بودجه های هنگفت چند میلیون دالری در پیشبرد اهداف استعماری امپریالیستها در زمینه ای دیگری نیز همکاری می کند. "رهائی" در سالهای اخیر حزب سیاسی ایرا بنام "حزب همبستگی افغانستان"

در وزارت عدیله دولت مزدور به ثبت رسانده و در کنار "جمعیت انقلابی زنان افغانستان" فعالیت علنی می نماید. "رهائی" خاصتاً طی سه و نیم دهه اخیر از کمکهای مادی و حمایت سیاسی دولت ارتجاعی ضد انقلابی چین برخوردار بوده است. خلاصه همه این اعمال ضد انقلابی از خط رویزیونیستی حاکم بر "سازمان رهائی" مایه می گیرد. ولی رهبران "رهائی" بدون هیچ گونه شرمی طی بیش از چهاردهه است که درنوشته های شان از کلمات و عباراتی چون "نبرد پرولتری"، "سازمان انقلابی پرولتری"، "انقلاب دموکراتیک نوین" نام می برند. وطی چهاردهه، ده ها روشنفکر مردمی و مترقی را با همین ترفند ها و نیرنگ بازیهای سیاسی اغوا کرده وطی یازده سال اخیر با همین اکت و زیستهای عوامگریبانه سعی کرده اند تا توده های خلق مظلوم و ستمدیده را فریب دهند. اینست ماهیت اصلی اپورتونیستی و رویزیونیستی "سازمان رهائی" که طی چهاردهه با نقاب "انقلاب" و "اندیشه های انقلابی" به علم انقلاب پرولتری و انقلاب خلق خیانت کرده است.

در اینجا باید تذکردهم که: در سال 1387 خورشیدی گروهی از "سازمان رهائی افغانستان" انشعاب کرده وزیر نام "سازمان انقلابی افغانستان" فعالیت می کند و در نوشته دیگری نظرات و مواضع این سازمان را به رؤیت اسناد آن به بحث خواهیم گرفت تا دیده شود که این گروه با نقد اصولی تا چه سطحی به گذشته اپورتونیستی و رویزیونیستی اش صادقانه و انقلابی برخورد نموده و از آن گست قطعی کرده است.

- "سازمان مبارزه در راه تاسیس حزب کمونیست افغانستان":

این سازمان در سال 1356 بالانشعاب از "گروه انقلابی خلقهای افغانستان" و منحیت یک سازمان انقلابی پرولتری در جنبش کمونیستی کشور عرض وجود کرد.

سازمان مبارزه در راه" در شماره اول جریده "اخگر" ارگان نشراتی این سازمان خط ایدئولوژیک سیاسی سازمان را(مارکسیسم-لنینیسم-اندیشه مائوتسه دون) اعلام نمود و مبارزه در راه وحدت جنبش انقلابی پرولتری کشور و ایجاد حزب کمونیست را یکی از اهداف عمدۀ ای مبارزاتی اش اعلام کرد. این سازمان در شماره(3)"اخگر" به دفاع از اندیشه مائوتسه دون پرداخته و با نقد تئوری ارجاعی"سه جهان"ماهیت ضدانقلابی آنرا افشا کرده و آنرا یک تئوری ضدمارکسیستی-لنینیستی و ضد انقلاب پرولتری خواند."اخگر" در عرصه مبارزه ملی- دموکراتیک در اتحادیه عمومی محصلین در خارج از کشور فعال بود. این سازمان بعد از کودتای ننگین هفت ثور و بقدرت رسیدن باندهای رویزیونیست"خلقی" پرچمی به دفاع از مبارزات مسلحانه خلق کشور برآمده و با یکی از جبهات نظامی بنام"شورای جانبازان اسلام" در حوزه غرب کشور همکاری داشت. "اخگر" در ماه عقرب سال 1358 مورد ضربت دولت مزدور قرار گرفت و طبق انتشار سندی بنام"پادنامه شهدای اخگر" حدود(28) تن از کدرهای رهبری و اعضای آن توسط رژیم خونخوار حاکم دستگیر و بعد از شکنجه های وحشیانه به جوخه های اعدام سپرده شدند. همچنین بیش از ده تن از اعضای"اخگر" در ولایات مختلف کشور و در جبهات جنگ توسط باندهای جنایتکار"اخوان" ترور شده اند.

"اخگر" بعداً دچار انحراف ایدئولوژیک سیاسی شده و با دنبله روی از"حزب کارآلبانی" و رهبر آن انقلاب کبیر فرنگی پرولتاریائی چین و اندیشه انقلابی مائوتسه دون و شخصیت وی را مورد حملات خصم‌مانه قرارداده و به منجلاب دکمار ویزیونیسم خوجه سقوط کرد."اخگر" از همین موضع جنگ عادلانه و برحق خلق مارا علیه سوسیال امپریالیسم شوروی و رژیم دست نشانده اش جنگ ارجاعی خوانده و آنرا جنگ بین قدرتهای امپریالیستی ارزیابی نمود. بعد از آن در جریان

مبارزه بین مدافعين خط رویزیونیستی حزب کارآلبانی و سنتریستها در "اخگر"، جناح سنتریستی بر جناح دفاع خط دگمارویزیونیستی خوجه پیروزگر دید و نام سازمان به "سازمان مبارزه در راه آزادی طبقه کارگر" تغییر یافت. در اوایل دهه (60) میلادی افرادی از "اخگر" انشعاب کردند و نشریه ای را بنام "روشنگر" منتشر کردند. این گروه در ابتدا به لحاظ ایدئولوژیک- سیاسی تاحدی مواضع نسبتاً اصولی اتخاذ کرد. لیکن در مرور ایجاد حزب کمونیست نظرداشت که چون در شرایط جنگ میهنی قرار داریم؛ بخش‌های مختلف جنبش انقلابی پرولتری ابتدا باید "بلوکهای سیاسی نظامی" تشکیل دهند و بعد به جهت ایجاد حزب کمونیست مبارزه ایدئولوژیک- سیاسی را به پیش برند. این گروه بعداً عقب‌گرد کرده و به مشی اسلامی گرائید و در همکاری با بخشی از "جمعیت اسلامی" "ربانی در حوزه غرب کشور قرار گرفت و به این صورت در منجلاب اپورتونیسم راست، رویزیونیسم و آشتی طبقاتی سقوط نمود. ضربت دوم اخگر" توسط رژیم مزدور خلقی پرچمی ها و سوسیال امپریالیست‌های اشغالگر در نیمه اول دهه (60) خورشیدی صورت گرفت که عده ای از اعضای زندانی آن به دشمن تسلیم شدند و تعداد دیگری اعدام شدند.

- دسته پیشوکارگران افغانستان:

"دسته پیشو... در سال 1354 خورشیدی تشکیل شد. این گروه از افرادی تشکیل شدکه سابقه عضویت در حزب رویزیونیست "دموکراتیک خلق" را داشتند و از بقایای "فرقه عیاران" در "سازمان کارگران و دهقانان خراسان" ایجاد شد." دسته پیشو... برای وحدت گروه‌های مختلف و ایجاد حزب کمونیست با گروه‌های مختلف منجمله "اخگر"، "گروه انقلابی...."، "ساوو"، "سازمان پیکار..." مباحثات و مذاکراتی انجام داد. "دسته پیشو... در تاریخ (17) میزان سال

1361 با "ساقما" (سازمان چریکهای مجاهد افغانستان)، "ساوو"، "اخگر" و افراد دیگری روی مسوده برنامه جدید (سنده اساسی وحدت) و تشکل جدیدی بنام سازمان "اتحاد مبارزه در راه آزادی رحمتکشان افغانستان" به توافق رسیدند؛ ولی این وحدت در عمل تحقق نیافت. لیکن در مسوده این برنامه موارد انحرافی وجود دارند از جمله:

- "ما خودرا به مطالعه نقادانه آثار و نظریات مائوتسه دون موظف می‌دانیم تا در ضمن استفاده از گنجینه آثارش نکات اشتباہ آمیز و نادرست را (جهت جلوگیری از تکرار آن) روش سازیم". این تشکل مائوتسه دون را یک مارکسیست-لنینیست بزرگ نامیده و اندیشه مائوتسه دون را قبول نداشت.

- به نظر مادر شرایط کنونی آلبانی یگانه کشور سوسیالیستی است که دیکتاتوری پرولتاریا بر آن حاکم می‌باشد. ما با انتقادات وحملاتیکه از جانب انور خوجه و حزب کارآلبانی بر علیه نظرات مائوتسه دون و شخصت وی انجام می‌گیرد مخالف هستیم و آنها را مطابق به واقعیت نمی‌دانیم". و مسائل دیگر. "دسته پیشو... در سال 1362 مورد ضربت دولت مزدور قرار گرفت و تعدادی از اعضای آن اعدام سپرده شده و عده ای هم زندانی شدند. بعد از آن این گروه عملاً منحل شد. لیکن بقایای "دسته پیشو..." به جانب مشی "جبهه رهانی بخش" روی آورده و با برافراشتن پرچم "صلح خواهی" و تقبیح جنگ مقاومت در عمل به صورت بخشی از روند تبانی و سازش سوسیال امپریالیسم و امپریالیستهای غربی درآمد.

5 فبروری 2013

بعد از انحلال "سازمان جوانان مترقی" در سال 1351 خورشیدی جریان دموکراتیک نوین تحت رهبری آن هم فروپاشید و طیف گسترده ای از روش‌نگران مردمی و مترقی هوادار آن سازمان انقلابی بدون رهبری و بلا تکلیفی سیاسی باقی ماندند.

بخشی از آنها در چوکات حلقه ها، محافل و گروه های چند تحت رهبری عده ای از اعضای مرکزی "سازمان جوانان مترقبی" مشکل شدند و بخشی هم برای ارتقای سطح اگاهی ایدئولوژیک سیاسی شان به مطالعه آثار رهبران بزرگ پرولتاریای جهان و دیگر آثار انقلابی و مترقبی جهان ادامه دادند. لیکن صدھا تن دیگر با همان ایده و تفکر مترقبی و احساس عالی مردم دوستی و آزادیخواهی بدون روابط تشکیلاتی و برنامه معین برای تربیت ایدئولوژیک سیاسی انقلابی باقی مانده و در حالت پراکندگی بسربمی برداشت. این وضعیت اثرات ناگواری بر جنبش دموکراتیک نوین کشور بجاگذاشت که نه تنها موجب عقیماندگی جنبش گردید که باعث سرخوردنگی و یأس صدھا تن از روشنفکران هوادار جنبش ضد انتظامی و ضد وامپریالیستی در کشور شد. گرچه بعد از انحلال سازمان جوانان مترقبی دو سازمان از منسوبین جنبش دموکراتیک نوین بنامهای "سازمان رهایی خلیخ" افغانستان (سرخا) و "سازمان مبارزه برای ایجاد حزب کمونیست افغانستان (اخگر)" تشکیل شدند؛ اما "سرخا" عمدتاً بنابر دلایل ایدئولوژیک سیاسی و "اخگر" بخاطر تمرکز بخش اعظم فعالیتها یش در خارج کشور، نتوانستند طیف بزرگی از روشنفکران هوادار جنبش دموکراتیک نوین راجذب کرده و آن جنبش مردمی گسترده را دوباره فعال سازند.

با وقوع کودتای ننگین(7) ثور سال 1357 و بقدرت رسیدن باندهای رویزیونیست "خلقی" پرچمیها و بوجود آمدن فضای اختناق، استبداد و فاشیسم در جامعه؛ تحرك جدیدی در بین روشنفکران منسوب به جریان دموکراتیک نوین (شعله جاوید) بوجود آمد و هر فرد و گروه و محقق از این جنبش بر ضرورت تسریع پرسه مذاکرات و مباحثات ایدئولوژیک سیاسی به منظور رسیدن به وحدت ایدئولوژیک- سیاسی و ایجاد یک تشکل انقلابی سراسری تاکید می کرد. وسعت

وتلاش جدی برای وحدت ظاهراً با حرارت و احساسات عمیقی همراه بود. اما فقرتئوریک، موجودیت خطوط انحرافی اپورتونیستی و رویزیونیستی مختلف در جنبش انقلابی پرولتری کشور، مخالفانی و گروه گرانی و مضاداً بحران جنبش بین المللی کمونیستی (بعد از انهدام انقلاب دیکتاتوری پرولتاریا در چین توسط باند رویزیونیست "سه جهانی" و سقوط حزب کمونیست آلبانی در پرتگاه دکمارویزیونیسم)، موجب گردیدند که بخش‌های مختلف جنبش انقلابی پرولتری کشور نتوانند به وحدت ایدئولوژیک - سیاسی اصولی دست یافته و سازمان و یا حزب کمونیست انقلابی تشکیل دهند. بنابر عل فوق و همچنین در آن شرایط استبدادی حاکم بر جامعه که بیش از همه منسوبین جنبش دموکراتیک نوین در معرض خطر دستگیری، زندان، شکنجه و اعدام از طرف رژیم فاشیستی مزدور قرار داشتند؛ لذا بخش‌های مختلف منسوب به جریان دموکراتیک نوین نتوانستند مبارزه ایدئولوژیک - سیاسی را برای وحدت اصولی دیالکتیکی بین بخش‌های مختلف جنبش انقلابی پرولتری و جنبش چپ کشور به پیش برنده. همان بود که هر چند محفل و گروه و افرا مستقل بر اساس شناختهای قبلی، تفاهمات بیشترین هم و اعتمادهای دو جانبی به وحدت رسیدند و باین صورت چند سازمان سیاسی توسط منسوبین جنبش دموکراتیک نوین تشکیل گردیدند. همین شتابزدگی و شیوه مکانیکی وحدت و در نظر نگرفتن خط ایدئولوژیک - سیاسی روشن و عدم رعایت معیارهای لنینی در تشکیل سازمان انقلابی پرولتری و انتخاب اعضای آن و حتی توجه نکردن به گذشته سیاسی برخی از افراد بعد از انحلال "س ج م" و فروپاشی "جریان دموکراتیک نوین"؛ موجب گردید که "روشن‌فکران" منحرف، سست عنصر، جاه طلب و حتی عناصری از عمل رژیم مزدور (که سابقه عضویت

در جریان دموکراتیک نوین را داشتند) نیز در سازمانهای مختلف جنبش چپ کشور نفوذ کنند.

- تشکیل "سازمان پیکاربرای نجات افغانستان":

سازمان پیکاربرای نجات افغانستان بتاریخ(3) جدی سال 1358 خورشیدی تشکیل شد. این سازمان در شرایطی ایجاد گردید که جنبش کمونیستی(م- ل- ا) کشور دچار تشتت و پراکندگی و محفلبازی بود. در سطح جامعه توده های خلق علیه رژیم مزدور خلقی پرچمی ها به پا خاسته بودند و جنگهای چریکی توده های مردم علیه رژیم مزدور با وسعت و شدت ادامه داشت. از جهت دیگر نیروهای ارتجاعی اسلامی وابسته و نوکرامپریالیستهای غربی و دولتهای ارتجاعی منطقه تلاش می کردند تا هرچه بیشتر قیامهای خود جوش توده های خلق و مبارزات مسلحانه آنها را تحت کنترول و رهبری همه جانبه خود درآورند. در چنان اوضاع بحرانی در جامعه گروه ها و افراد مربوط به جنبش انقلابی پرولتاری کشور رسالت داشتند تا درجهت رهبری مبارزات خود انگیخته توده های خلق علیه رژیم مزدور و سوسیال امپریالیسم روسی خود را آمده کنند. واولین و عمده ترین وظیفه این گروه ها تهیه ای مهمترین سلاح مبارزه و انقلاب، یعنی تشکیل حزب انقلابی طبقه کارگر بود. زیرا بدون در دست داشتن چنین سلاحی تهیه دو سلاح دیگران انقلاب، یعنی تشکیل ارتش خلق و جبهه متحد ملی از همه نیروها و جریانات متفرقی واقعاً ضد ارتجاع و ضد امپریالیسم وجود نداشت. اما در آن شرایط و اوضاع بحرانی که استبداد و فاشیسم رژیم مزدور در کشور بیداد می کرد و روشنگران انقلابی و متفرقی خاصتاً منسوبین جنبش دموکراتیک نوین آماج حملات سبعانه رژیم قرار داشته و مورد پیگرد جدی و شدید قرار داشتند؛ از اینرونو توانستند مبارزه این‌تلوزیک - سیاسی رابه منظور حل اختلافات این‌تلوزیک - سیاسی اصولی بین گروه ها، محافظ

و افراد جنبش انقلابی پرولتری کشور طور لازم به پیش برد و با ترسیم خط انقلابی پرولتری روشن به وحدت اصولی دیالکتیکی دست یابند. چنانکه در عمل شاهد بودیم سازمان پیکاربرای نجات افغانستان طی یک پروسه کوتاه مدت مباحثات و مذاکرات ایدئولوژیک- سیاسی بین چند گروه، محفل و افراد تشکیل گردید. بعارت دیگر این گروه ها چارشتابزگی شده و مبارزه ایدئولوژیک - سیاسی به منظور وحدت ایدئولوژیک سیاسی و تشکیلاتی را بر بنای این اصل اصولی دیالکتیکی " مبارزه- وحدت- مبارزه" به پیش نبردن و بیشتر به پای وحدتهاي مکانیکی و غیر دیالکتیکی رفتند. این گروه ها توجه لازم به کیفیت و ماهیت سازمان انقلابی پرولتری (که از طریق عمیق ترکردن مبارزات ایدئولوژیک - سیاسی و روشن کردن هرچه بیشتر خطوط فکری و سیاسی و نظرات و مواضع گروه ها و محافل مختلف، ممکن می گردید) بیشتر به معرفتها و شناختهاي قبلی) دوران مبارزات جریان دموکراتیک نوین درده چهل خورشیدی) و به اعتمادهای دو جانبه تمکین کردند. بعارت دیگر بجای حل مسائل مهم ایدئولوژیک- سیاسی مورد اختلاف، تاحدی به نوعی مصالحه و سازش رسیدند. همان بود که افکار، نظرات و مواضع اشتباهی و انحرافی هریک از محافل تشکیل دهنده به سازمان انتقال یافتند و این خطوط انحرافی خودرا در طرح برنامه اول سازمان پیکاربرای نجات افغانستان آشکار کرده و در پراتیک مبارزاتی هرچه بیشتر این نظرات و مواضع انحرافی اپورتونيستی مبارزگردیدند. البته این نکته قابل تذکر است که در این میان مسئله فقر تئوریک، فقردانش علمی انقلابی و حتی کمبود آگاهی تعدادی از اعضای شرکت کننده در کنگره مؤسس سازمان درباره مسائل درون جنبش بین المللی کمونیستی منجمله درباره تئوری ضد انقلابی "سه جهان" و رویزیونیسم چینی نیز در زمینه ذی دخل بوده اند. فقط عده ای محدودی از اعضای شامل در کنگره مؤسس سازمان

درباره تئوری رویزیونیستی "سه جهان" دید روشن و موضع نسبتاً قاطع داشتند ولی تعدادی با وجود آنکه بطور عام آنرا رد می کردند اما درباره توضیح ماهیت این رویزیونیسم هنوز اغتشاش فکری داشتندونمی توانست دربرابر آن موضع‌گیری قاطع بنمایند. از همین‌وسازمان درکنگره مؤسس نتوانست درباره رویزیونیسم "سه جهانی" موضع قاطع اتخاذ کند. اگرچه در سند معیارهای عضویت سازمان روی این موضع تأکید شده بود که: "ایدئولوگی سازمان مارکسیسم-لنینیسم - اندیشه مائوتسه دون است که اعضای سازمان باید قاطعانه بر ضد رویزیونیسم اعم از رویزیونیسم خروشچفی و "سه جهانی" مبارزه کنند". همچنین کنگره مؤسس نتوانست موضع قاطعی دربرابر دگمرویزیونیسم حزب کارآلبانی و رهبر آن خوجه اتخاذ کند که در این زمینه علت اصلی راعمدتاد عدم دسترسی به مدارک و اسناد معتبر لازم تشکیل می داد. تا آن‌زمان معلومات اکثریت بزرگ اعضای تشکیل دهنه سازمان درمورد نظرات و موضع دگما رویزیونیستی حزب کارآلبانی و خوجه و حملات اپورتونیستی خوجه به اندیشه انقلابی مائوتسه دون و انقلاب چین و شخصیت مائوتسه دون بسیار محدود و منحصر به معلومات پراکنده شفاهی بود؛ لذا کنگره مؤسس نتوانست علیه دگما رویزیونیسم خوجه موضع‌گیری قاطع نماید که سازمان در همان وقت درباره این انحرافات و کمبودها از خود انتقاد نموده . البته بعداً با دسترسی به اسناد منجمله کتاب "امپریالیسم و انقلاب" از خوجه در اوایل سال 1362 این اغتشاش و انحراف تصحیح و رفع گردیدوسازمان درمورد دگمرویزیونیسم خوجه و تئوری رویزیونیستی "سه جهان"، رویزیونیسم چینی موضع روشن و قاطع اتخاذ کرد.

موضوع دیگر ماهیت و محتوای برنامه سازمان پیکار... بود: در حالیکه تقریباً همه محافل و افرادی که درکنگره مؤسس سازمان شرکت داشتند مدعی اعتقاد به (م-ل -

۱) بودند اما تعداد زیادی درمورد طرح برنامه سازمان با این استدلال غیراصولی و انحرافی که اعمال جنایتکارانه باندهای رویزیونیست خلقی پرچمیها علیه خلق وکشور بنام "سوسیالیسم و کمونیسم" و تبلیغات زهرآگین تنظیمهای ارجاعی اسلامی علیه کمونیسم؛ ابهاماتی رابرای توده های خلق ناآگاه درباره اندیشه های انقلابی پرولتری بودجود آورده است؛ لذا باید از بکارگیری لغات و اصطلاحات مارکسیستی در برنامه خود داری شود. در حالیکه علت اصلی عقبماندگی برنامه اول سازمان از جهات مختلف به لحاظ ماهیت ناشی از اغتشاشات فکری اکثریت اعضا شرکت کننده درکنگره مؤسس سازمان درمورد طرح برنامه یک سازمان کمونیستی بوده است؛ نه عمدتاً این موضوع. متألب موضوعاتی از قبیل تحلیل اجتماعی اقتصادی جامعه، تحلیل طبقات و تضادهای طبقاتی و اجتماعی، تعیین تضاد اساسی و مشخص کردن تضاد عمدۀ، موضوع ماهیت انقلاب کشور و استراتژی واهداف انقلاب، برنامه حداقل وحداکثر انقلاب کشور، مرحله انقلاب ملی دموکراتیک (انقلاب دموکراتیک نوین) و انقلاب سوسیالیستی، موضوع نقش رهبری حزب انقلابی طبقه کارگر در انقلاب کشور، مسئله جنگ خلق و تشکیل ارتش خلق و تشکیل جبهه متحد ملی، استراتژی جنگ توده ای طولانی و محاصره شهرها از طریق روستاهای موضوعات دیگر. همچنین عدم موضع گیری روشن و انقلابی در برابر خطوط و جریانات انحرافی اپورتونیستی و رویزیونیستی در سطح جنبش کمونیستی کشور و در جنبش بین المللی کمونیستی و مسایل مهم دیگر، در برنامه توضیح و مشخص نه شده بودند. خلاصه برنامه ای تصویب شده درکنگره مؤسس سازمان نه برنامه یک سازمان انقلابی پرولتری که یک برنامه در سطح ملی بود. و به این صورت انحراف اپورتونیستی در طرح و تصویب برنامه سازمان مشخص بود. لیکن جناح انحرافی در همان وهله اول تشکیل

سازمان درمورد مضمون و شکل برنامه اول از شیوه عقیمانده ای برنامه دفاع کرده و آنرا موجه جلوه می داد. بقول لینین: "جناح اپورتونیستی هر حزبی همیشه از هرگونه عقب ماندگی خواه برناموی، خواه تاکتیکی و خواه سازمانی دفاع کرده و آنرا موجه جلوه می دهد".

بعداز تشکیل سازمان پیکاربرای نجات افغانستان پراتیک مبارزاتی در عرصه مبارزه طبقاتی و ملی و مبارزه علیه انواع رویزیونیسم و اپورتونیسم و تسلیم طلبی به ما آموخت که گروه ها و مخالف مشکله سازمان نتوانسته اند اختلافات ایدئولوژیک - سیاسی و تضاد های فکری خودرا در پرسه مبارزه برای وحدت و تشکیل سازمان حل کنند؛ لذا این تضاد ها از همان ابتدای تشکیل سازمان خودرا آشکار کردن و بعد از مدت چندماهی این اختلافات هرچه بیشتر علی گردیده و در ظرف کمتر از یک سال این اختلافات و تضادها شدت یافتد. بعد از کنگره اول سازمان اکثریت کدرهای مرکزی و اعضای سازمان درباره ماهیت این برنامه انتقاد و اعتراض کردند و حتی کسانی از اعضای مرکزی که خود در تصویب برنامه سهم داشتند با این انقادات همراه شدند. همان بود که سازمان تصمیم گرفت تامسونه برنامه دوم سازمان را تدوین کند. گرچه سازمان برنامه توسعی دوم توanstه بود تاحدی خطوط اصلی و کلی برناموی را روشن و مواضع اصولی اتخاذ کند؛ اما باز هم نمی توانست به حیث برنامه ای یک سازمان کمونیستی انقلابی نیاز جنبش انقلابی پرولتری کشور را برآورده سازد. برنامه دوم به لحاظ اصولی نیز کمبودها و نواقص و انحرافاتی داشت؛ اما این برنامه بدسترس اعضای سازمان قرارداده شد و مورد نقده و اصلاح قرار گرفت. ولی به موجب ضربت خوردن سازمان توسط رژیم مزدور، امکان تدویر کنگره سازمان میسر نشد تا این برنامه را تصویب نماید. در اینجا باید تذکر دهنم که برخلاف برنامه اول سازمان؛ مواضع اصولی سازمان

برمبانی خط ایدئولوژیک - سیاسی (م-ل-ا) تا حدی در شماره های دوم و سوم "رستاخیز" ارگان نشراتی سازمان انعکاس یافتد؛ اما نمی توانست بطور کل بیانگر خط اصولی و انقلابی پرولتری در سازمان باشد؛ زیرا سازمان هنوز موفق به پیشبرد مبارزه بین "دوخط" و طرد کامل خطوط انحرافی اپورتونیستی از سازمان و تثبیت واستحکام خط رهبری کننده سازمان نه شده بود.

چنانکه قبلاً تذکریافت عدم پاکشاری روی ماهیت خط ایدئولوژیک- سیاسی گروه ها و محافق و افراد در پرسه تشکیل سازمان از یک طرف موجب عدم استحکام خط ایدئولوژیک سیاسی اصولی و انقلابی در سازمان گردید و از طرف دیگر زمینه رسوخ اندیشه های انحرافی و نفوذ عناصر اپورتونیست و رویزیونیست و حتی عمال رژیم مزدور را در سازمان مهیا کرد و سازمان راه رچه بیشتر ضربه پذیر ساخت و با تراخیانت همین عناصر جاسوس و نفوذی دشمن سازمان مورد ضربت دولت مزدور و سوسیال امپریالیستهای روسی قرار گرفت. این عناصر خاین و جاسوس حکیم ("توانا") یا (بسیر) و (فضل کریم) بودند که بعد از مدت چند ماه از تشکیل سازمان فعالیتهای تخریبی کارانه آنها علیه سازمان محسوس و آشکار شد و مورد تعقیب و تحقیق قرار گرفتند و بالآخره تخریبی کاری، توطئه چینی و خیانت آنها علیه سازمان و انقلاب کشور تثبیت شد و به جرم انحرافات اپورتونیستی و رویزیونیستی و خیانت به سازمان و انقلاب کشور به تاریخ (20) دلوسال 1359 از سازمان طرد و اخراج شدند و موضوع اخراج این دو عنصر رویزیونیست مرتد و جاسوس در جریده "رستاخیز" شماره سوم ارگان نشراتی سازمان زیر عنوان "علیه توطئه و افراق" به نشر رسید و در همان زمان به دسترس بخشاهای مختلف جنبش چپ و جنبش انقلابی پرولتری کشور قرارداده شد. حکیم و فضل کریم بعد از طرد از سازمان پیکار... "سندی" زیر عنوان "دوگرایش در مبارزه طبقاتی" بنام "سازمان

ازادی طبقه کارگر" منتشرکردند. که در این سند رویزیونیسم و ارتاداد این دو خاین و خود فروخته بیش ازقبل به ثبوت رسید و هویت جاسوسی و وطن فروشی آنهادردون زندان پلچرخی و مصاحبه با تلویزیون دولت مزدور هرچه بیشتر بر ملاشد. در رابطه به این موضوع طی حدود سه و نیم دهه در نشرات مختلف "سازمان پیکاربرای نجات افغانستان" و نشرات "سازمان پیکاربرای نجات افغانستان (اصولیت انقلابی پرولتری) و نشرات گروه پیکاربرای نجات مردم افغانستان (م- ل - م)" توضیحات لازم ارایه شده است. اما هستند گروه ها و عناصر اپورتونیست و رویزیونیست که از روی خصوصت آگانه و عامدانه به منظور تخریب و بدنام کردن "سازمان پیکاربرای نجات افغانستان" هنوز هم در نوشته های شان (حکیم) خاین، جاسوس و وطن فروش رابنام "عضو مرکزی" سازمان پیکار... یادمی کنند.

عنصر رویزیونیست دیگر در سازمان داکتر احمد علی یک تن از اعضای مرکزی سازمان بود؛ مذکور برادرش بنام (حکیم) مشهور به "خیاط" را منحیث عضو سازمان معرفی کرده بود و بعد افشا شد که نامبرده عامل خاد دولت مزدور بوده است. واو این مسئولیت را نیز بعده دارد. همچنین کشف رابطه و نشستهای مخفی داکتر احمد علی با دو عنصر رویزیونیست و خاین (حکیم و فضل کریم) که از سازمان طرد شده بودند؛ رابطه گیری با اعضای حزب رویزیونیست "توده" در ایران و همچنین تحریبکاری و توطئه گری علیه سازمان و فعالیتهای نظامی آن و بر ملا شدن افکار و نظرات رویزیونیستی و ضد انقلابی وی؛ در اخیر سال 1359 از سازمان طرد و اخراج گردید. و هویت اصلی وی یعنی عامل مستگاه خاد دولت مزدور و سوسیال امپریالیسم روسی در درون زندان پلچرخی هرچه بیشتر آشکار شد. قبل از آن نیز در موارد و موقع مختلف موضع اپورتونیستی داکتر احمد علی

درسازمان به اثبات رسیده بود. عنصر دیگر (عمر) یکی دیگر از اعضای مرکزی سازمان بود که از همان برنامه اول سازمان دفاع می کرد و همیشه از داشتن برنامه "بیرونی" سازمان صحبت می نمود، یعنی برنامه ای که بقول او "قابل فهم" برای توده های خلق باشد. جریان پراتیک مبارزاتی درسازمان بارها نظرات و موضع اپورتونيستی راست (عمر) را نزیبه ثبوت رساند. عمر در سال 1361 با مشوره عضو دیگر مرکزی سازمان (قسیم) و همکاری یک تن از اعضای سازمان بنام (انجینر حبیب) با یک اقدام خایانه سلاح سازمان را به فروش رسانده و به امریکا فرار کرده است. یکی دیگر از اعضای مرکزی سازمان (قسیم) بود که در فعالیتهای نظری و عملی سازمان کمتر حرصه می گرفت، بعارت دیگر دچار انحراف پاسیفیستی بود، گرایشات و افکار اپورتونيستی راست داشت، در پروسه عمل بر ملا شد که اندیشه مؤوته دون را قبول ندارد، در تصمیم فروش سلاح سازمان توسط عمر سهم داشته و اقدام به عمل انحلال گرانه کرد. همچنین تبارز افکار تسلیم طلبانه، و نیز مسئله "مصطفون ماندن" وی بعد از دستگیری دیگر اعضای سازمان توسط دولت مزدور خلقی پرچمی ها اینهama سایل و مواردی بودند که به موجب آنها "قسیم" از سازمان طرد گردید. ("رستاخیز" شماره اول- دور دوم- ارگان مرکزی تئوریک- سیاسی سازمان پیکار برای نجات افغانستان- جناح اکثریت). یکی دیگر از اعضای سازمان شخصی بنام عظیم مجاهد بود که طبق گزارش اعضای زندانی سازمان نامبرده در یکی از تشكلات ذخیره سوسیال امپریالیسم روسی بنام "کارگران جوان افغانستان-(کجا)" پیوست و باین ترتیب بعد از سال 1362 عملاً در صفحه دشمنان انقلاب و مردم و میهن قرار گرفت ("رستاخیز" شماره اول - دور دوم). فرد دیگر از اعضای سازمان (استاد.ص) است که با ضربت خوردن سازمان توسط رژیم مزدور خلقی پرچمیها زندانی شد. نامبرده بعد از رهائی

از زندان در اوایل دهه هفتاد خورشیدی دیگر به مسئولیت‌های سازمانی اش توجهی نکرد، طبق اسناد اوروبا بط خود را بادر اکتر احمد علی حفظ کرده است. با "شورای نظار" و شخص داکتر عبدالرحمن (سابق عضو "ساوو") رابطه نزدیک داشته است. طبق گزارش رفیق سه راب (معلم سلطان) فقید که می‌گفت در زندان افشاشد که (استاد) دارای نظرات رویزیونیستی "کجا" بوده است. همچنین وی از دستور سازمان مبنی بر اشتراک در کنفرانس سرتاسری سازمان در سال ۱۳۷۱ سرپیچی کرد؛ اما بعد از انشعاب سازمان به دو جناح، شخص مزبور همکاری اش را بـ جناح اکثریت (جناح انحرافی اپورتونیستی) سازمان همکاری اشرا ادامه داد.

مرحله جدید از فعالیت‌های انقلابی درجهت ثبت خط ایدئولوژیک-سیاسی سازمان بعد از ضربت خوردن اعضای سازمان در جبهه توسط گروه‌های ارجاعی اسلامی در اوخر سال ۱۳۶۱؛ سه وظیفه مهم پیش روی کدرهای مرکزی و اعضای سازمان قرار داشت: ۱- مبارزه ایدئولوژیک- سیاسی، مبارزه بین "دو خط" در سازمان به منظور تصفیه و ترد خطوط انحرافی اپورتونیستی واستحکام خط ایدئولوژیک - سیاسی سازمان بر مبنای مارکسیسم- لینینیسم- اندیشه ماثوتسه دون. ۲- آغاز وادامه مبارزه ایدئولوژیک - سیاسی به منظور وحدت جنبش انقلابی پرولتری (م- ل- ا) کشور و ایجاد حزب کمونیست انقلابی که سازمان مذکرات و مباحثاتی را با سازمانها می‌خالف مربوط به جنبش انقلابی پرولتری کشور به پیش برد. ۳- پیشبرد مبارزه ملی و طبقاتی ، مبارزه علیه سوسیال امپریالیسم شوروی و رژیم مزدور خلقی پرچمی ها و مبارزه ایدئولوژیک - سیاسی علیه احزاب و تنظیم‌های ارجاعی اسلامی مزدوران امپریالیست‌های غربی و دولتهای ارجاعی منطقه و افشاری عملکرد های جنایتکارانه، خاینانه و ضدمردمی آنها و مبارزه علیه امپریالیست‌های غربی و دولتهای ارجاعی منطقه به سرکردگی امپریالیسم امریکا که

در امور جنگ مقاومت مردم ما مداخله می کردند و علیه سرنوشت سیاسی آنها توطئه چینی می نمودند. سازمان مبارزه رادرهمه این عرصه ها برای یکدهه موقفانه به پیش برد؛ خط ایدئولوژیک - سیاسی سازمان رابرمنای (م-ل-۱) هرچه بیشتر روشن نموده واستحکام بخشد و ارتباط سازمان را با جنبش بین المللی کمونیستی و جنبش انقلابی انترناسیونالیستی تأمین نمود از آنجاییکه وحدت مطلق ایدئولوژیک - سیاسی هیچگاهی نمی تواند دریک سازمان و یا حزب انقلابی پرولتری بوجود آید؛ زیرا سازمان و یا حزب کمونیست انقلابی منحیث یک پدیده زنده، پویا و انقلابی دارای تضاد است؛ هرگاه اختلاف و تضادی براثر مبارزه ایدئولوژیک - سیاسی حل شود در پروسه مبارزه انقلابی اختلافات و تضادهای جدیدی سربلند می کند؛ از اینرو تأمین وحدت ایدئولوژیک - سیاسی دریک سازمان و یا حزب انقلابی پرولتری نسبی است. وحدت هدف است و مبارزه به مثابه وسیله کسب وحدت می باشد. اما در مسیر این مبارزه همه جانبه باز هم خط انحرافی جدیدی در سازمان سربلند کرد که تو اینیستیم با تشدید مبارزه ایدئولوژیک - سیاسی و مبارزه بین "دو خط" این خط انحرافی را از سازمان طرد نماییم. این خط اپورتونیستی توسط یکی از اعضای مرکزی سازمان بنام (استاد.ش) نمایندگی می شد. افکار و نظرات انحرافی راست روانه (ا.ش) بارها در سازمان متبارز شد که علیه آن مبارزه گردید؛ ولی شخص مذبور تا آن حد به قهقهای انحراف ایدئولوژیک - سیاسی پیش رفت که به نظرات و موضع اپورتونیستی و رویزیونیستی اش "اصولیت و حقانیت" قایل شده و حاضر نه شد از خود انتقاد کرده و از نظرات و موضع انحرافی جدی اش گستاخ نماید. انحرافات ایدئولوژیک - سیاسی (ا.ش) از این قرار بود:

- عدم پذیرش انقلابی ملی- دموکراتیک(انقلاب دموکراتیک نوین) کشور به مثابه یک پروسه واحد و حکم برغیر عملی بودن آن، یعنی عدم موجودیت شرایط لازم برای انجام انقلاب دموکراتیک نوین درکشور؛ اونظرداشت که انقلاب ملی - دموکراتیک کشور باید به دومرحله تقسیم شود؛ مرحله "انقلاب ملی" و مرحله "انقلاب دموکراتیک". - پذیرش تئوری رویزیونیستی "سه جهان" با این استدلال ضدانقلابی که اگر "دژسوسیالیستی" درچین موجود می بود! که این نظر عمق انحرافات رویزیونیستی وی را زجهات مختلف آشکارا می سازد.- عدم پذیرش مسئولیت در محدوده صلاحیت.- عدم رعایت سنترالیزم و تاکید بر روحی دموکراسی در سازمان.- وارد کردن اتهام بی اساس "اپورتونیسم چپ" بر سازمان. (ا.ش) روی انحرافات اپورتونیستی اش تاکید و پاپشاری نمود. لذا سازمان بادر نظرداشت موارد انحرافی فوق الذکر یعنی انحراف اپورتونیستی راست (ا. ش) را زسازمان اخراج نمود. و با طرد این خط اپورتونیستی راست (که از طرف "ا.ش" نمایندگی می شد)، یکبار دیگر وحدت خطی در سازمان تثبیت شد. همین آقای (ا.ش) بعد هادر تشكیل بنام "جبهه ملی رهائی خش" (که "ساما" نیز در آن شرکت داشت) فعالیت می کرد. و بعد از تشکیل دولت اسلامی منشک از گروه های جهادی مزدور امپریالیستهای غربی و دولتهای ارتقای منطقه و ملیشه های مزدور روسی از جمله دوستم و ملک و منصور نادری و بخش های از پرچمی خلقیها و "سازا"، چند ولایت در شمال کشور عملا تحت کنترول و نفوذ ملیشه های روسی و پرچمیها و سازائی ها زیر هبری دوستم و ملک قرار گرفت. و همین آقای (ا.ش) عضو "جبهه ملی رهائی خش" نظرداشت که در دولت اسلامی، "حکومت شمال دموکراتیک است" و حکومت کابل (جنوب) ارتقای است. توجه کنید که زمانی "روشن فکر" با جهان بینی انقلابی طبقه کارگر بیگانه می شود و در باتلاق اپورتونیسم و رویزیونیسم

سقوط می کند، به پدیده ها و قضایا با چه دید انحرافی نگاه می کند و آنها را چگونه براساس ذهنیت شخصی و منافع سیاسی و طبقاتی خودش مورد تحلیل و ارزیابی قرارداده و توجیه و تعبیر می کند و تاجانیکه حکومت باندهای جنایتکار و خائن وطن فروش و قاتل مردم را "دموکرات" می خواند و با آنها پیشنهاد همکاری می دهد.

با گذشت زمان گرایشات انحرافی اپورتونیستی دیگری درسازمان سربلند کرد.

وبتاریخ (4) جدی سال 1371 خورشیدی (23 جنوری سال 1993) کنفرانس سازمان به منظور بررسی ماهیت این انحراف اپورتونیستی و تردآن از سازمان دایرگردید. مذاکرات و مباحثات جدی روی مسائل انحرافی مطرح در کنفرانس صورت گرفت؛ من در تمام جریان کنفرانس روی این موضوع اصرار داشتم که بررسی موارد انحرافی و قضایای مورد اختلاف باید بر مبنای دیالکتیک ماتریالیستی مورد تحلیل و ارزیابی قرار گیرند و مسئله اساسی و مهم بر سر مشخص کردن ماهیت انحرافات بوجود آمده در سازمان و ترد آن و تثبیت خط ایدئولوژیک- سیاسی سازمان است؛ زیرا بحث بر سر سازمان واقعاً انقلابی پرولتری است دارای خط انقلابی مارکسیستی- لینینیستی- مائوئیستی که متشکل از انقلابیون کمونیست واقعی و صادق باشد. همچنین من روی این موضوع تأکید می نمودم که باید به مسئله رابطه دیالکتیکی بین " تئوری و عمل" توجه جدی صورت بگیرد؛ ولی اکثریت بزرگ موجود در کنفرانس سازمان موضوعات مورد اختلاف و تضاد را زدید مکانیکی و مسامحه گرانه مورد تحلیل و ارزیابی قرار داده و نظرداشتند که باید سعی کنیم که باصطلاح " وحدت" سازمان بر هم نخورد. ومن این موضوع را تمایل به اپورتونیسم و دفاع از آن ارزیابی کردم. در حالیکه بعد از مذاکرات و مباحثات طولانی جناح انحرافی حاضر نه شد انحرافتش را پذیرفته و از خود انتقاد کند؛ لاجرم اختلافات و تضاد با همان موقعیت اولی اش باقی ماند و منتج به

دوموضعگیری متضاد درسازمان گردید. انحرافات ایدئولوژیک- سیاسی گوناگون دریک سازمان و یا حزب انقلابی پرولتری معلول وزاده ایده ها و افکار عقیمانده وارتجاعی طبقاتی در جامعه هستند که درسازمان تبارزپیدا می کنند بعارت دیگرتوسط عده ای از اعضای آن به درون سازمان انتقال داده می شوند و باخطوط ایدئولوژیک- سیاسی انحرافی در سطح جنبش بین المللی کمونیستی اند که درسازمانها و احزاب در کشورهای مختلف رسوخ می نمایند؛ لذا شناخت از ماهیت و تشخیص آنها حائز اهمیت زیاد است. از آنجاییکه خطوط انحرافی(انواع رویزیونیزم و اپورتونیزم) به اشکال و خرامهای گوناگون عمل می کنند، در مراحل ابتدائی شناخت از ماهیت طبقاتی آنها برای عده ای از روشنفکران مدعی کمونیسم که سطح فهم و درک علمی و دانش تئوریک آنها در حد لازم تکامل نیافته است؛ مشکل می نماید. جریان مباحثات و مبارزه حاد ایدئولوژیک - سیاسی در کنفرانس سازمان برای مدت (9) ماه ادامه یافت، ولی به نتیجه قطعی نرسید، یعنی کنفرانس سازمان موفق به تصفیه و طرد اپورتونیسم از سازمان نه شد. وابنیار برخلاف تاریخ گذشته سازمان اکثریت کدرهای مرکزی و اعضای سازمان به دفاع از این اپورتونیسم برخاسته و در این منجلاب قرارگرفتند. شگفت انگیز نیست که اکثریت بزرگ روشنفکران مدعی "انقلاب پرولتری و کمونیسم" درسازمان پیکار.... در آن مقطع عملمنافع شخصی شانرا بر منافع انقلاب و خلق ترجیح داده و با خاطرتامین آن منجلاب را اختیار کرده و در برابر خط "اصولی انقلابی پرولتری" قرار گرفته و در دفاع از اپورتونیسم برخاستند. و در نتیجه در اوخرسال 1372 سازمان پیکار برای نجات افغانستان به دو جناح منشعب گردید؛ جناح اقلیت اصولی(اصولیت انقلابی پرولتری) و جناح اکثریت انحرافی (اپورتونیستی). موضوع دیگر مسئله تسلیم طلبی

اعضای زندانی سازمان پیکاربرای نجات افغانستان است که درنوشته دیگری آنرا مورد بحث قرارخواهم داد.

- سازمان انقلابی وطن پرستان واقعی(ساوو):

"ساوو" منحیث جناح انشعابی از "ساما" در اوایل سال 1359 خورشیدی تشکیل شد. هسته اساسی این سازمان جناح سنتریستی درون "سازمان جوانان مترقی" بر هبری "ه.م(مندر)" است که از همان ابتداموضع صریح و روشن دربرابر روزیونیسم "مدرن" روسی و سوسیال امپریالیسم "شوروی" نداشت. این موضع گیری انحرافی در اولین نشست "سازمان جوانان مترقی" روی موضعگیری آن سازمان درباره روزیونیسم روسی و سوسیال امپریالیسم "شوروی" نیز اثرگذاشت. گروه "مندر" "مارکسیست-لنینیست" می دانست و اندیشه مائوتسه دون را قبول نداشت. درمورد روزیونیسم "سه جهانی" و دگما روزیونیسم خوجه ای نیزموضع سنتریستی داشت و به لحاظ استراتژی مبارزاتی نظامی خواهان تلفیق جنگهای پارتیزانی روستائی و قیام های شهری بود. انشعاب "گروه مندر" از "ساما" بعد از دستگیری "مجید" توسط رژیم مزدورخلقی پرچمی ها صورت گرفت. این گروه درباره دلایل انشعاب اش و اینکه بر مبنای کدام اختلاف ایدئولوژیک سیاسی این انشعاب صورت گرفته است؛ سندی به جنبش ارایه نداده است. (گفته می شود که قبل از آن در وحدت "جناح مجید" برنامه "کمونیستی" پیشنهادی "گروه مندر" را پذیرفته بود و همچنین "جناح مندر" پیشنهاد "مجید" را مبنی بر اینکه زبان برنامه سازمان به "زبان متدائل جامعه" باشد پذیرفته بود. علاوه بر این "مندر" با اعلامیه "جبهه متحد ملی" با مشی جمهوری اسلامی نیز موافق نموده بود. "مندر" درنوشته "پروسه تشکل ساما" مشی نظامی "کودتا- قیام" را با برآمد اسلامی تئوریزه کرده و از آن دفاع نموده

است). مواضع سیاسی - ایدئولوژیک "ساوو" درسه نوشته مهم آن ("نیازمیرم جنبش"، "گزارش سیاسی به کنگره مؤسس" و "برنامه ساوو") انعکاس یافته است. این نوشته ها دارای انحرافات ایدئولوژیک - سیاسی جدی هستند منجمله:- اتخاذ موضع سنتریستی درمورد حزب کارآلبانی، درمورد دولت چین و حزب "کمونیست" چین بعد از مرگ مائوتسه دون- برخورد اخلاقی و اپورتونیستی به گذشته جنبش خصوصاً "سازمان جوانان مترقی" و متمهم کردن رهبری سازمان جوانان مترقی (اکرم پاری و صادق پاری) به عمال دربار و مسایل اتحادیه دیگر. در نوشته "نیازمیرم جنبش" چنین می خوانیم: "اگر از حاشیه انصاف قضاوت گردد، کشورهای بزرگ سوسیالیستی در لوازی دولت های موجوده خود به بن بست های سود جویانه و میلیتاریستی و ولنتاریستی سرگرم اند" (صفحه 54)."ساوو" در سال (1980) میلادی صحبت از کشورهای بزرگ سوسیالیستی درجهان دارد. کدام "کشورهای بزرگ سوسیالیستی"؟! در حالیکه بعد از مرگ رفیق استالین در سال (1953) و تسلط رویزیونیسم "مردن" (خروشچف) بر حزب و دولت اتحاد شوروی" دیگر سوسیالیسمی وجود ندارد و این کشوریک کشور سوسیال- امپریالیستی است. همچنین بعد از وفات رفیق مائوتسه دون و تسلط رویزیونیسم "سه جهانی" بر حزب و دولت چین، چین راه سرمایه داری در پیشگرفت و به همین صورت با سقوط حزب کمونیست آلبانی در منجلاب دگما رویزیونیسم، در آلبانی نه حزب کمونیستی وجود داشت و نه دولت سوسیالیستی.

در صفحه 46 همین نوشته می خوانیم: "ما در خلال دودهه اخیر ناظر و شاهد این حقیقت بودیم که نبرد ایدئولوژیک- سیاسی دولجهان بزرگ مارکسیستی چین و شوروی چطور پیروزی مارکسیسم- لینیسم واقعی را بر روی زیونیسم معاصر مسجل ساخت و چطور نقاب سوسیالیسم علمی را زچهره سوسیال امپریالیسم روس

بدورانداخت اینکه احزاب مارکسیستی- لینینیستی جهان و برخورد به این حقیقت دردوجهت مخالف از هم قرارگرفتند و اصطلاح ترند چین و ترند شوروی معمول زمان گشت خود بازتاب واقعیتی است که برخلاف اراده افراد درآذهان نفوذ کرده است.

نوشته " نیاز مبرم جنبش" در اوایل سال 1359 خورشیدی(1980 میلادی) به نشر رسیده است؛ در حالیکه بعد از مرگ رفیق استالین، رویزیونیستهای "مدرن" روسی در سال 1956 قدرت حزبی دولتی را قبضه کردند و حزب کمونیست شوروی را به حزب رویزیونیستی و نظام سوسیالیستی رابه دولت سرمایه داری و سوسیال امپریالیستی تغییرماهیت دادند. و نیز بعد از مرگ رفیق مائوتسه دون در سال 1976 که رویزیونیستهای "سه جهانی" بر حزب دولت انقلابی چین مسلط شدند و چین را در راه سرمایه داری قراردادند. همچنین موضوع موجودیت " دولتند" چین و شوروی از ساخته و پرداخته سنتریستها و رویزیونیستها بود و باین ترتیب از رویزیونیسم مسلط بر حزب کمونیست شوروی انکار می کردند و پرولتاریا و خلقهای زحمتکش جهان را فریب می دادند.

"ساوو" در ماه میزان سال 1361 خورشیدی با "دسته پیشو" ، "ساقما"(سازمان انقلابی چریکهای مجاهد افغانستان)"، "اخگر" و افراد دیگری روی مسوده برنامه(سند اساسی وحدت) و تشکیل سازمان "اتحاد مبارزه در راه آزادی زحمتکشان افغانستان" به توافق رسید که این وحدت تحقق عملی نیافت. مسوده این برنامه نیزداری انحرافات ایدئولوژیک - سیاسی بود:

- اندیشه مائوتسه دون را قبول نداشت. - آلبانی را یگانه کشور "سوسیالیستی" میدانست که در آن دیکتاتوری پرولتاریا" برقرار است. - موضع آن در برابر حملات دگما اپورتونیستی خوجه و حزب کارآلبانی علیه مائوتسه دون با ذکر این الفاظ

خلاصه شده است: "... آنها(حمله اپورتونیستی خوجه علیه مائوتسه دون- توضیح ازمن است) را مطابق به واقعیت نمی دانیم" و موارد انحرافی دیگر.

"ساوو" توسط دولت مزدور مورد ضربت قرار گرفت و چند تن از کدرهای مرکزی آن توسط رژیم سفاک خلقی پرچمی ها و سوسیال امپریالیستهای فاشیست روسی اعدام شدند از جمله (سید بشیر بهمن و مسجدی خان) و چندین تن دیگر از اعضای آن برای مدت طولانی زندانی شدند.

- اتحاد مارکسیست- لینینیست های افغانستان(اما):

"سازمان انقلابی وطن پرستان واقعی(ساوو)" با یک تن از بقایای "فرقه عیاران (یا کمیته تدارک)" که گذشته عضویت در حزب رویزیونیستی" دموکراتیک خلق" را داشت و فرد دیگری که خود را باصطلاح " هوادر جنبش" می خواند و نماینده‌گی از خط دگمار رویزیونیستی انور خوجه می کرد(این فرد در سالهای اخیر بنام " انسان" عرض وجود کرده و در وب سایت"بابا" چندیاتی را علیه جنبش انقلابی پرولتری کشور به نشر می سپارد) به وحدت رسیده و تشکلی را بنام "اما" اعلام نمود. بعبارت دیگر خط ایدئولوژیک- سیاسی رهبری کننده "اما" از سه جریان سنتریستی، رویزیونیستی و دگمار رویزیونیستی مایه می گرفت که تا آخر نتوانست خود را از این منجلاب بیرون بکشد. مواضع انحرافی "اما" در شماره های متعدد" جرقه" (ارگان نشراتی "اما") بیش از پیش مسیر قهرائی این تشکل را عیان ساخت خاصتاً "جرقه" های شماره (اول، دوم، پنجم، ششم، چهاردهم و نزدهم). جرقه شماره (5) که هیئت رهبری "اما" سازمان پیکاربرای نجات افغانستان" را مورد حمله اپورتونیستی قرار داده و آنچه از دروغگوئی، اتهامات ناروا و توطنه کری بود علیه این سازمان عنوان کرد و با انتشار "جرقه" شماره (19) رهبری "اما" هرچه عمیق تر در پرتگاه اپورتونیسم و تسلیم طلبی طبقاتی قرار گرفت.

"اتحاد مارکسیت- لنینیست های افغانستان بعد از امضای "قرارداد صلح" که بتاریخ (14) ماه اپریل سال 1988 بین امپریالیسم امریکا و دولت ارتجاعی پاکستان و گروه های ارتجاعی اسلامی ازیکطرف دولت سوسیال- امپریالیسم روسی و دولت مزدور خلقی پرچمیها از طرف دیگر(تحت سرپرستی ملل متحد) و در غیاب نمایندگان واقعی مردم افغانستان و بنام مردم افغانستان صورت گرفت؛ طرح خود را تحت عنوان "پیش نویس یک التراتیف و حل قضیه افغانستان" ارایه داده و در آن شرایطی را در (13) ماده مطرح نموده و بعد صحبت از یک "جامعه دموکراتیک" بیان آورده است که بیانگر موضع اپورتونیستی و تسلیم طلبانه " املا" است. رهبری " املا" در پیش نویس التراتیف اش با مهارت و شیوه خاص سنتریستی اش مسائل حال و آینده کشور را (در آن شرایط) بگونه دوپهلو مطرح کرده است. " املا" که مدعی " اعتقاد" به مارکسیسم- لنینیسم است طرحهای اپورتونیستی اشرابا شیوه ها و قالبهای گوناگون جازده است. " املا" این التراتیف یا " نقشه راه حل قضیه افغانستان " رادرزمانی مطرح می نماید که روند سازش و تبادی ابرقدرت های امپریالیستی و نیروهای ارتجاعی با امضای " قرارداد صلح ژنیو" اولین گامها را درجهت نابودی دست آوردهای مبارزات خونین خلقهای ملیتهای مختلف کشور و توطئه علیه سرنوشت سیاسی آنها برداشته بودند و روی چگونگی تشکیل دولت ائتلافی آینده از مزدوران و وابستگان هردو ابرقدرت امپریالیستی و سوسیال امپریالیستی و تحمل آن برخلاف افغانستان به بحث ادامه می دادند. و بدون شک مفاد " قرارداد صلح ژنیو" تأمین منافع قدرت های امپریالیستی خاصتاً دو ابرقدرت امریکا و "شوری" و گروه های ارتجاعی اسلامی نمایندگان طبقات فئodal و کمپرادور و دولتهای ارتجاعی پاکستان، ایران و عربستان بود. در حالیکه " املا" درباره ماهیت طبقاتی و برنامه ها و اهداف گروه های ارتجاعی اسلامی

مزدور و گروه های مزدور روسی در دولت ائتلافی دست نشانده بخوبی آگاهی داشت؛ طرح اشرارایه داد. "اما" در طرح پیش نویس التراتیف اش در صفحه (34) جریده "جرقه" درباره "حل قضیه افغانستان" و رسیدن به خواسته هایش؛ مسایل راچنان مغلوش، ضد ونقیض و دوپهلو مطرح کرده است که خوانندگان کمتروارد به ماهیت خط اپورتونیستی "اما" و تاریخچه طولانی انحرافات سنتریستی و رویزیونیستی رهبران آن نمی توانند به مقاصد و اهداف این طرح تسلیم طلبانه بخوبی پی ببرند. در حالیکه فردی و یا گروهی که کمترین آگاهی از الگبای مارکسیسم- لینینیسم- مائوئیسم داشته باشد؛ می داند که تحقق حد اقل وحد اکثر خواسته های اساسی طبقاتی و اهداف کلیدی توده های خلق افغانستان از طریق مبارزات انقلابی توده های خلق و تحت رهبری حزب انقلابی طبقه کارگروبا پیروزی انقلاب دموکراتیک نوین و انقلاب سوسیالیستی امکان پذیراست. و در هیچ شرایط و از طرق دیگری و توسط هیچ نیروی طبقاتی دیگری خواسته های اساسی طبقاتی توده های خلق برآورده شدنی نبوده و نخواهد بود. و چنانکه در شرایط آنزمان و در شرایط کنونی در هیچ یک از کشورهای جهان امکان تحقق ابتدائی ترین خواسته های اساسی طبقاتی توده های خلق توسط دولتهای ارتقای و قدرتهای امپریالیستی وجود نداشته و ندارد. ولی رهبری "اما" در صفحه (37) "جرقه" شماره (19) التراتیف پیشنهادی اشراتوأم با وضع شرایط و طرح سوالاتی برای امپریالیستها و نیروهای ارتقای پیش کش می نماید:

رهبری "اما" درباره تحقق خواسته های اساسی و کلیدی توده های خلق چنین می نویسد: "آیا حل این شرایط بالائی از توان امپریالیسم امریکا و سایر امپریالیستها، تنظیمها و احزاب پوره می باشد؟ و آنها توان حل آنرا دارند؟ به همین ترتیب" اما" این سوالات را متوجه نیروهای دیگریکه خط مشیهای گوناگون ارتقای

ورویزیونیستی دارد، نیز می سازد و همچنین "املا" آن بخش‌های از جنبش کمونیستی کشور را (که بقول "املا" طرح همکاری و روابط با "املا" ندارند)، از تحقق این امر نیز عاجز می داند. اگرچه رهبری "املا" با طرح "اگر و مگرها" ماهرانه کوشیده است روی انحرافاتش پرده اندازد؛ اما باصطلاح دم خروس از زیرچین رهبران "املا" هویداست. "املا" در همین صفحه (37) صحبت از شرایط و حل مسائلی دارد و آنها دربرابر نیروهای ارتقایی باماهیت و ترکیب طبقاتی مشخص آنها (در دولت تبانی و سازش امپریالیستها) قرار می دهد. و رهبری "املا" آگاهانه این خواستها را به میان کشیده و انتظار برآورده شدن آنها را زگره های ارتقایی اسلامی جناحتکار مزدور و باندهای جناحتکار و آدمکش خلقی پرچمی، ملیشه ای، "سازائی"، "کجا"، "حزب عدالت دهقانان" و دیگرگروه های مزدور و وطن فروش در دولت اسلامی و باداران امپریالیست شان دارد. این التراتیف پیشنهادی دربرابر چنین نیروهای جناحتکار و آدمکش و مزدور و قدرتهای امپریالیستی غارتگرhamی آنها یک طرح کاملاً تسلیم طلبانه و اپورتونیستی است. ولاین طرح با مهارت‌های خاصی ظاهر آبا شروط و سوالاتی همراه شده است. در حالیکه یک تشكیل و یا نیروی انقلابی پرولتری با درنظرداشت ماهیت و خصلت طبقاتی گروه ها و دولتهای ارتقایی خاین ضدمردم و قدرتهای امپریالیستی غارتگر و خونخوار حامی آنها این را بصورت قطع می داند که این نیروهای ارتقایی ضدانقلابی ضدمردمی به هیچ صورتی حاضر نیستند با پیشنهاد و یا تقاضا به خواستهای اساسی توده های خلق و قعی بگذارند. فقط از طریق مبارزه انقلابی توده های خلق تحت رهبری حزب انقلابی پرولتری و سرنگونی حاکمیت طبقات ارتقایی و قطع سلطه امپریالیسم و تأسیس حاکمیت انقلابی طبقاتی خلق است که توده های خلق به خواستهای اساسی طبقاتی و ملی شان دست می یابند.

در جوامع طبقاتی طبقات حاکم هیچگاهی به میل ورغبت شان کمترین امتیازی به توده های خلق نداده ونمی دهد. توده های خلق حتی برخی حقوق ابتدائی اجتماعی و دموکراتیک خود را از طبقات حاکم بوسیله فشار مبارزه بدست می آورند. آنهم که بارها دوباره از آنها پس گرفته است. این فقط گروه های اپرتونیستی و رویزونیستی رنگارنگ هستند که با طرح "اگرومگر" های وبا وضع شروط و طرح سوالاتی به منظور انحراف افکار توده های خلق، خواسته های گروهی خود را در بر ایر طبقات ارجاعی و امپریالیسم مطرح می کنند.

ر هبری "ساوو- املا" در صفحه (37) و در ماده (11) التراتیف اش شروط پیشنهادی اشراب رای نیروهای ارجاعی دولت تبانی و سازش امپریالیستهای غربی و سوسیال امپریالیستهای روسی بعد از "قرارداد صلح" غارتگرانه "ژنیو" چنین مطرح می نماید: " هیچ نیروی سیاسی و اجتماعی موجود در کشور با استفاده از قدرت دولتی، قومی، حزبی و یا تنظیمی و ... خود نتواند مخالفین خود را که در اپوزیسیون سوسیال امپریالیسم شوروی قرار داشته سربه نیست کند...". در ماده (12) التراتیف پیشنهادی چنین آمده است: " تمام نیروهای اپوزیسیون سوسیال امپریالیسم شوروی و اپوزیسیون دارو و دسته پرچم و "خلق" باید مکلف گردد که نه تنها هشت ساعت کار را در روز برای کارگران برسمیت بشناسند؛ بلکه هیچ مانعه در راه تشکیل اتحادیه های صنفی، حرفی و طبقاتی کارگران نتوانند خلق کنند و هیچ نیروی دولتی باید حق نداشته باشد تا هیچ فردی از طبقه کارگر را بنام " خلق " و یا پرچمی، کمونیست، شعله ای و یا ستمی از کاربر کنار نماید و یا زندانی سازد... تشکیل اتحادیه های کارگری در داخل کارخانه ها مانند تشکیل شوراهای کارگری باید به هیچ صورت منوع و یا قدغن اعلان نگردد و امکانات چاپ و نشر با اختیار تمام شوراهای کارخانه ها توسط دولت گذاشته شود".

"رهبری" املا" در صفحه(41) و در ماده(8) "الترناتیف حل قضیه افغانستان" از بوجود آمدن "حزب انقلابی" صحبت دارد که در بین مهاجرین در ایران و پاکستان و یا در کشورهای دیگری پراکنده اند و توجه مزید نمایند. در حالیکه ماهیت و ترکیب طبقاتی نیروهای مشکله دولت زد و بند امپریالیست‌ها مشخص اند؛ اما باز هم رهبری "ساوو- املا" از بوجود آمدن "فضای سالم واقعاً دموکراتیک؛ آنچنان فضای که در آن تساوی حقوق زن و مرد برسمیت شناخته شود و در راه تحقق آن هیچ نوع مانعه تراشی بوجود نیاید؛ و شرایط آزادی گفتار، بیان، عقاید، مطبوعات، احزاب و غیره..... را" از دولت ارجاعی و ضدمردی که به اثربانی و ساز امپریالیست‌ها در آینده بوجود می آمد، تقاضا دارد. طرح الترناتیف و پیشنهاد خواستهای معین رهبری "ساوو- املا" از دولت بعد از سقوط دولت خلقی پرچمی ها و تشکیل دولت ائتلافی اسلامی تمام باندهای جنایتکار و آدمکش؛ بوضوح آشکار می شود که رهبری "ساوو- املا" در چه منجلابی از اپورتونیسم و تسلیم طلبی طبقاتی قرار گرفته است. طرح این الترناتیف رهبری "ساوو- املا" در بر این نیروهای ارجاعی و خاین و جنایتکار دولت ائتلافی گروه های اسلامی، خلقی پرچمیها ، گروه های ملیشه ای و سازائی و امپریالیستهای حامی آنها بیش از همه تسلیم طلبی طبقاتی "املا" را نشان می دهد.

رهبری "املا" در صفحه(38) در مورد ایجاد حزب انقلابی چنین ابراز نظر می نماید: "این حزب انقلابی برخلاف باندهای "خلق" و پرچم و برخلاف باندهای اخوان المسلمين و احزاب اسلامی برای رسیدن بقدرت وزد بند های ماندان؛ هیچگونه قرارداد و تعهد و پروتوكول علنی و یا مخفی، مستقیم و یا غیر مستقیم باین و یا آن کشور امپریالیستی (که سویاً امپریالیسم جزء آنست) نخواهد پیوست". از مطلب فوق بر می آید که رهبری "ساوو- املا" اصلًا به مفهوم حزب کمونیست

انقلابی پی نه برده است (ونه هم واقعاً به آن ایمان دارد) و هم چنین با درنظرداشت گذشته انحرافی جناح های متشکله "املا" که از همان ابتدای حیات سیاسی شان چهار انحرافات ایدئولوژیک- سیاسی، آشفته فکری و تزلزل بوده اند، از جمله انحرافات سنتریستی(جناح "سمندر")، انحراف رویزیونیستی(جناح م.ب) و انحراف دگما رویزیونیستی (فردی موسوم به " هوادار جنبش"). اگر "املا" واقعاً معتقد به ایجاد حزب انقلابی پرولتری پیش آهنگ طبقه کارگرمی بود ویا باشد ویا از ماهیت ایدئولوژیک- سیاسی و ماهیت و خصلت طبقاتی چنین حزبی آگاهی لازم می داشت به چنین مضحكه ای گرفتار نمی آمد.

رهبری "املا" در صفحه (41) "جرقه" شماره (19) می نویسد: "... باید زیان خود دهقانان را آموخت و شاگردانها شد. آنها را به معلمی خود درساحه زندگی روزمره پذیرفت و با اتکاء به تجارب و اندوخته های روزمره خودی سطح آگاهی وی را بلند برد و دوباره به سمت معلم و رهبر توده ها رسالت تاریخی خود را ایفا کرد. نه اینکه هرگاه توده ها اندیشه مائورا را قبول نکردند؛ ضد انقلابی و مساوی به پرچم و "خلف" معرفی شوند! و تمام مبارزات تبلیغی و ترویجی حول این مطلب بچرخد...".

آفای "سمندر" رهبر "ساوو- املا" فکرشما جمع باشد! بین توده های خلق عمدتاً کارگران به لحاظ ماهیت و خصلت طبقاتی و ایدئولوژی طبقاتی آنها و ماهیت خط اپورتونیستی "ساوو- املا" تفاوت اساسی وجودارد. هرگاه کمونیستهای انقلابی اندیشه های انقلابی مارکسیستی- لنینیستی- مائوئیستی را به توده های خلق رحمتکش خاصتاً کارگران انتقال بدنهند؛ آنها با فراگیری اندیشه های انقلابی پرولتری مبارزه انقلابی و مترقبی را تحت رهبری حزب کمونیست انقلابی علیه دشمنان طبقاتی و ملی شان یعنی طبقات ارتجاعی فنودال و کمپرادور و امپریالیسم به پیش می برند و با سرنگونی دشمنان طبقاتی و ملی شان حکومت دموکراتیک خلق

را تاسیس می کنند و مبارزه انقلابی را ایجاد جامعه سوسیالیستی و جامعه بدون طبقه به پیش می برند. در حالیکه تمام سنتریستها و اپورتونیستها و رویزیونیستها با نقاب کمونیسم درنهایت درجهت تامین منافع طبقات ارجاعی و امپریالیسم خدمت می کنند. از آنجاییکه توده های خلق خاصتاً کارگران به لحاظ موقعیت و خصلت طبقاتی از سنتریستها و رویزیونیستها کاملاً مقاومت هستند؛ لذا دلیل وجود ندارد که اندیشه انقلابی مائوتسه دون و یا مائوئیسم را نپذیرند. بین طبقه کارگر (به لحاظ خصلت طبقاتی) و اپورتونیستها و رویزیونیستها تفاوت اساسی و تضاد عمیقی وجود دارد و (م- ل- م) ایدئولوژی انقلابی طبقه کارگر است و هرگزمانند رهبران اپورتونیست "ساوو-املا" و همپاله های شان دربرابر آن فرارنمی گیرند. نه اینکه توده های خلق از پذیرش اندیشه مائوتسه دون و یا مائوئیسم سربازنمی زند بلکه در صورت فرآگیری اندیشه های انقلابی پرولتری (م- ل- م) در کارزار مبارزه طبقاتی آنرامادیت می بخشد و طوفان بزرگ انقلابی برپامی کنند و طبقات ارجاعی فؤdal و کمپرادور و امپریالیسم و انواع اپورتونیستها و رویزیونیستهارا به زباله دان تاریخ می سپارند. در هیچ یک از کشورهای جهان بین کمونیستهای انقلابی و پرولتاریا و سایر طبقات زحمتکشان بر سر قبول و یاری داشته وندارد. البته منجمله اندیشه انقلابی مائوتسه دون تضاد و مبارزه ای وجود نداشته وندارد. البته بین کمونیستها و پرولتاریا و توده های خلق زحمتکش اختلافات و تضادهای وجود دارد و یا در پروسه مبارزه انقلابی تضادهای بروز می کنند؛ لیکن این تضادها بنا بر خصلت و خصوصیات آنها بالسلوب خاصی حل می شوند. اما مبارزه ایدئولوژیک سیاسی علیه اندیشه های ضد انقلابی اپورتونیستی و رویزیونیستی ادامه داشته، دارد و خواهدیافت. کمونیستهای انقلابی بخش پیشو طبقه پرولتاریا هستند و در پرتو کمونیسم انقلابی مبارزات طبقاتی و ملی توده های خلق را رهبری می کنند.

ومبارزه علیه انواع اپورتونیسم و رویزیونیسم در ماهیت نیزیک مبارزه طبقاتی دوامدار و پیگیر است و کمونیستها و پرولتاریا چهره هرگروه و فرد اپورتونیست و رویزیونیست و تسلیم طلب که خود را پشت سرتوده های خاق پنهان کند و شعار "انقلابی" سردهد، نیز افشا می نمایند.

ر هبری "املا" در صفحه (44) "جرق" می نویسد: "... پس صحبت ما از حد اقل تفاهم میان آنان است که هنوز داعیه انقلابی بودن دارند و در نشرات شان از انقلاب ملی دموکراتیک بطور آشکار و صريح صحبت می کنند و خواهان مبارزه علیه سوسیال امپریالیسم" شوروی، امپریالیسم امریکا، سایر امپریالیستها و ارجاع جهانی اند. خواهان مبارزه علیه فنودالیزم و امپریالیزم بوده و صحبت از حزب انقلابی می کنند، صحبت از ساختن جبهه متحد ملی می کنند) در جبهه متحد ملی کماکان از موجودیت بورژوازی ملی یاد می کنند، از عناصر بورژوازی یاد می کنند) و ... اما ما که خود را امارکسیست - لینینیست می دانیم حاضر نیستند همکاری کنند؟ جواب شان اینست شما" اندیشه مائوتسه دون" را قبول ندارید؟ هر که اندیشه مائوتسه دون را قبول ندارد رویزیونیست است، مانند نجیب گاوو پنجشیری و" هرگاه بپرسیم آیا بورژوازی ملی "اندیشه ما ؎ورا قبول دارد" چه جواب می دهد؟، جواب حتماً این خواهد بود" بورژوازی ملی متحد سیاسی ماست".

در اینجا قبل از همه باید به مواضع و برخورد بخشاهای اصولی و انقلابی جنبش کمونیستی (م-ل-م) کشور در قبال سازمانها و گروه های مختلف موجود در جنبش انقلابی پرولتاری و در جنبش چپ کشور توجه نمود. رابطه بین بخشاهای مختلف جنبش کمونیستی انقلابی (م-ل-م)، نداوم مبارزه ایدئولوژیک- سیاسی برای حل اختلافات ایدئولوژیک- سیاسی اصولی درجهت رسیدن به وحدت اصولی و دیالکتیکی است؛ رابطه با آن گروه های که دچار انحرافات اپورتونیستی

اندוחاضر باشند صادقانه انحرافات ایدئولوژیک- سیاسی خود را پذیرفته و از آنها گستاخ قطعی و انقلابی نمایند؛ بخش‌های مختلف جنبش کمونیستی انقلابی حاضر است تا با آنها مبارزه ایدئولوژیک- سیاسی را جهت حل اختلافات اصولی به پیش برد؛ لیکن موضع و موقف بخش‌های مختلف جنبش کمونیستی (م-ل-م) کشور در بر ابرگروه های اپورتونیستی و رویزیونیستی و تسلیم طلب؛ فقط پیشبر دمبارزه ایدئولوژیک- سیاسی به منظور افشا و ترد آنها از جنبش کمونیستی (م-ل-م) کشور می‌باشد. اما در پیروزه انقلاب ملی- دموکراتیک (انقلاب دموکراتیک نوین) همکاری در "جبهه متحد ملی" بانمایندگان بورژوازی ملی (متوسط) آنهم جناحی که واقعاً در بر ابر فنودالیزم، کمپرادوریزم و امپریالیسم به مبارزه برخیزد؛ مشخص است. و این اتحاد بادر نظرداشت ماهیت و خصلت طبقاتی بورژوازی ملی (متوسط)، و خصلت تضاد این جناح بورژوازی با فنودالیزم، و کمپرادوریزم و امپریالیسم، یک اتحاد مشروط و مؤقت است. اما همکاری بارهبری "ساوو- املا" بادر نظرداشت ماهیت خط ایدئولوژیک- سیاسی آن که در منجلاب انحرافات اپورتونیستی، رویزیونیستی و تسلیم طلبی غرق است، از جمله "سمندر" که طی چند دهه روی خط انحرافی سنتریستی و رویزیونیستی پاشاری کرده و حاضر نه شده است از آن گستاخ نماید و همچنین موضوع عدم پذیرش اندیشه انقلابی مأتوتسه دون و اکنون مأتوئیسم که در حقیقت انکار از این مرحله تکاملی مارکسیسم- لینینیسم است؛ ممکن نبوده و نیست. رهبری "ساوو- املا" نه اینکه " اندیشه انقلابی مأتوتسه دون یامأتوئیسم" را قبول ندارد که با آن سخت خصومت می ورزد؛ از اینرو امکان همکاری بخش‌های اصولی و انقلابی جنبش کمونیستی (م-ل-م) کشور با "ساوو- املا" و سازمانهای هم سخ آن درگذشته وجود نداشته و اکنون هم وجود ندارد.

رهبری" املا" در صفحه(53و54) "جرقه" شماره(19) می نویسد: "... نقادان مارکوزه دیروزی، امروز فکرمی کنند که هرگاه اندیشه مائوتسه دون را قبول کنند پس انقلاب می شود؛ غافل از اینکه هنوز که هنوز است عکس مائو در" تیان مین" بلنداست اما انقلاب شکست خورده است، عکس لینین در چهارراهی های مسکوبلنداست اما انقلاب شکست خورده است، مجسمه مارکس در"هایگت" هرگاه بفراموشی سپرده شود باز هم جنبش کارگران معدن را" سکارکل ها " به شکست کشانیده اند. باید پیش شرط گذاران "اندیشه مائویا مائوئیزم" بخاطر بسپارند که یکی از برجسته ترین امضاء کنندگان اولین اعلامیه جا(حزب کمونیست شیلی) چرانتوانست" مائوئیزم" در عمل پیاده کند و راه اتحال خود را پیموده راهیست؟ آیا پیش شرط گذاری جمهوری اسلامی" توانست جنبش ملی- دموکراتیک راتا همیشه بگمراهی بکشاند؟....".

این نظر و تفکر رهبری "ساوو- املا" درباره نقش اندیشه های انقلابی پرولتری در رهبری مبارزات انقلابی و متفرقی توده های خلق و پیروزی انقلابات پرولتری و یا درباره شکست انقلابات پرولتری در روسیه و چین بعد از مرگ رهبران بزرگ انقلاب خاصتاً لینین و مائوتسه دون بسیار ساده انگارانه، عامیانه، غیر علمی و غیر دیالکتیکی است که درک ناقص وی را ز مفهوم انقلاب پرولتری و رابطه آن با حزب انقلابی طبقه کارگر و ماهیت خط ایدئولوژیک - سیاسی رهبری کننده آن و نقش رهبری حزب پرولتری انقلابی در مبارزات توده های خلق علیه طبقات اجتماعی و امپریالیسم به نمایش می گذارد. همچنین موضوع پیروزی انقلاب پرولتری در یک کشور یا کشورهای مختلف بستگی به شرایط اجتماعی- اقتصادی، موقعیت تضاد ها، موجودیت و گستردگی جنبش انقلابی پرولتری، موجودیت سلاح اساسی انقلاب، یعنی حزب کمونیست انقلابی با خلط ایدئولوژیک-.

سیاسی اصولی و انقلابی که از پرولتاریای آگاه و انقلابی و ازبهترین کمونیستهای انقلابی با ایمان تشکیل شده باشد؛ وجود ارتش انقلابی و جبهه متحد ملی، موجودیت شرایط عینی و شرایط ذهنی انقلاب واوضاع انقلابی و موجودیت شرایط بین المللی یعنی حمایت جنبش بین المللی کمونیستی نیرومند (منحیث شرط خارجی) و عواملی دیگرستگی دارد. نه اینکه مانند رهبری "ساوو- املا" خاصتاً آقای "سمندر" که با تمخراز" قبول" و یا عدم قبول "اندیشه مائوتسه دون یا مائوئیزم" در پیروزی و یا عدم پیروزی انقلاب صحبت می نماید. همچنین موضوع به شکست کشاندن انقلابات پرولتری، انهدام دیکاتوریهای پرولتاریا و تخریب نظام های سوسیالیستی توسط باندهای رویزیونیست روسی و چینی چه ربطی به نمایش عکس رهبران انقلاب در این کشورها توسط رویزیونیستهای حاکم دارد! این برخوردي کاملاً مکانیکی، ذهنی گرایانه و ساده انگارانه درباره علل شکست انقلابات پرولتری درجهان خاصتاً در روسیه و چین است. تاریخ مبارزات انقلابی پرولتاریای جهان و انقلابات پیروز شده درجهان از پیروزی انقلاب کمون پاریس و پیروزی انقلاب اکتوبر در روسیه، انقلاب چین، انقلاب آلبانی، انقلابات توده ای در کشورهای مختلف در قرن بیستم شاهد است که اگر حزب واقعاً انقلابی پرولتری و کمونیستهای واقعاً انقلابی در رهبری مبارزات طبقاتی و ملی توده های خلق قرار داشته باشد و بتواند خط رهبری کننده حزب را از لوٹ انحرافات اپورتونیستی و رویزیونیستی منزه کند و همیشه روی اصولیت انقلابی پرولتری استوار بماند و مبارزه بین "دوخط" را در سازمان و یا حزب انقلابی تداوم بخشد و با تحلیل اوضاع و شرایط جامعه و جهان و با تعیین استراتژی و اهداف انقلاب و با طرح تاکتیکهای درست و مناسب که در خدمت استراتژی انقلاب باشد و درجهت تلفیق اندیشه های انقلابی پرولتری در شرایط خاص کشور(کشورهای شان صادقانه و با ایمان داری مبارزه توده های

خلق را رهبری کند و هرگز از شکستهای مؤقتی نهرسد؛ مسلماً که امکان پیروزی انقلاب پرولتاری وجود دارد. اما گاهی با وجود موجودیت خط ایدئولوژیک - سیاسی اصولی و انقلابی و خط مشیهای صحیح حزب باز هم ممکن است پیروزی انقلاب به تأخیر بخواهد و یا نیروی دشمن از جهات مختلف برتری داشته باشد و انقلاب مؤقتاً به شکست مواجه شود. و یا حتی انقلاب چندباره شکست مواجه شود. زیرا موجودیت شرایط عینی و ذهنی برای انقلاب و چگونگی موقعیت تضادها از نظرشدت وحدت آن، درجه رشد ذهنی پرولتاریا و توده های خلق رحمتکش، وضعیت جنبش بین المللی کمونیستی، موقعیت تضاد بین دشمنان داخلی و درسطح جهان بین قدرتهای مختلف امپریالیستی، مسئله توازن قوا بین نیروهای انقلاب و ضدانقلاب که گاهی ممکن است موازن بطور مؤقتی بنفع دشمن تغییر کند؛ اینها عواملی اند که در شکست مؤقتی و یا در پیروزی انقلاب ذی دخل اند. آیا ممکن است که در شکست هر انقلاب پرولتاری، اندیشه های انقلابی پرولتاری را مورد "لامامت" قرار داد؟ چنانکه رهبری "ساوو-املا" اندیشه مائوتسه دون یا مائوئیسم اما بر عکس را به باد استهaz اگرفته است!

اگر سنتریستها، اپورتونیستها و ریزیونیستها رنگارنگ هزار بار از قبول ظاهری مارکسیسم-لینینیسم و یا مارکسیسم-لینینیسم-اندیشه مائوتسه دون یا "مائوئیسم" دم بزنند و اگر در کشور مفروضی شرایطی پیش آید (در صورت ضعف جنبش انقلابی پرولتاری) که بتوانند با فریب توده های خلق در رأس مبارزات طبقاتی و ملی آنها قرار بگیرند و حتی اگر مبارزه مسلحانه توده های خلق تحت رهبری آنها قرار بگیرد؛ نه اینکه انقلاب پیروز نمی شود که شکست مبارزات توده های خلق توسط نیروهای رویزیونیستی و اپورتونیستی حتمی است و دست آورده های مبارزات توده های خلق توسط همین رویزیونیستها و اپورتونیستها با طبقات

ارتجاعی و امپریالیسم مورد معامله قرار گرفته و انقلاب خلق به شکست کشانده می شود. مثالهای آن طی قرن بیستم و در اوایل قرن بیست و یکم درجهان موجود اند. از جهت دیگری رهبری "اما" خاصتاً آقای "سمندر" مورد حزب کمونیست شیلی رامثال آورده است که این حزب نتوانسته است اندیشه مائوتسه دون و یا مائوئیسم را در شرایط جامعه شیلی تلفیق نماید؛ و از این نظر "سمندر" چنین استنبط می شود که گویا مائوئیسم در شرایط کشورهای دیگر کاربرد عملی ندارد. اولانند دیگر اپورتونیستها رویزیونیستها معتقداست که اندیشه مائوتسه دون و یا مائوئیسم یک اندیشه "ملی" است که مختص انقلاب چین بوده و یاد مرد انقلاب در کشورهای تحت سلطه امپریالیسم کاربرد دارد و مانند مارکسیسم-لنینیسم اهمیت و اعتبار و کابرد جهانی ندارد!

در مورد این گفته رهبری "اما"؛ اینکه انقلاب در روسیه شکست خورده ولی عکس لینین در دیوارهای مسکو آویزان است، مشخص است. رویزیونیستهای "مدرن" روسی انقلاب را در اتحاد شوروی به شکست کشانند و دیکتاتوری پرولتاریارا منهدم کردند. و همچنین رویزیونیستهای چینی انقلاب را به شکست کشانند و دیکتاتوری پرولتاریا و آخرین دژ انقلاب پرولتری درجهان را ویران کردند و دست آوردهای انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریائی را نابود ساختند؛ ولی نگهداشت عکس رهبران پرولتاریادیوارهای این دو کشور یک عمل مزورانه و ترفندی روزیونیستی و اپورتونیستی است که به منظور اغوای کارگران و سایر زحمتکشان روسیه و چین وزحمتکشان جهان صورت گرفته و می گیرد. رویزیونیستهای روسی و چینی این خایین به انقلاب و خلق در حالیکه همه میراث انقلابی رهبران بزرگ پرولتاریارا بگور کرده اند؛ لیکن ازوجه شخصیت انقلابی لینین و مائوتسه دون که نه تنها رهبر انقلاب و پیشوای کارگران وزحمتکشان کشورهای شان که رهبر پرولتاریا

وزحمتکشان تمام جهان هستند؛ مزورانه و خایانه سوء استفاده کرده و می کنند. یک نمونه از شیادی رویزیونیستهای حاکم بر حزب دولت چین: چند سال قبل فردی روی مجسمه مائوتسه دون رنگ پاشید، حکام چین اورا به جرم اهانت به مجسمه مائوتسه دون به محکمه کشیده وزندانی کردند؛ ولی روشنفکرانی که در میدان تیان مین شعار دفاع از اندیشه های انقلابی و میراث انقلابی مائوتسه دون را در ضدیت با حکام رویزیونیست چین بلند کردند و یا آنهاییکه بخاطر سلب حقوق آزادیهای دموکراتیک شان علیه حکام چین شعار دادند و دست به اعتراض و مظاهره زدند، به توب بسته شده و یا در زیر چرخ تانکه الله شدند. این شیوه و عملکرد همه اپورتونیستها و رویزیونیستها و ضد انقلابیون در سراسر جهان است که سعی می کنند تا با "تجلیل" کذای از رهبران بزرگ پرولتاریا(که توده های خلق کشورهای خودشان و خلفهای جهان به آنها احترام عمیقی دارند) توده های خلق را فربیض دهند. سه- چهار سال قبل در مراسم یاد بود از قهرمانیهای ارتش سرخ شوروی در شکست ارتش آلمان نازی در جنگ دوم جهانی؛ برخی از دسته های ارتش دولت امپریالیسم فدراسیون روسیه عکس های استالین را نیز در مراسم "تجلیل" از این سال روز در مسکو با خود حمل می کردند.

این تنها رویزیونیستهای روسی و چینی نبوده و نیستند که با پوشیدن ماسک "انقلاب" و "احترام" کذای به رهبران بزرگ پرولتاریای جهان، خلفهای ناآگاه کشورهای شان را فربیض داده و می دهند؛ بلکه در سراسر جهان اپورتونیستها و رویزیونیستهای رنگارنگ نه تنها از اندیشه های انقلابی پرولتاری به منظور اهداف سیاسی و ضد انقلابی شان سوء استفاده می کنند که خود را پشت سرانقلابیون مبارز فقید پنهان می کنند که بخاطر مبارزات انقلابی و متفرقی شان در نزد روشنفکران متفرقی و مردمی و توده های خلق کشورهای شان از قدر و منزلت

ویژه برخوردار هستند. در افغانستان در حالیکه همین قماش افراد و گروه های اپورتونیست و رویزیونیست و تسلیم طلب طی بیش از سه دهه اخیر صدبار به اندیشه های انقلابی پرولتری، جنبش انقلابی پرولتری، مبارزات حق طلبانه توده های مردم و به راه و آرمان شخصیت های مبارز مورد احترام توده های مردم که در راه استقلال کشور و آزادی خلق جانهای خود را از دست داده اند، خیانت کرده و می کنند و ساله است که با انحرافات اپورتونیستی و رویزیونیستی و تسلیم طلبی طبقاتی و ملی شان به جنبش کمونیستی انقلابی کشور و مبارزات توده های خلق ضربت زده اند. همین افراد و گروه ها چون به اثربخشی که به جنبش انقلابی پرولتری و به امر مبارزات آزادی خواهانه توده های مردم کرده اند؛ در درون جنبش انقلابی پرولتری و در بین روشن فکران مردمی و توده های مردم بی اعتبار شده اند؛ لذا با تسلیم به ترفندها، عوام فریبی و شیادی سعی می کنند تا با "تجلیل" از رهبران مبارز انقلابی فقید موردا حترام مردم گویا برای شان" اعتبار سیاسی" کمایی کنند! همین قماش عناصر خاین به انقلاب پرولتری و خاین به خلق و میهن خاصتاً اپورتونیست های "ساما- ادامه دهنگان" بیش رمانه از نام مجید "شهید" سوء استفاده می کنند. در حالیکه هزار بار به راه و رسم مبارزه انقلابی وی خیانت کرده اند و همین اکنون با رویزیونیست های "ساا"ئی و جناحی از "سااوو" به توطئه گری و خیانت علیه جنبش انقلابی مارکسیستی- لنینیستی- مائوئیستی کشور ادامه داده و از این طریق به امپریالیسم و ارجاع خدمت می کنند.

خلاصه؛ خلاف آنچه که رهبری "سااوو- املا" خاصتاً آقای "سمندر" فکرمی کند؛ شکست انقلابات پرولتری جهانی تا مروز محصلو یک سلسله عوامل داخلی (عمدتاً از جمله خیانت رویزیونیست های درون احزاب انقلابی در قدرت که قبل از نام برده شد) و عوامل خارجی است. و همچنین در این شکستها باید عملکرد تضاد های (دوران

سوسیالیسم) را مورد مطالعه و بررسی دقیق قرارداد و نحوه مبارزه انقلابی علیه آنها را مشخص نمود. نه اینکه مانند رهبری "ساوو- املا" اندیشه های انقلابی پرولتاری منجمله "مائوئیسم" را مورد ملامت و یا استهza افرارداد. مائوتسه دون تضادهای طبقاتی دوران سوسیالیسم را بدرستی شناسایی کرد و "شیوه های نوین مبارزه طبقاتی" و راه حل انقلابی آنهار انشان داد. مائوتسه دون تئوری "ادامه انقلابی تحت دیکتاتوری پرولتاریا" را کشف نموده و با برپائی انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریائی، آنرا در پراتیک مبارزه انقلابی بکاربست و بدین صورت انقلاب چین را برای یکدهه ازشکست بوسیله رویزیونیستهای درون حزب و دولت نجات داد. مائوتسه دون دوران سوسیالیسم را، دوران طولانی خواند و گفت که با ید مبارزه طبقاتی در سراسر این دوران و تحت دیکتاتوری پرولتاریاتا رسیدن به کمونیسم ادامه یابد. و ثمرات انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریائی "موازین نوین سوسیالیستی" نام گرفت. مائوتسه دون گفت: "آیا چین در مسیر سوسیالیسم پیش خواهد رفت. یانه، هنوز حل نشده است". زیرا مائوتسه دون به موجودیت طبقات و درک واقعی از خصلت تضادهای طبقاتی دوران سوسیالیسم و بغرنج بودن حل مسائل اساسی در این دوران و امکان ظهور عناصر سرمایه داری در درون حزب و سرنگونی انقلاب توسط آنها، رسیده بود. همچنین مسئله حل تضادهای طبقاتی و اجتماعی دوران سوسیالیسم و محوطه بقات و نابودی فرهنگ و عادات کهن و تولید کوچک که از قرنهای در جامعه موجوداند و نیز هر روز تضادهای جدیدی سربلند می کنند. و همچنین موجودیت نظام سرمایه داری جهانی و امپریالیسم بین المللی و ارتجاج نوکران در جهان که کشورهای سوسیالیستی را در احاطه و محاصره می گیرند؛ اینها همه مسائل جدی اند که از طرق مستقیم و غیرمستقیم بر جامعه سوسیالیستی عمل کرده و تأثیر می گذارند. و غالبه بر همه ایده ها، افکار و فرهنگ

ارتجاعی کهن فقط از طریق پاکیزه نگهداشتن خط ایدئولوژیک - سیاسی از طریق تداوم مبارزه بین "دوخط"، انجام انقلابات فرهنگی پرولتاریائی، استحکام دیکتاتوری پرولتاریا، بکارگیری "شیوه های نوین مبارزه طبقاتی" در حل تضادهای طبقاتی واجتماعی جامعه سوسیالیستی و تکامل فکری توده های خلق از طریق ارتقای سطح آگاهی علمی و انقلابی آنها و تغییر انسان به انسانی نوین، ممکن و میسر می شود.

این موقف آقای "سمندر" در رهبری "سازو- املا" در مردم اندیشه انقلابی مأثوتسه دون جای هیچگونه تعجب نیست؛ زیراواز همان دوران فعالیت درسازمان جوانان مترقی، دچار انحراف سنتریستی بوده و طی بیش از چهاردهه خط السیر قهرمانی را در پیش گرفته است. و مطالب مندرج خاصتاً در "جرقه" شماره(19) نه تنها انحراف تسلیم طلبانه که عمق انحراف اپورتونیستی و خصوصیت ورزی اورابه "مأثوئیسم" نیز آشکار می سازد. همچنین رهبری "سازو- املا" در این مورد به "معادل سازی" ها و ارایه مثالهای واهی منهمک شده که رهبری "سازو- املا" هرچه بیشتر در منجلاب سنتریسم فرورفته است. و "سنتریسم سنگ بنای رویزیونیسم است".

تجربه چند دهه اخیر نشان داد که آقای "سمندر" رهبر "سازو" بر مبنای همین دید انحرافی سنتریستی و اپورتونیستی اش با یکی از گروه های رویزیونیستی روسی ("گروه کار") که بعداً با مخالف هم سنخ اش تشكل "سازا" را تشکیل داد و رهبران آن از جمله اسحاق (کاوه)، بشیر (بغلانی)، محبوب الله (کوشانی) و دیگران در دولت نجیب (جاد خاد) به وزارت و صدارت رسیدند، پیشنهاد همکاری سیاسی فرهنگی داد و توافق کرد که با همین قماش از رویزیونیستهای روسی به نشر - سوسیالیسم علمی - "همت" بگمارد. همچنین آقای "سمندر" بر مبنای همین دیدگاه

ونظر و تفکر انحرافی اش زمانی دروازه سفارت دولت رویزیونیستی و ضد انقلابی چین را به منظور جلب کمک دریکی از کشورهای هم‌جوار دق الباب نمود. تو خود بخوان حديث مفصل از این مجلل! آیا اگر فردی و یا گروه وسازمانی واقعاً و از روی صداقت به مارکسیسم انقلابی باور داشته باشد؛ سرانچنین منجلابهای درمی آورد؟! آنهم شخصی مانند آقای "هـ. مـ. سمندر" که مدعاً شش ده مبارزه "انقلابی" است! آقای "سمندر" همیشه مصربود است که (ما) "مارکسیست- لینینیست" هستیم! ولی بخش‌های مختلف جنبش انقلابی پرولتری با ماهمکاری نمی‌کنند! در حالیکه در جریان چهاردهه اخیر این امر ثابت شده است که آقای "سمندر" هیچ‌گاهی حاضر نشده تانظرات و مواضع انحرافی اش را نقد کرده و خود را از منجلاب سنتریسم و اپورتونیسم بر هاند و صادقانه با جنبش انقلابی پرولتری همراه شود. وی همیشه روی نظرات و مواضع اپورتونیستی اش پاشاری کرده و اندیشه انقلابی مأتوئسه دون و یا "مائوئیسم" را مورد حمله اپورتونیستی قرارداده است.

13 فبروری 2013

سازمان آزادیبخش مردم افغانستان(ساما):

سازمان آزادیبخش مردم افغانستان(ساما) عمدتاً از سه گروه مختلف، دو گروه از منسوبین جریان دموکراتیک نوین و گروه مجیدراو ایل سال 1358 خورشیدی تشکیل شد. گروه مجید بزرگترین گروه تشکیل دهنده "ساما" بود و دو گروه دیگر عبارت بودند از "گروه- هـ. مـ. سمندر" و "گروه تازه اندیشان". با وجودیکه اختلافات ایدئولوژیک - سیاسی بین این گروه‌ها وجود داشت؛ لیکن تأسیس دولت مؤقت جمهوری اسلامی که در اعلامیه "جبهه متحد ملی" در بهار سال 1358 مطرح گردید، مورد قبول هر سه گروه قرار گرفت و به لحاظ استراتژی مبارزاتی

هرسه گروه طرح "کوتنا- قیام" رانیزمور دنیا اید قرار دادند. و تشکیل "ساما" در کنفرانس موسس توسط نمایندگان هرسه گروه در اوایل ماه سلطان سال 1358 اعلام گردید. اعلامیه موجودیت "ساما" که در کنفرانس مؤسس ترتیب گردید خطوط فکری هرسه گروه را دربرمی گرفت، یعنی خط "مارکسیستی- لینینیستی" (مندر)؛ خط ملی- دموکراتیک "مجید" (در درون سازمان گروه مجید خط ایدئولوژیک - سیاسی خودرا" م- ل- ا" می گفت) و خط ملی- اسلامی" تازه اندیشان". "ساما" بر اساس همین مشی التقاطی طرح "کوتنا- قیام" را در سال 1358 تنظیم کرد که فرصت نیافت آنرا در عمل پیاده کند. در این طرح دیگر گروه ها و افراد جنبش چپ مربوط به جریان دموکراتیک نوین نیز شرکت داشتند. همچنین از تنظیمهای اسلامی "میانه رو"، تعدادی از نظمیهای مخالف رژیم مزدور خلقی پرچمیها و اشخاص دیگری از مخالفین رژیم منجمله عبد الملک (عبد الرحیم زی) نیز دعوت بعمل آمده بود، که در صورت پیروزی "کوتنا- قیام"، عبدالمجید کلکانی به حیث صدراعظم و عبد الرحیم زی به حیث رئیس دولت مؤقت پیش بینی شده بودند. یک تن از هواداران جنبش دموکراتیک نوین که بعداً در تشکیل سازمان پیکاربرای نجات افغانستان سهم گرفت در چند جلسه ای که روی این طرح مباحثاتی صورت می گرفته است، شرکت نموده بود. او همچنین از نارضائی "سازمان رهائی افغانستان" درباره این سمت برای "مجید" صحبت می نمود.

بعد از دستگیری "مجید" توسط دولت مزدور خلقی پرچمی ها؛ جناح "مندر" انشعاب نمود و گروه "مجید" و "تازه اندیشان" در ماه جوزای سال 1359 کنگره "ساما" را ادای کردند. کنگره برنامه دموکراتیک ملی را که مبتنی بر "مشی مستقل ملی" بود به عنوان پرچم درونی و برنامه اسلامی را به شکل "اعلام مواضع" به عنوان پرچم بیرونی "ساما" مورد تصویب قرارداد و بایان ترتیب

دومشی در "ساما" پذیرفته شده و رسمیت یافت. خط "اعلام مواضع" پس از پولینوم دوم کمیته مرکزی "ساما" در خزان سال 1359 برخط برنامه دموکراتیک ملی غله حاصل نمود. کمیته مرکزی و کمیته تشکیلات "ساما" نیز تحت رهبری طرفداران "اعلام مواضع" قرارگرفتند.

در برنامه ملی و دموکراتیک "ساما" صحبت از "نقش پیش آهنگ طبقه کارگر در رهبری انقلاب ملی و دموکراتیک شده است، از ایجاد حزب طبقه کارگر، تشکیل جبهه متحد ملی و سازماندهی ارتش توده ای، تبلیغ و ترویج اندیشه های پیشرو عصر، تحقق برنامه در مرحله انقلاب ملی و دموکراتیک طرازنوین که راه تکامل جامعه را بسوی گذار به جامعه فارغ از بهره کشی و ستم طبقاتی و ملی باز کند سخن رفته و همچنین صحبت از تحقق برنامه حد اکثر و گذار به جامعه بدون طبقه می نماید (جوزا 1359). لیکن در برنامه اسلامی ("اعلام مواضع") چنین می خوانیم: "تأسیس دولت جمهوری اسلامی مردمی که انعکاس دهنده راستین خواسته ها و آرمانهای ملی و دموکراسی مردم افغانستان است". و با پذیرش استراتژی جمهوری اسلامی در حقیقت "ساما" از خط مشی قبلی اش انحراف کرده و در موضوع دفاع از منافع طبقات ارتقای فنودال و بورژوازی کمپرادور وابسته امپریالیسم قرار گرفت.

چندماه بعد از ضربه ایکه در تابستان سال 1360 بر مرکزیت "ساما" وارد آمد بین نیروهای نظامی "ساما" و نیروهای "حزب اسلامی" در کوه‌های درگیری صورت گرفت. در این درگیریها نیروهای "ساما" دچار شکستهای نظامی پیاپی شدند. فرماندهان محلی "ساما" به مشوره اعضای دفترسیاسی به دولت تسلیم شدند تا بتوانند از این طریق مواضع "ساما" را در "کوه‌های" حفظ کنند. کمیته مرکزی "ساما" مدتی بعد طی فیصله ای، تسلیمی نیروهای "کوه‌های" به دولت را

رسمیت بخشدید. و بتاریخ هفدهم جدی سال 1360 پروتوكول آتش بس و همکاری بین نیروهای نظامی در "کوهدامن" دولت مزدور به امضارسید و مطابق متن پروتوكول "ساما" مقدار معینی اسلحه و مبلغ چند میلیون افغانی از دولت دریافت نمود. گرچه این پروتوكول درابتدا بین بخش کوهدامن "ساما" و دولت مزدور به امضارسید، ولی در آن قید شده بود که باید تلاش بعمل آید تا بخشهای دیگر "ساما" نیز بطرف آتش بس و همکاری با دولت کشانده شوند که درنتیجه چنین شد. و گفته شده که بخش "ساما" در هرات قبلاً مخفیانه و بدون اطلاع کمیته مرکزی، در همکاری با دولت مزدور قرارگرفته بود. در سال 1360 تسلیمی نیروهای نظامی "ساما" گسترش یافت و تقریباً همه بخشهای "ساما" را متأثر ساخت. بر هبری "ساما" زیرنامه جبهه متحد ملی افغانستان "بادولتهای امپریالیستی فرانسه، آلمان و امپریالیستهای امریکائی" و دولت رویزیونیست و ضد انقلابی چین رابطه گرفت. عده ای مدعی اند که از اوخر سال 1360 تا اوخر سال 1362 در درون "ساما" مبارزاتی علیه تسلیم طلبی و خط "اعلام مواضع" صورت گرفت که نتیجه روشنی بیارنیاورد. در کفرانس سرتاسری "ساما" در ماه قوس سال (1362) برخورد به مسئله تسلیم طلبی و مشی "اعلام مواضع" با اتکاء به خط برنامه "ساما" صورت گرفت؛ لذا کنفرانس نتوانست بگونه اساسی و قاطع با این مسائل برخورد نماید. و سند "اعلام مواضع" به عنوان سند رسمی "ساما" همچنان باقی ماند.

فعالیتهای نظامی "ساما" در کوهدامن، کلپیسا، پروان، کوه صافی، کنر، کندوز و دسته های چریکی شهری به نام "ساما" انجام می شد و گروه های چریکی دیگر با برخی از احزاب اسلامی اتحاد سیاسی نظامی تشکیل داده بودند. فعالیتهای چریکی شهری "ساما" در شهر کابل متصرف بود و رهبری "ساما" در سالهای 1359 و 1360 توجه عده ای به این فعالیتها مبذول داشت. واحدهای چریکی

مستقر در شهر کابل چندین عملیات مهم و پرسرو صدا انجام دادند ولی نتوانستند در زیر ضربات "خاد" مدت زیادی دوام بیاورند. آخرین واحد آن در زمستان سال 1360 مورد ضربت دولت مزدور قرار گرفت و فعالیتهای نظامی شهری "ساما" پایان یافت.

انتقاد علیه مسئله تسلیمی "ساما" به دولت مزدور و سویال امپریالیسم "شوری" و خط "اعلام مواضع" منجر به بحران گسترده در "ساما" گردید؛ زیرا بخش‌های مختلفی از "ساما" در برابر شیوه برخورد مرکزیت به مسئله تسلیمی به دولت مزدور با رهبری "ساما" به مخالفت برخاستند. در جریان مسئله تسلیمی بخشی از صفووف بی اطلاع نگهداشته شده بودند و برخی هم در اینجا تحت تأثیر استدلال‌های واهی هیئت رهبری و کدرهای نظامی قرار گرفته بودند که این "تاتکیک" سازمان گویا برای نجات جبهات و مواضع نظامی "ساما" از شر حملات احزاب ارتقای اسلامی و "بقاء" سازمان بوده است! کنفرانس "ساما" به مسئله تسلیم طلبی و خط "اعلام مواضع" بر مبنای مشی "برنامه ساما" برخورد نمود و در مورد مسئله تسلیمی مسامحه کاری کرده و برخورد اساسی و قاطع انجام نداد و "اعلام مواضع" همچنان به عنوان برنامه رسمی "ساما" باقی ماند؛ لذا بحران در درون "ساما" تشدید گردید و انشعاباتی چند در "ساما" صورت گرفت.

- گروه "تازه اندیشان"، سخنگویان خط "اعلام مواضع" بعد از چهار و نیم سال تا کنفرانس سرتاسری در "ساما" بودند و بعد از "ساما" خارج شدند. بقایای "دسته هراتی ها" ظاهراً با حمایت از "خط برنامه" در "ساما" باقی ماندند. ولی بگونه رسمی علیه مشی "اعلام مواضع" ساما موضع اصولی نگرفتند.

- "ساما- آرمان رنجبران": این بخش از "خط برنامه ساما" حمایت می کرد و در سال 1363 اعلام موجودیت نمود. این گروه اندیشه مائوتسه دون رامن‌حیث

- مرحله تکاملی (مارکسیسم- لینینیسم) قبول نداشت و در موضع "تروتیسکیستی" قرار داشت و تمایلاتی هم به حزب کمونیست ایران (تروتیسکیست) نشان می داد.
- "ساما- جناح انقلابی": این بخش شامل عده ای از روابط تشکیلات قبلی ساما در کابل و کاپیسا- پروان بودند و در سال 1364 بیانیه ای در مخالفت با کنفرانس سرتاسری "ساما" منتشر ساخته و استقلال بخش کابل و بخش کاپیسا- پروان را از رهبری "ساما" اعلام نمود. این گروه خود را طرفدار بر بنامه "ساما" می دانست و در اوائل سال 1365 وقت خود را تحت نام "ساما- جناح انقلابی" اعلام کرد. این گروه خط تسلیم طلبانه "ساما" را با خود حمل می کرد، که بعداً با حفظ موضع تسلیم طلبانه در موضع رویزیونیستی قرار گرفت.
- "بخش غرجستان ساما": این بخش انتساب خود را از رهبری "ساما" در خزان سال 1364 اعلام نمود. گفته شده که این بخش با وجود موضع‌گیری روشن علیه هردو مشی رسمی "ساما" (اعلام موضع و برنامه ساما)، نام "ساما" را با خود حمل می‌کرد و دچار اپورتونیسم تشکیلاتی بود. تعدادی از این بخش مجدداً به رهبری "ساما" پیوست و قسمت دیگر در تشکیل "هسته انقلابی کمونیستهای افغانستان (م- ل- ۱)" سهم گرفت و "هسته انقلابی" در جنبش انقلابی پرولتری کشور اعلام موجودیت نمود.
- محفل جوانان مترقبی: این گروه در سال 1365 از "ساما" انتساب نمود و با انتشار دونو شته اعلام موجودیت کرد. این گروه علیه مشی "اعلام موضع ساما" موضع روشنی اتخاذ کرد و از مارکسیسم- لینینیسم- اندیشه مائوتسه دون بدفاع برخاست و در جنبش انقلابی پرولتری (م- ل- ۱) به مبارزه اش ادامه داد.
- "مبارزین راه آزادی مردم افغانستان": این بخش در ابتدا از جمله گروهی بود که تحت نام "ساما- جناح انقلابی" جدائی خود را از "ساما" اعلام نمود. بعداً بابه میان

آمدن اختلافات روی موضع اینئولوژیک - سیاسی و اختلاف بررسی موجودیت عناصری از عاملین تسلیم طلبی ملی و طبقاتی "ساما" انشعابی در "ساما" - جناح انقلابی" بوجود آمد. افرادی که با موجودیت این افراد در این جناح مخالف بودند تحت نام " مبارین راه آزادی مردم افغانستان" اعلام موجودیت کردند. خط اینئولوژیک - سیاسی این گروه (مل-۱) اعلام گردید و بر مبنای همین خط مبارزه اش را در جنبش انقلابی پرولتری به پیش برده است.

- جناح متحد رهبری "ساما": در اوائل سال ۱۳۶۸ به اتفاق گروه‌ها و افراد دیگری پلاتفورم "جبهه ملی رهائیخش" را منتشر کرد. در این اعلامیه از تشکیل "جمهوری دموکراتیک" صحبت شده بود. بعد از ترویج حاجی قیوم "رهبر" در سال ۱۹۹۰ غند سنگین با شورای نظارت تحت رهبری احمدشاه مسعود در همکاری نزدیک قرار گرفت. همچنین غند سنگین زمینه‌ای شد که بقایای "ساما" با "شورای نظارت و" جنبش ملی - اسلامی" تحت رهبری رشید دوستم در همکاری قرار بگیرند و از این طریق با دولت اسلامی گروه‌های جهادی. به همین رابطه گروهی از "ساما" جهت ملاقات و مذاکره با رهبری "جبهه ملی - اسلامی" به سمت شمال کشور سفر می‌کردند که در سانحه هوایی در تنگی تاشقرغان در سال ۱۳۷۲ دونفر از رهبران "ساما" از جمله "سخی" و "نیزک" و (۲۹) نفر از رفقاء شان کشته شدند. البته همه بخش‌های جنبش انقلابی پرولتری و جنبش چپ کشور در باره چگونگی حادثه انفجار طیاره حامل این گروه از "ساما" نیها مطلع اند و در اینجا لزومی به توضیح بیشتر آن دیده نمی‌شود.

چنانکه قبلاً هم تذکر داده شد پروتوكول آتش بس و همکاری میان "ساما" و دولت مزدور خلقی پرچمیها و سوسيال امپرياليستهای روسی در ماه جدی سال ۱۳۶۰ به

امضاء رسید و کنفرانس سرتاسری "ساما" در ماه جدی سال 1362 دایرگردید تا درباره مسئله تسلیمی "ساما" به دولت مزدور تحقیق و بررسی صورت گیرد.

سند تسلیم طلبی سازمان آزادیبخش مردم افغانستان (ساما):

(کمیسون تحقیق و بررسی تسلیم طلبی ساما)

در اینجا درباره مواردی از این اوراق "تحقیق و بررسی مسئله تسلیم طلبی ساما" بگونه اختصار توضیحاتی ارایه می نمایم. وطبق تذکر "ضیاء" مسئول "کمیسون تحقیق و بررسی تسلیم طلبی ساما" که می گوید: "یادداشت‌های از سه جلسه کمیسون تحقیق و بررسی تسلیم طلبی ساما ویک نوشته‌ای کوتاه دستخطی مربوط به تحقیقات این کمیسون از سردار از جمله آن استنادی است که از دستبرد گماشته‌ای خاص رهبر "ساما" در امان مانده است و با مطالعه این اوراق میتوان به عمق فاجعه پی برد". اوراق اصلی سند تسلیمی "ساما" به دولت مزدور ضمیمه این نوشته جنساً به نشر سپرده شده است تا خوانندگان به تمام جزئیات این مسئله آگاهی حاصل نمایند.

در صفحه دوم این اوراق چنین می خوانیم: "... واقعیت اینست که مسئول کوه‌های من و با اضافه رهبری مرکزی ساما از تحلیل اوضاع و هدایت جنبش ناتوان آمدند جنبش عملاً به بن بست، بعداً به شکست پی درپی، تلفات سنگین و خسارات فوق العاده مواجه گشت. رفقا برای خروج از این وضع با تشخیص‌های جدگانه به راه های جدگانه رفتند. عده به نیت و چاره جویی و خروج دست‌جمعی به راه ارتباط تاکتیکی واستفاده از امکانات دولت را بکارگیری نمودند".

توضیح: آنچه که از چند سطح فوق بر می آید مسائل مختلفی اند که باید مورد بحث قرار گیرند. اولاً: اینکه بیشترین نیروهای نظامی "ساما" در ولایات کابل، پروان و کاپیسا و کوه صافی فعالیت داشتند و مجید "شهید" هم در این مناطق تاحدی

از محبویت برخوردار بود. ثانیاً: مسئله شکستهای نظامی پیاپی و تلفات سنگین بر نیروهای نظامی "ساما" توسط نیروهای نظامی گروه‌های ارتقای اسلامی عمدتاً حزب اسلامی گلب الدین، مطرح بوده است. ثالثاً: مسئله "سنجدش تدابیر" به منظور یافتن راه حل و نجات از این وضعیت بحرانی مطرح بوده که طبق گفته فوق، مسئول کوه دامن و رهبری "ساما" هم از تحلیل اوضاع و برآمدن از این بن بست ناتوان مانده بودند. رابعاً: گفته شده که در چاره جوئی درجهت خروج از این وضعیت، عده ای موضوع "ارتباط تاکتیکی" با دولت مزدور واستفاده از امکانات آنرا مطرح کرده اند. کنه مطلب هم همین است که "ساما" منحیت یک نیروی مدعی "مبازره انقلابی" که در گیر مبارزه مسلحانه باشمنان عده خلق (در آن زمان دولت مزدور خلقی پرچمیها و سوسیال امپریالیستهای روسی) و در عین حال مورد حملات نظامی نیروهای ارتقای اسلامی نمایندگان طبقات ارتقای فئodal و کمپرادور نوکران امپریالیستهای غربی (که در آن مقطع زمانی از دشمنان طبقاتی غیر عده خلق محسوب می شدند) قرار گرفته و رهبری "ساما" مدعی است که باید خودرا از این تنگنا "نجات" می داد. در آن زمان و شرایط همه نیروهای چپ نسبت به جنبش دموکراتیک نوین مورد حملات و ضربات وحشیانه ای دوسته بندی ارتقای و امپریالیستی از دشمنان طبقاتی و ملی خلق قرار داشتند. در آن زمان و شرایط کشور نزد همه بخش‌های جنبش چپ کشور که در گیر مبارزه مسلحانه علیه دولت مزدور خلقی پرچمیها و ارتض سوسیال امپریالیسم روسی بودند؛ این سوال مطرح بود که آیا ممکن است در عین زمان با دو شمن طبقاتی و ملی نیرومند جنگید؟ که به لحاظ نظری و عملی ممکن نبود. لیکن طوری که ظاهرآ از گفته فوق استنبط می شود که رهبری "ساما" راه تسلیمی به دولت مزدور ابرگزیده و آنرا اقدامی "تاکتیکی" پنداشت که از "دشمنان عده خلق" امکانات تسلیحاتی بدست

آورد و "دشمنان غیر عمد" را از سرراحت در منطقه برداشته و موضع خود را به لحاظ نظامی و سیاسی در مناطق قبلی تحت کنترول اش تحکیم کند. در حالیکه این اقدام مسئله کوچک و تاکتیکی نبود و بدون هیچ گونه توجیه، تسلیم طلبی ملی و طبقاتی بود که "ساما" مرتكب خیانت ملی شده و ضربه ای سختی بر جنیش چپ کشوروارد کرد. در این باره استدلال رهبری "ساما" در هیچ سطحی قابل توجیه نبوده و نیست. در چنین شرایطی حفظ مواضع نظامی به هر قیمتی و آنهم به بهائی تسلیمی به دشمنان عمدۀ خلق هیچ دلیل و توجیه اصولی ندارد. اگریک نیروی سیاسی مترقبی که مدعی مبارزه برای پیروزی انقلاب - ملی دموکراتیک است و در چنین شرایطی قرار گیرد و یا به آن تحمیل شود؛ عقب نشینی تاکتیکی بهترین چاره و راه ممکن برای نجات از زیر ضربات دشمنان و تدارک برای حملات بعدی بر آنها می باشد. اما در مورد "ساما" ملاحظه می شود که رهبری و کدرهای سیاسی و نظامی "ساما" مسئله را بر مبنای همان دیدگاه های غیر پرولتری و تسلیم طلبانه مورد تحلیل و ارزیابی قرارداده و رفتن به منجلاب تسلیم طلبی را "تاکتیک" توجیه کرده اند. زمانی "ساما" بعد از اعدام مجید توسط دولت مزدور و جنایتکار، مشی برنامه ملی دموکراتیک را کنار گذاشت و فعالیتهاش را براساس مشی "اعلام مواضع" و "جبهه متحد ملی" عیار کرد، یقیناً که سرنوشت محظوظ آن سقوط در گودال انحراف اپورتونیستی و رویزیونیستی بود که در پر تگاه تسلیم طلبی طبقاتی و ملی هم افتاد. مجید در زیر شکنجه های وحشیانه دولت مزدور و سوسیال امپریالیستهای اشغالگر قرار گرفت؛ ولی روی همان شعار "یا مرگ یا آزادی" استوار ماند و جان باخت ولی تسلیم دشمنان طبقاتی و ملی خلق و میهن نه شد.

در صفحه (4) می خوانیم: "... استقلال تشکیلاتی خود را چه سیاسی چه نظامی کما فی الساق حفظ کردیم سلاح ها و مهمات و پول داده شده را با اختیارات و صوابدید

کامل خود مصرف نموده و ازبکه برداری دولت در این زمینه جلوگیری نمودیم....".

توضیح: ادعای اینکه "استقلال تشکیلاتی و سیاسی و نظامی خود را منند سابق حفظ کردیم" یک حرف پوچ و بی معنا است. زیرا یک سازمان سیاسی و نیروی عمد ای نظامی در جنبش چپ کشور و مدعی پیش بر د" جنگ آزادی بخش ملی" زمانی تسلیم دولت جنایتکار و خاین و ضد مردمی خلقی پرچمی ها و ابرقدرت سوسیال امپریالیستی غارتگر و خونخوار (که کشور را به اشغال نظامی درآورده و خلق را به بردگی کشیده و وحشیانه به کشتار خلق مصروف است) شود؛ چگونه ممکن است که تحت سلطه مستقیم چنین قدرت اهریمنی از استقلال تشکیلاتی و سیاسی و نظامی برخوردار بوده باشد؟! این مضمون است که یک نیروی کوچک تسلیم شده به یک دولت مزدور و ابرقدرت امپریالیستی و دشمنی هولناک و تبهکار که شدیداً تحت کنترول دوستگاه جهنمی اطلاعاتی و جاسوسی آن (خاد و ک.ب.گ.ب) قرار گیرد، ادعا نماید که مستقل عمل می کند! به این استدلال واهی که سلاح و مهمات و پول داده شده از طرف دشمن را به "صوابدید" خود بکار می برد است. در اینجا باز هم با همان دید کاملاً انحرافی و غیر پرولتری به مسئله برخورد شده است. از این گفته چنین بر می آید که گویا "ساما" این سلاح و مهمات و پول رانه از دشمنان عده خلق و میهن که بفرض از یک نیروی ای دولت "دوست" دریافت کرده باشد!

در همین صفحه چهارم آمده است: " در قسمت توصیه های رفیق محترم حاجی صاحب (منظور گزارش دهنده حاجی قیوم "رهبر" رهبر ساما است- توضیح از من است) که در نوار ثبت شده فرستاده بودند. عرض می شود که توصیه اصولی خالصانه حاجی صاحب در تقویت اراده اثربویی کرد. اما متأسفانه که این توصیه ها قبلاً به برقراری رابطه گیری با دولت نقض شده بود. اکنون کشتنی به اعماق

منجلاب رسیده بود و با توفان ها و بحرانات دست و پنجه می داد، بازگشت و عقب گرد از تو ان گردانندگان بیرون بود،....".

توضیح: در اینجا درباره ماهیت توصیه های "اصولی و خالصانه" حاجی صاحب (قیوم "رهبر") چیزی گفته نشده است. اما بنا به گفته هیئت مسئول رابطه گیری، توصیه های حاجی صاحب" در تقویت اراده هیئت اثربوی داشته است". از این گفته پیداست که رهبر "ساما" در پرسوه تسلیم طلبی به دولت همواره رهنمود و توصیه های به مجریان پژوهه تسلیمی "ساما" به دولت مزدور صادرمی کرده است.

در صفحه (5): (متن سخنان "سردار" در جلسه کمیسون تحقیق و بررسی تسلیم طلبی- 10-30-1364): " در اشتباهات همگی سهیم اند کادرها، اعضای عادی سازمان و روابط توده ای؛ مسئله صرفاً بر سرکمیت اشتباهات است... کمیته مرکزی به تنها مسئول نیست و افراد رابطه گیرنده نیز به تنها مسئول نیستند..... مرکزیت به حد خود اشتباه کرده و افراد دیگر هم به اندازه خود اشتباه کرده اند... کسانیکه اعتراض داشته اند حتی چند ماه قبل از جریان ارتباط گیری فیصله کرده بودندکه خصوصی بادولت رابطه بگیرند(یاسین، پویان، موسی...). اگر پیکار ارتباط گرفته زمینه هایش نزد دیگران نیز بوده. کسانیکه مانند حتی از رابطه گیری با دولت استقبال کردند، چنانکه موقع بمب باران اخوانی ها توسط دولت اکثریت خوشحالی داشتند..... همگی سهیم اند و بار اندازی درست نیست. باید همگی به اشتباهات خود اعتراف کنند و اشتباهات سخی و پیکار بیشتر است تفاوت فقط تفاوت کمی است..... جلسه کمیته مرکزی دوام رابطه گیری را تاکتیکی قید کرد و صرفاً برای شش ماه و برای خروج بوده است".

توضیح: به متن پراکراف فوق دقت نمائید! اینکه قرارادعای مرکزیت "ساما" مسئله تسلیم طلبی با دولت مزدوروسوسیال امپریالیسم روسی فقط کارچند نفر معذوب نفوذی دولت در "ساما" بوده است را به پوچی مبدل می‌سازد. و در همین چند ورق معذوب "کمیسون تحقیق و بررسی مسئله تسلیم طلبی در ساما" چند بار روی این موضوع مکث شده است و معلوم می‌شود که مسئله غیر از آن چیزی است که اعضای مرکزی "ساما" مدعی آن بوده و هستند. موضوع دیگر در این پراکراف "مسئله بمب باران مواضع اخوانی‌ها توسط دولت مزدور روسها بوده است که اکثریت سامانی‌ها خوشحالی می‌کردند". همین موضوع در نفس خود چه معنای دارد! نیروهای نظامی "اخوانی"‌ها باستثنای قوماندانها و امیران و لایتی و ولسوالی و سردارسته‌های چریکی که عناصر لومپن بودند و چندین نفر لومپن هم قماش هم با خود داشتند؛ باقی تعداد زیادی از همین توده‌های خلق عمداً دهقانان فقیر هم شامل همین دسته‌ها و گروه‌های چریکی بودند که بعد از خیزش‌های خودجوش آنها در اوخر سال ۱۳۵۷، تحت رهبری همین تنظیمهای ارجاعی اسلامی "اخوانی" و "میانه رو" قرارگرفته بودند. البته دسته‌های هم در چوکات همین تنظیم‌های مختلف جهادی بودند که اکثریت اعضای آنها متشکل از عناصر لومپن و اواباش و رهزن بودند که بعدها بیشتر این گروه‌ها توسط دولت مزدور تطمیع و خربده شدند و منحیث ملیشه‌های مزدور علیه خلق و میهن جنایت و خیانت می‌کردند. از جهت دیگر در این جریان قریه‌ها، مزارع و باغها در این مناطق بمب باران شده اند؛ باز هم زن و کودک و پیر و جوان توده‌های خلق رحمتکش و بیگناه بوده اند که کشته می‌شند. و خوشحالی اکثریت "ساما" ظیها از این جنایت و قتل عام توده‌های مردم و ویرانی و بر بادی زندگی و نابودی دارندار آنها توسط دشمنان خلق و میهن چه مفهومی داشته است و "ساما" در چه موقعیتی قرارگرفته بوده و آنرا چه می‌توان نام

نهاد؟ آیا این به معنای تائید جنایات دولت مزدوروسوسیال امپریالیستهای اشغالگررسی نبوده است؟ اگرچنین نیست پس چیست؟! اینکه در همینجا گفته می‌شود که در مسئله تسليمی به دولت در سطوح مختلف سازمان فقط تفاوت بر سر کمیت مسئولیت است نه در کیفیت آن؛ مسئله مشخص است. زیرا برخی از صفووف "ساما" در ابتدا در جریان قرار نگرفته بودند و در موارد مختلف به جریان عمل انجام شده قرار گرفته اند که به گفته ای تعدادی از آنها بیرون شدن از آن منجلاب برای شان کارآسانی هم نبود! موضوع دیگر: باز هم در همین پراگراف تکرار می‌شود که جلسه کمیته مرکزی "دوم رابطه گیری با دولت را تاکتیکی قید کرده و صرفاً برای شش ماه"! که بوضوح نقش مستقیم رهبری "ساما" را در مسئله تسليمی با دولت مزدور عیان می‌سازد و مسئله ای مدت زمان این تسليمی؛ شش ماه، یک سال و یا بیشتر در ماهیت قضیه تغییری وارد نمی‌کند.

در صفحه ششم می‌خوانیم: "... در مردم ریشه‌های ایدئولوژیک قضیه باید گفت که مسئله از تضاد اصلی ناشی می‌شود که تضادین خرده بورژواهای "ساما" با ایدئولوژی طبقه کارگر است. ساخت طبقاتی سازمان از لحاظ منشأ کلا خرده بورژواشی بود و اگر افرادی تجدید تربیت کارگری شده باشند جزئی است و هنوز جهت عمدی را اختیار نکرده است. ایدئولوژی انفرادی و منش فردی با ایدئولوژی ادعائی در تضاد است. از همین لحاظ است که تحال نقش پیش آهنگ دموکراسی نوین و پیش آهنگ طبقه کارگر استقیماً و عیناً نتوانسته ایم بر عهد بگیریم و با طبقه کارگر هیچگونه رابطه ای موجود نیست. این تضاد اصلی و ریشه ای است. انحرافات خرده بورژواشی کاملاً بدیهی است. جهت عمدی را ایدئولوژی خرده بورژواشی می‌ساخته است".

توضیح: در ابسطه به پراگراف فوق؛ از همان آوان تشکیل سازمانهای مختلف چپ منسوب به جریان دموکراتیک نوین خطوط انحرافی اپورتونیستی و رویزیونیستی وایده‌ها و تفکرات انحرافی خرد بورژوازی به درجات مختلف وجود داشتند که توسط عناصر و مخالفان مختلفی در این تشکلات حمل می‌شدند. اینکه اکثریت روشنفکران تشکیل دهنده این سازمان ها تعاقبات قشری و طبقاتی خرد بورژوازی داشتند، هم معلوم بود. مسئله اساسی اینجاست که همین روشنفکران با تعاقبات طبقاتی و قشری خرد بورژوازی اکثراً مدعی باور به اندیشه‌های انقلابی پرولتری (م-ل-) بودند. همین افراد ادعا می‌کردند که تاحد زیادی از ایده‌ها و افکار و خصایل طبقاتی شان بریده اند و یا در پرسه مبارزه انقلابی هرچه بیشتر از آنها گسترش خواهد کرد. اما برخلاف پرایتیک مبارزاتی نشان داد که برخی از این روشنفکران بر مبنای ایده‌های افکار طبقاتی و قشری شان عمل می‌کردند و گاهی هم روحیه "انقلابیگری" خرد بورژوازی آنها مبارزه بود. همه اعضا این تشکلات در لفظ ادعا می‌کردند که مبارزه طبقاتی و ملی را در پرتوانیشه‌های انقلابی پرولتری (م-ل-) به پیش می‌برند و اهداف، برنامه، استراتژی و تاکتیکهای مبارزاتی شان هم برهمین مبنای استوار شده است. ولی پرسه عمل، کارزار مبارزه طبقاتی و ملی نشان داد که اکثریت این تشکلات به کجا راه رفته و دچار انواع انحرافات اپورتونیستی و رویزیونیستی و تسليم طبقاتی و ملی شدند. "ساما" زمانی به اساس "اعلام مواضع" و مشی جمهوری اسلامی منحیت "برنامه بیرونی" سازمان، استراتژی و تاکتیکهای مبارزاتی اش را طرح و به پیش می‌برد؛ یقیناً که در چنین وضعیت خطرناکی قرار می‌گرفت، که قرار گرفت. سازمانهای مانند "ساما" و رهانی و دیگران که در لفظ سخن از (م-ل-) می‌زند و در برنامه‌های شان نیاز از پیروزی انقلاب ملی- دموکراتیک صحبت شده بود؛ ولی در عمل اکثراً

روی همان موضع ادعائی شان هم پاگذشتند و در لجنزار اپورتونیسم و رویزیونیسم قرار گرفته و در پرتوگاه تسلیم طباقی و ملی سقوط کردند. ولی رهبری همین تشکلات طی سه- چهاردهه اخیر با هزارویک دلیل احرافات شان را توجیه کرده و آنها را "اشتباهات تاکتیکی" نام گذاشته و مدعی "انتقاد پذیری" بوده اند. و یا مانند اعضا (ساما- ادامه دهنگان) حتی مسئله تسلیمی بخش (هرات) را جمله "ابتکارات" رهبری حوزه غرب "ساما" توصیف می کنند. به صورت برای نجات توده های خلق از استثمار و ستم ارتاجع فؤadal کمپارادوری و سلطه غیر مستقیم و یا مستقیم امپریالیسم و کسب قدرت سیاسی توسط خلق فقط یک راه وجود دارد، راه انقلاب پرولتری. و آنهم که مبارزات توده های خلق توسط یک حزب انقلابی پرولتری (مارکسیستی- لینینیستی- مائوئیستی) رهبری شود. هیچ راه بین البینی دیگری وجود ندارد. و در لفظ از "م-ل-ا" و پیروزی انقلابی ملی- دموکراتیک حرف زدن و در عمل انهماک به "کودتا- قیام" و یا بلند کردن شعار "اسلام مبارز- رادیکال" و جمهوری اسلامی نتیجه ای جزر قرار گرفتن در باتلاق اپورتونیسم و تسلیم طباقی و ملی نداشته و ندارد، چنانکه "ساما" و "رهائی" و برخی دیگران از سازمانها و گروه های چپ منسوب به جریان دموکراتیک نوین در آن قرار گرفتند.

در صفحه هفتم می خوانیم: "ادامه سخنان "سردار": در قسمت مشی مستقل ملی من حرف می زدم که اگر مشی مستقل ملی نی پس چه؟ مشی دیگرمشی وابستگی و انتقاد ملی است..... دستور حاجی صاحب از لحاظ موقعیت و از لحاظ امکانات درست نبود. یک جریان اجتماعی به اراده افراد تعلق ندارد. دوران دوران رونق کار ارتباط کیری بود. پول، تجهیزات و سلاح، دولت می داد. لچکان و بابه قششار به تنهایی مانده بود و توانستیم طی مدت ارتباط با دولت تاکلکان برسیم. مشوانی، صوفیا، لچکان، زمین او غور پس گرفته شد. این دوران ثمربخش کار بود.

رفقا نمی برآمدند و توده ها هم قناعت نداشتند... من گفتم که آمدن شوروی تجاوز است و استعمار است که دیده می شود و لمس میگردد. در این مورد خود را قناعت داده نمی توانیم.... گفتم که تا زانو در بین کثافت پیش می رویم ولی برای فعلاً چاره دیگر نداریم. با حرف حاجی صاحب موافق نبودم. در آن زمان جزپنج نفر دیگران نمی برآمدند... در اخیر این جلسه چیزی نوشتم "چنانچه اگر فتن به اردوگاه سوسیالیسم وبا رفت به طرف امپریالیسم مطرح باشد و باید یکی انتخاب شود مابطرف سوسیالیسم می رویم. ما بر موضع انقلابی خود حمافی سابق پابرجا هستیم".

توضیح: در پراگراف فوق باز هم این گونه استدلالها در توجیه تسلیم طلبی و رابطه گیری با دولت مزدور عمق انحرافات ایدئولوژیک- سیاسی "ساما" را عیان می سازد. چنانچه بدست آوردن پول، تجهیزات و سلاح مهمترین مسئله در این "معامله" مطرح می شود که باصطلاح خود آنها بتوانند توسط آن موضع نظامی شان را در چند منطقه که قبلاً از دست داده بودند از نیروهای احزاب اسلامی دوباره واپس بگیرند و به "بقاء" شان ادامه بدهند! در این جریان اذعان باینکه "تازانو در بین کثافت پیش می رویم" یک واقعیت بوده است. ولی اینکه می گویند چاره نداشتم "عذر بدر از گناه" یک ترفند اپورتونیستی و یک نیرنگ عوام فربیانه است. این استدلال از اعضای یک حزب سیاسی که مدعی پیشبردگی آزادیبخش ملی است و از "اعتقاد" به (م-ل-ا) هم دم میزند؛ به هیچ صورت توجیه پذیر نیست. زیرا تسلیمی به دشمنان عده خلق (رژیم مزدور که صدها هزار تن از توده های خلق را بقتل رسانده و هزاران تن را در زندانها ها شکنجه کرده است و ابرقدرت سوسیال امپریالیسم روسی که کشور را به اشغال نظامی در آورده و تسلط استعماری اشرا بر کشور تحکیم کرده و خلق را به بر دگی کشیده است و وحشیانه مشغول کشتار خلق

وویرانی کشور بوده اند) را با این شیوه ها نمی شود توجیه کرد و یا با ازایه دلایل واهی "مجبوریت" را دلیل رفتن به لجزارتسلیم طلبی توجیه کرده و باصطلاح رفع مسئولیت نمایند. در آن شرایط حتی توده های عامی مردم همکاری با دولت مزدور و اشغالگران روسی را ننگ و خیانت به مردم و وطن می دانستند. ولی "روشنفکر" مدعی "مبارزه انقلابی" می خواهد بالاتکاء به ماتریالیسم مکانیکی واستدلالهای واهی وسفسطه گوئی این خیانت ملی رابنام "تاکتیک" جاگزند. در حالیکه همین چند ورق "کمیسون تحقیق و بررسی..." نشان می دهد که این تصمیم طی جلسه های کمیته مرکزی اتخاذ شده است. چگونه ممکن است که این انحراف اپورتونیستی و تسلیم طلبانه را "اشتباه تاکتیکی" نام گذاشت؟ این تسلیمی و همکاری با دشمنان عده خلق بطور آنی در ذهن چند فرد "ساما" ؎ی هم تولید نشده بلکه زمینه های فکری، انحراف ایدئولوژیک- سیاسی قبلی داشته است. این موضوع ابعاد مختلفی دارد: "ساما" با این اقدام در حقیقت به ایدئولوژی و سیاست ادعائی قبلی اش تجدید نظر کرده و دچاریک انحراف اپورتونیستی راست یا رویزیونیسم شده و بر چنین مبنای به پای امضای پروتوكول تسلیمی با دشمنان عده خلق رفته است، بعارت دیگریک عمل ضدملی و ضدانقلابی انجام داده است. "ساما" ای دوران مجید براساس خط برناموی اش یک سازمان ملی - دموکراتیک انقلابی محسوب می شد البته با داشتن انحرافات طرح "کودتا- قیام" و پذیرش استراتژی جمهوری اسلامی در برنامه "جبهه متحد ملی" از آن موضع عدول کرد. ولی بعد از شهادت مجید با انتخاب مشی "اعلام مواضع" و برنامه اسلامی و رفتن بپای امضای پروتوكول تسلیمی به دولت مزدور و اشغالگران روسی؛ در حقیقت به اشغال نظامی و تسلط استعماری سوییال امپریالیستهای روسی و حاکمیت رژیم باندهای خلقی پرچمی صلح گذاشت. "ساما" وقتی تسلیم دشمن شد در واقع

دیگر سماً از همه برنامه های سیاسی و نظمی اش که قبلاً مدعی آن بوده است دربرابر دشمن صرف نظر کرد و همه سامانیها نمیرتفنگهای خود را نزد دولت مزدور به ثبت رساندند. بفرض چنین نبوده که "ساما" منحیث یک نیروی سیاسی نظامی از موضع قدرت با حفظ استقلال ایدئولوژیک- سیاسی و تشکیلاتی اش بدون اینکه مرتكب جزئی ترین خیانتی به خلق و میهن شده باشد، دریک "جبهه" با دشمن بطور "تاتکیکی" برای مدتی آتش بس را پذیرفته است، تا تجدید قوا کرده و بتواند دست آوردهای مبارزاتی مهمتری علیه همین دشمن و دشمنان دیگر را شته باشد. زمانی "ساما" تسلیم دولت مزدور و سوسيال امپرياليستهای روسی شده شفاهاً وکتبی دریک قرارداد خط (پروتوكول تسلیمی) از استراتژی و برنامه های قبلی اش صرف نظر کرده و به دشمن سند کتبی داده است که در خدمت اهداف آن قرار می گیرد، که قرار گرفت. جنگ "ساما" با حزب اسلامی در کابل و پروان و با جمعیت اسلامی در هرات و تشکیل پسته های ملیشه ای در امتداد راه ها بر همین مبنای صورت گرفته است. و در حقیقت "ساما" در خدمت برنامه ها و اهداف دشمنان طبقاتی و ملی خلق قرار گرفت و بر ضد خلق و میهن عمل کرد. اینکه این مدت تسلیمی را مرکزیت شش ماه تعیین کرده است و یکسال ویا چند سال با دشمن بوده است در ماهیت قضیه تغییری وارد نمی کند. و اینکه برخی از "ساما" نئیها بگویند که با دولت مزدور روسها" تاتکیک زده ایم"؛ زمانی مناطق خود را زیروهای "اخوان" (دشمن غیر عمد) و اپس گرفتیم؛ دوباره موقعیت تسلیمی خود را با دولت برهم زدیم (یا باصطلاح خود آنها از دولت بیرون شدیم) و علیه همان دشمن عمد به مبارزه مسلحانه ادامه دادیم! که هرگز چنین واقع نه شد. زیرا بعد از طی پروسه تسلیمی "ساما" که از یک و نیم تا چهار سال ادامه یافت؛ دیگر "ساما" رو به احاطه و اضمحلال و فروپاشی رفت و درنهایت هم بخش عمد نیروهای نظامی "ساما"

در غند سنگین و در خدمت دشمن باقی ماندند. بعد از سال 1364 که مرکزیت دستور خروج آنها از دولت صادر کرد، فیصلی محدود آنها از دولت برآمدند و باقی بخش اعظم آنها (حدوده قصد تن) در غند سنگین با دولت وروسها ادامه دادند. و گفته می شود که قیوم "رہبر" با اعلام قطع رابطه با غند سنگین بعد از سال (1364) مخالفت کرده است. و در عمل ثابت شد که این "تاکتیک" نه اینکه برای "ساما" کارساز نیفتاد وطبق ادعای واهمی آنها درجهت "دموکراتیزه کردن" جبهات جنگ تحت رهبری اش مؤثراً نبود که داغ ننگ تسلیمی به دشمنان خلق و میهن برایش باقی ماند و همچنین منجر به بحران عمیق ایدئولوژیک- سیاسی و فروپاشی تشکیلاتی "ساما" نیز گردید. و "ساما" اعتبار خود را در بین جنبش انقلابی پرولتری و جنبش چپ و تمام نیروهای مترقبی و آزادی خواه و بخشی از زیادی از توده های مردم در مناطق مختلف کشور که از موضوع تسلیمی آن به دولت مزدور اطلاع یافته بودند، از دست داد. اگر "ساما" در این مورد بگوید که ما در ظاهر موارد مندرج در پرتوکول دشمن را قبول کردیم ولی در "ذهن" خود به ایدئولوژی و راه خود باورمند و استوار بوده ایم؛ این دیگر قهقهه ایده آلیسم و تفکر و توهمندی مذهبی است. مورد دیگر در این پرآگراف همین دو سطر اخیر سخنان "سردار" است که صحبت از رفتن بطرف سوسیالیسم داشته با ادعای اینکه "ما بر موضع انقلابی خود کmafی سابق پا بر جا هستیم". که بوضوح سقوط در منجلاب روی زیونیسم را نشان می دهد.

در صفحه هشتم می خوانیم: "... از موضع انقلابی دفاع می کردم ... در جریان ارتباط گیری ابتدا پیکار با بهاء ونجیب دیده بود { "بهاء": جنرال کریم بهاء از اهالی کوه دامن رئیس قسم(5) خاد؛ نجیب" (نجیب رئیس خاد و بعداً رئیس دولت مزدور) بعداً من و پیکار با نجیب دیدم. بعد از امضای پرتوکول با پیکار یکجا همراه یعقوبی دیدم { "یعقوبی" معاون ریاست عمومی خاد}. یکبار من، سخی و انجینر با

نجیب دیدیم. بعداً اینها بدون اینکه من خبر باشم با آنها می دیدند.} یعنی با جنرال بهاء، نجیب و یعقوبی.}

توضیح: خوانندگان توجه نمایند که این آقا چه می گوید: "از مواضع انقلابی دفاع می کردم"؛ ازکدام "مواضع انقلابی و چه نوع انقلابی؟!" ولی یک سطر بعد می نویسد که با رئیس قسم (5) خاد دولت مزدور، با نجیب جlad رئیس خاد دولت مزدوروبا یعقوبی معاون ریاست خاد دیدن کرده است. برحالیکه منظور این دیدنها و ملاقاتها با جلادان خاد دولت مزدور همان مذکوره و مباحثه درباره امضای پروتوكول ننگین تسلیمی "ساما" به دولت مزدور بوده است. آیا این موقعیت خفتبار دیگر جای برای چنین ادعاهای بلندوبالا باقی می ماند؟! که هرگز نه! این گفته ها تازگی ندارند، همه اپور تونیستها و رویزیونیستها و تسلیم طلبان بدون هیچ گونه شرمی و با کمال پر رؤی از بین لجنزار اپور تونیسم و رویزیونیسم و تسلیم طلبی مدعی مبارزه "انقلابی" هستند. البته ماهیت "انقلاب" مورد نظر آنها هم مشخص است. اینها منتقدین خود را با انواع اتهامات و دشمنان و ناسراگوئی و فحاشی مورد حمله قرار می دهند.

صفحه (9): متن سخنان "سردار" در جلسه کمیسون تحقیق و بررسی تسلیم طلبی (11 - 3 - 1364): "مسوده پروتوكول از طرف پیکارآورده شد که حاوی نظرات دولت بود. در جلسه مرکزیت در متن مسوده اصلاحات آمد و مواردی حذف شد و به تصویب رسید که در همین چوکات باید با دولت پروتوكول امضاء شود. چند روز بعد شاکر خصوصاً از پیکارشکایت داشت. وی گفت که اگر شما نمی توانید کاری کنید ما مستقیم مداخله می نماییم....".

توضیح: این مورد اسناد کمیسون تحقیق و بررسی تسلیم طلبی "ساما" مانند چندین مورد دیگر در این اوراق ثابت می سازد که مسئله طرح تسلیمی به دولت مزدور،

فیصله و تصویب مرکزیت "ساما" بوده و خلاف ادعای عده ای از "سامانی" ها که این تسلیم طلبی به دولت مزدوررا کار عده ای از عمال نفوذی دولت و یا چند تن از قوماندانها ای "ساما" جامی زنند، ثابت می سازد.

در همین صفحه(9) آمده است :"... آنها می گفتند که پروتوكول امضاء کردن مواد زیادترش جنبه تطبیقی ندارد. ولی با آن هم بدون پروتوكول سلاح نمی دادند. قسمًا تجربه در مرور هرات هم وجود داشت) در هرات ابلاغیه داده شده بود) بعد از مشوره با سخنی به این نتیجه رسیدیم که باید پروتوكول امضای شود. بارها به گریه افتادم. با لآخره امضا کردم".

توضیح: متن فوق باز هم امضای پروتوكول تسلیمی با دولت مزدوررا نا ائد می کند. و همچنین این مطلب را نیز عیان می سازد که تسلیم طلبی تقریباً بخش اعظم "ساما" را در بر گرفته است. و برخلاف استدلالهای واهی چند تن از "ساما" ئیهای یاوه گوی و فحاش؛ تسلیمی به دولت مزدور تنها کار چند فردی مانند سردار، پیکار، شاکر، سخنی، صدیق، زکریا و نبوده است. بلکه این افراد همراه با کدرهای مرکزی "ساما" منجمله "سخنی" و "آذر" و دیگران در هیئت منتخب مرکزیت "ساما" شامل بوده اند تا پروتوكول تسلیمی را با دولت مزدور امضاء کنند و نقشه تسلیمی راعملی سازند. و نیز از این متن بر می آید که پروتوكول تسلیمی با دولت مزدور در هرات قبل از پروتوكول بخش مرکزیت امضا شده ، البته طوری که در این سند آمده است سند تسلیمی در هرات بشکل "ابلاغیه" بوده است. بعبارت دیگر مسئولین حوزه غرب (هرات) "ساما" در این "ابتکار" از مرکزیت پیشی گرفته بودند. چنانکه اسناد نشان می دهد؛ شاید عناصر نفوذی دولت در "ساما" به اجازه مرکزیت منحیث عامل ارتباط گیری اولیه و تنظیم کننده امور در مسئله تسلیمی "ساما" به دولت مزور نقش بیشتری ایفاء کرده اند؛اما ملاحظه می شود که

ایده و تفکر تسلیم طلبانه در مرکزیت "ساما" وجود داشته است که در نتیجه فیصله و تصمیم برای تسلیمی به دولت مزدور هم برهمنین مبنای صورت گرفته است.

در همین صفحه (9) چنین می خوانیم: "در پروتوكول یک ماهه به اضافه پیش بینی های دولت و به اضافه پروتوكول چوکات سازمان بنا به پیشنهاد من علاوه گردید" رابطه گیری ما با دولت بجز از رهبری حزب به جای دیگر و حتی به صفواف نباید انتشار یابد" ما در قسمت های دیگر گذشت کردیم وایشان در این مورد پروتوكول بعد از دست گیری آذر، رفقن شاکر و سحر امضاء شده (17 جدی 1360)." .

توضیح: این مطلب که هیئت نمایندگی "ساما" در امضا پروتوكول با دولت مزدور خواست که "این رابطه گیری به جاز رهبری بجای دیگر و حتی به صفواف حزب انتشار یابد" هردو طرف این را به نفع شان می دانستند؛ زیرا هر قدر مسئله تسلیمی "ساما" به دولت مزدور مخفی باقی می ماند؛ طرف دولت مزدور بیشتر می توانست از طریق شبکه "خاد" به درون تشکیلات بزرگ نسبتاً "ساما" نفوذ کرده و افراد بیشتری راشناسائی و شکار نماید. همچنین "ساما" با همان هویت سابق، یعنی "سازمان آزادی بخش مردم افغانستان" که تعدادی از کردهای رهبری آن خاصتاً مجید فقید توسط دولت مزدور و بداران روسی اش اعدام شده بودند؛ هر قدر می توانست این موضوع را از صفواف سازمان، هواداران و توده های خلق در جبهات جنگ مخفی نگهداشد، به نفعش بود؛ زیرا صفواف اغفال شده از یک طرف بنام "جنگ آزادی بخش ملی" به جبهات جنگ "ساما" علیه "اخوان" جلب شدن دو گوش است دم توپ گردیدند. و یا تعدادی مانند سید حسین موسوی در پسته های "دولتی" و "غمد سنگین" منحیث مسئولین سازماندهی وظیفه اجراء کرده و در تنظیم ارتباطات غند سنگین با شعبات "خاد" وظیفه اجراء میکردند و تعدادی هم از جمله میرویس "ودان" محمودی از شعبات خاد سربرا آورند. از جهت دیگر از این طریق ده ها تن اعضا

وصفوف "ساما" اغفال شده توسط رهبری، از طرف "خاد" دولت مزدورشناسائی شده و قربانی انحرافات مرکزیت "ساما" شده اند. چنانچه مسئولین حوزه غرب "ساما" در هرات روشنفکران مربوط به جریان دموکراتیک نوین و نسل جدیدی از جوانان تحصیل کرده آزادیخواه را که علاقه ای و افری به شرکت در جنگ میهند داشتند) و در آن زمان و شرایط شرکت در جنگ میهند نه تنها انعام و جیبه ملی که نوعی ابرازشجاعت و شهامت و خود گذرنی در راه میهن و مردم برای نسل جوان از روشنفکران آزادی خواه شمرده می شد) و با روشن بینی نمی خواستند در جبهات جنگ تحت رهبری نیروهای ارتقای اسلامی علیه دولت مزدوروارتش سوسیال امپریالیسم روسی به جنگند؛ و "جهه انجیزان" تحت رهبری "ساما" را که هویت "شعله ای" داشت مناسبتر یافته بودند. غافل از اینکه در تله که قرار می گیرند و در جنگ علیه نیروهای اخوان خاصتاً "جمعیت اسلامی" ربانی گوشت دم توپ می شوند. و آنانی هم که زنده مانند (قرار یکه خود می گویند)، ناگاهانه و ناخواسته به منجلاب تسلیمی به دشمن عده خلق کشیده شدند و ننگ تسلیمی به دشمنان خلق و میهن برای آنها باقی ماند. و این مسئله جنبه ای دیگری است از عمق فاجعه تسلیمی "ساما" به دولت مزدور.

در صفحه (10) می خوانیم: "13- موضع گیری علیه مجاهدین عملیات کنند. اکثر امجاهدین در منطقه ما می آمدند چنانکه سارنوال قره باخ چهل روز در منطقه ماند. سنگین و سخی گفته بودند که آنها را خلع سلاح می کنیم که من موافقت نکردم. در راه استالف، کوه صافی و فرزه ده ها بارگروپها انتقال داده شده و به گروپها مخصوصاً مرمى داده شده است. شاید مجموع مجاهدین قابل حمایت مادر حدود ده هزار نفر شود. در جریان ارتباط گیری در عمل از پروتوكول موضوعه مرکزیت یک گام هم پیش نرفتیم".

توضیح: در مطلب فوق به این موضوع باید توجه نمودکه: بعد از امضای پروتکول تسلیمی؛ اعضای "خاد" دولت مزدورکه در جبهات مختلف "ساما" در ارتباط بوده اند و زمانی گروه های مجاهدین که علیه دولت مزدور وارتش اشغالگران روسی می جنگیدند و با اطمینان اینکه جبهات "ساما" هنوز مانند سابق بر ضد ارتش دولت مزدور و اشغالگران روسی "جنگ آزادیبخش ملی" را به پیش می برنند، نزد آنها می آمدند؛ آیا توسط همین عمل "خاد" شناسائی نه شده اند؟ ممکن نیست که تعداد زیادی از آنها شناسائی نه شده و بعد دستگیری و به شکنجه گاه ها و قتل گاه های دولت مزدور فرستاده نه شده باشد. در حقیقت دولت مزدور و روسهای اشغالگران جبهات "ساما" در منطقه از جهت دیگر منحیث "دامی" علیه برخی از گروه های جهادی نیز استفاده می کردند. خاصتاً که مقداری از مردمی های ارتش اشغالگر توسط گروپهای "ساما" به آنها "هدیه" می شده است. به یقین که اگر این گروه های مجاهدین از مسئله تسلیمی "ساما" به دولت مزدور اطلاع می یافتدند؛ نه اینکه دیگر به نیروهای "ساما" کوچکترین اعتمادی نمی کردند که در صورت امکان و توان آنها را مورد حمله نیز قرار می دانند.

در صفحه (10) می خوانیم: "... افراد حزب اسلامی معاش می گرفتند. ما پول می گرفتیم. ولی اجرآلت آن دست خودما بود. ما به دولت اجازه ندادیم که بگویید پول را به فلان کس بدھید. در مورد سلاح هم اختیار دست خودما بود. اختیار پول دست خودما بود و افراد سیاسی و نظامی هم در بست از خود ما بود".

توضیح: در اینجا توجه کنید؛ روش فکری که در لفظ صحبت از "اعتقاد" به (م-ل-ا) دارد و همچنین مدعی است که مصروف "جنگ آزادیبخش ملی" است ولی خلاف آن به دشمنان طبقاتی و ملی خلق تسلیم شده و علیه خلق و میهن قرار گرفته است؛ ولی با توجیه بافی و شارل تان مابی می خواهد و انمود کند که گویا ماهیت و نحوه

تسلیمی آنها به دولت مزدوربا تسلیمی تنظیمهای ارتجاعی اسلامی متفاوت بوده است! با این استدلال کودکانه که "افراد حزب اسلامی معاش می گرفتند" ولی "ساما" پول می گرفته و نحوه مصرف پولها هم در اختیار خود آنها بوده و افراد سیاسی و نظامی هم از خود آنها بوده است! این چه استدلالی است؟ آیا در بین پولهایی که دولت مزدور و سوسیال امپریالیستهای روسی به حزب اسلامی می دادند و پولهایی که به "ساما" می دادند در ماهیت تفاوتی وجود داشته است؟ که هرگز نه! هر دونیر و به دشمنان خلق و میهن تسلیم شده و در خدمت آنها قرار گرفته بودند. منتها با این فرق که حزب اسلامی یک نیروی ارتجاعی ضد انقلابی و ضد خلق و نوکر امپریالیستهای غربی بود و "ساما" با سابقه یک سازمان ملی دموکرات "انقلابی" با انحراف اپرتو نیستی و تسلیم طلبانه راه انقلاب ملی - دموکراتیک را ترک کرده و بعد از قرار گرفتن در گودال "جمهوری اسلامی" در پرتگاه تسلیمی به دشمنان عده خلق و میهن قرار گرفته بود. اینکه رژیم مزدور و سوسیال امپریالیستهای روسی با خاطر ملحوظاتی بین این دو گروه تسلیم شده تفاوت قابل می شدن و نحوه برخور آنها هم متفاوت بوده است، بحث دیگری است. ولی مسئله ای تسلیمی این دو گروه با دولت و روسها به لحاظ ماهیت ایدئولوژیک- سیاسی وطبقاتی از هم فرقی نداشته است.

در صفحه (11) می خوانیم: "متن سخنان سردار، سخن و پیکار در جلسه کمیسون تحقیق و پرسی تسلیم طلبی ساما- 19- 1364:

سردار.... باید بگویم که پروتول را از روی اجبار امضا کرده ام. در آن موقع مرکزی نبود؛ در حالیکه مرکزیت دستور امضا پروتوكول را داده بود..... پیکار- مرکزیت دستور امضا پروتوكول را داده بود. آنرا گفت که پروتوكول آتش بس را امضا کن.".

توضیح: در همین اوراق "کمیسون تحقیق و بررسی مسئله تسلیمی ساما" چندین دفعه روی مسئله" فیصله و دستور مرکزیت مبنی بر امضا پروتوكول تسلیمی بادولت" تاکید شده است. باز هم این تاکید ادعاهای بی اساس کسانی را به پوچی مبدل می سازد که مدعی اند مسئله تسلیمی با دولت فقط کار چند نفر "نفوذی" دولت بوده و ربطی به مرکزیت "ساما" نداشته است! و برای مشوش کردن اذهان خوانندگان بی اطلاع از مسائل درون جنبش چپ کشوری سی و چهار سال اخیر حقایق را کتمان کرده و مستمسک به افسانه سازیهای کودکانه شده اند.

در صفحه(12) سردار می گوید: "ما برمواضع انقلابی خود کما فی الساق پابند خواهیم بود".

توضیح: کدام "مواضع انقلابی"؟! البته این سخن جدیدی نیست؛ همه اپورتونیستها و رویزیونیستها و تسلیم طلبان چنین مدعی شده اند و هیچگاهی نگفته اند که خلاف احکام و اصول مارکسیسم انقلابی عمل کرده اند؛ بلکه عکس آن سعی کرده اند تا انحرافات اپورتونیستی و رویزیونیستی و تسلیم طلبی خود را با شیوه ها و اشکال مختلف "توجیه" کرده و نام آنرا گذاشته اند، "تاکتیک"! و یا "تحلیل مشخص از اوضاع مشخص"! این گروه ها اگر "شرافت مندانه" برخور دکنند منتقدین خود را به "اپورتونیسم چپ" و "دگماتیسم" و از این قبیل خز عبات متهم می کنند و اگر اخلاق سیاسی و شرافت انسانی ای برای شان در کار نباشد با دشنام و ناسازگوئی و فحاشی متousel می شوند.

در صفحه(12): سردار می گوید: "پیکار و من همیشه از جاز زدن تاکتیکی سخی باوی جنجال داشتیم. وی این مسائل را در هتل کابل (محل مذاکره اعضای با صلاحیت ساما بادولت) و مکرر یان جاری می زد. سخی هتل کابل را به هر کس افشاری کرد".

توضیح: گفته فوق یک بار دیگر سخن یکی از اعضای هیئت نمایندگی مرکزیت

"ساما" در مذاکرات با دولت مزدور را برای امضای پروتوكول تسلیمی با دولت مزدور تائید می کند که می گفت: محل مذاکرات هتل کابل بوده است.

در صفحه(13) آمده است:^{سخی}- "من گفتم که سردار را مرکزیت دستور داده و وی خیانت نکرده است". نامه ای علیه سردار به سازمان نداده ایم".... لاله کو و آرام کستی از حاجی صاحب آوردن. در کست رهنمود داده شده بود. در خانه زکریا "من سردار و لاله کو" کست را شنیدیم. میباشد پیکار، زکریا، سردار و سخی نظریات خود را ارائه کنند و نظر توحیدی به مرکزیت فرستاده شود. اختلافات قبل از کست نیست".

توضیح: اظهاریه فوق برای چندین بار این مطلب را ثابت می سازد که رهبری "ساما" در مسئله تسلیمی به دولت مزدور مستقیماً دخیل بوده و همواره به هیئت امضا کننده پروتوكول تسلیمی و تطبیق آن رهنمود می داده و دستور العمل صادر می کرده است.

در صفحه(14)- اما نظر سردار: نظر زکریا درست است و گفته هایش را هم گفته. نتیجه اینکه چاره نیست و راهی نداریم. با اخوان(امریکا) و یادولت(روس). آمدن اخوان به مفهوم ضربت خوردن و افکار و اندیشه های ماست. خلاصه روس نسبت به اخوان و امریکا برتری دارد. باین صورت نظر زکریا مورد تأیید قرار گرفت.

توضیح: مطلب بالا یک بار دیگر به وضاحت نشان می دهد که "ساما" در اساس فاقد خط روشن انقلابی بوده و زمانی تحت فشار جناحی از نیروهای دشمن قرار گرفته است راه بیرون رفت را در تسلیمی با دشمنان عده خلق و میهن جستجویی کند که عملاً در پرتوگاه تسلیم طلبی طبقاتی و ملی سقوط نمود. در آن زمان دودسته بندی از دشمنان طبقاتی و ملی وجود داشتند یکی دولت مزدور و سوسیال امپریالیستهای روسی و دیگری نیروهای ارتجاعی "اخوان" نمایندگان طبقات ارتجاعی فئodal

وکمپرادر و نوکرامپریالیسم که هردوی آن از دشمنان قسم خورده خلق و تمام نیروهای انقلابی و مترقی در کشور بودند. اما ملاحظه می شود که "ساما" به لحاظ ایدئولوژیک- سیاسی آنقدر ظلمت انحراف اپورتونیسم راست و رویزیونیسم قرار داشته که یا باید به جناح دشمن اخوان(امریکا) تسلیم شود و یا به جناح دشمن عمدۀ دولت(روس)؛ که رهبری "ساما" جناح دشمن عمدۀ راترجیح می دهد. در حالیکه اگر "ساما" صادقانه با همان مشی ملی- دموکراتیک هم باقی می ماند، می توانست راه حل مشکلات را به سهولت پیدا کند و خود را آن تنگنای خواری و ذلت نجات دهد. و گزینش راه تسلیمی به دشمن عمدۀ خلق و میهن و بدبست آوردن سلاح و مهمات و پول و امکانات لوژستیکی و همکاری استخباراتی و جنگیدن علیه دشمن غیر عمدۀ (در آن زمان و شرایط)، بیش از قبل "ساما" را در باتلاق اپورتونیسم راست قرارداد. اینکه نیروهای ارتجاعی فنودال کمپرادری نوکرامپریالیسم خاصتاً "اخوان" از دشمنان طبقاتی و قسم خورده خلق و اندیشه های انقلابی پرولتری و اندیشه های مترقی بوده و هستند هیچ شکی وجود ندارد. اما اینکه "ساما" بگوید و یا استدلال کند که "روس و دولت خلقی پرچمی ها نسبت به اخوان و امریکا برتری دارد" عمق انحراف اپورتونیستی و رویزیونیستی آن آشکارا می سازد. در حالیکه هردو جناح از دشمنان خلق و میهن (دولت مزدور خلقی پرچمیها و سوسیال امپریالیسم روسی و نیروهای ارتجاعی مذهبی و "غیر مذهبی" و امپریالیستهای غربی به سرکردگی امپریالیسم امریکا) به لحاظ ماهیت و خصلت طبقاتی بین آنها تفاوتی وجود نداشته و ندارد؛ در آن شرایط دولت مزدور روسوسیال امپریالیستهای روسی از دشمنان طبقاتی و ملی عمدۀ خلق و کشور محسوب می شدند و نیروهای ارتجاعی اسلامی و امپریالیستهای غربی از دشمنان غیر عمدۀ به شمار می رفتند. چنانکه در دوازده سال اخیر دولت مزدور کرزی و امپریالیستهای

اشغالگر امریکا و متحده آنها از دشمنان عده مردم و کشور هستند و طالبان، گلب الدین و حقانی و گروه های همسنخ آنها جناح دیگر از نمایندگان طبقات ارتقای فوئدال و کمپرادور نوکر امپریالیسم و دولت پاکستان از دشمنان غیر عده هستند. همین رجحان قابل شدن به سوی ایالات متحده آمریکا و نیروهای ارتقای اسلامی خاصتاً امپریالیستهای غربی خاصتاً امپریالیسم امریکا و نیروهای ارتقای اسلامی خاصتاً جناح "اخوان"، خود نشان می دهد که اینها به لحاظ ایدئولوژیک- سیاسی درجه سطحی از هفقرای گمراهی قرار داشتند. همین رسوخ و تسلط خط تسليم طلبانه بود که رهبری "ساما" با استدلال "انعطاف ایدئولوژیک" هیئتی رابه سرپرستی سید حسین موسوی(علی مشرف) نزد دولت رویزیونیستی و ضد انقلابی چین فرستاد که خود ناشی از انحراف اپرتو نیستی و رویزیونیستی "ساما" بود. در حالیکه قبل از آن مجید حاکمان رویزیونیست چین را "خاینین نوین" می خواند و نظرداشت که: "روابط را با دولت چین باید در سطح دیپلماتیک حفظ کرد".

در صفحه (14) می خوانیم -... رفقاً فیصله کردند که با سردار وزیر با حرکت تاکتیکی داشته باشند. ما فعالیت خود را با در میان گذاشتن تقنگ رفیق بزرگ و سوگند وفاداری شروع کردیم. نامه وفاداری به حاجی صاحب نوشته شد. تبلیغ در پسته ها فیصله گردید. حاجی صاحب، یار محمد، زلیم، منیر، واحد. ما به تمام رفقاً از توده ای تاتمام افراد نظامی قول دادیم.

توضیح: در مطلب فوق دونکته بیش از همه قابل تأمل است: یکی اینکه این افراد مدعی اند که با در میان گذاشتن تقنگ رفیق بزرگ (منظور مجید "شهید" می باشد- توضیح از من است) و سوگند وفاداری و نامه وفاداری به حاجی صاحب (منظور قیوم "رهبر" است) فعالیت خود را شروع کرده اند. اولاً: آیا دریک سازمان سیاسی ملی- دموکراتیک که بعضی از "اعتقاد" به (م-ل-ا) هم دم می زند، مسئله

ای "وفداری" و "بیعت" به یک شخص و دو شخص چه مفهومی دارد؟ در حالیکه این شیوه برخورد به رهبری سازمان فقط درسازمانها و احزاب ارتجاعی بورژوا فوئدالی در برخی از کشورهای نیمه فنودالی و نیمه مستعمره و یادیگر کشورهای تحت سلطه امپریالیسم(منجمله جمهوری اسلامی ایران) مرسوم است. دوم : خلاف آنچه در اینجا ادعا شده است در عمل "ساما" راهی که مجید ترسیم کرده بود، نه اینکه رها کرد که به آن خیانت هم کرد. راه "مجید" راه مبارزه ضد امپریالیستی و ضد ارتجاعی بود و برنامه ای آن همان برنامه انقلاب ملی دموکراتیک در کشور بود(ولی با تکاب اشتباهات و انحرافات سنگین) که تا آخر به آن وفادار ماند و وحشیانه ترین شکنجه هارا توسط رژیم جناحتکار و خاين خلقی پرچمی و سوسیال فاشیستهای روسی به جان خرید و روی اندیشه و راهش استوار ماند و در همین راه جان باخت و تسلیم دشمنان مردم و میهن نشد. ولی "رفقا" یش در حالیکه ادعا می کنند که گویا با "تفنگ مجید" تعهد سپرده اند که تعبیر آن همان تداوم را ه و مبارزه مجید است ؟ اما برخلاف در عمل با همان دشمنان غدار و سفاکی پروتوكول تسلیمی امضاء کردن که مجید و چندین تن دیگر از کدرهای رهبری و اعضای "ساما" را بعد از شکنجه های سبعانه به جو خه های اعدام سپرده بودند. وطی یک و نیم دهه بیش از یک و نیم میلیون تن از خلق کشور رانیز بخاک و خون کشید و شنیعترین جنایات و خیانتها را علیه خلق و کشور انجام داد، میلیونها تن را آواره و در بر کرد و ویرانیهای گسترده ای را بر کشور وارد کردند.

در صفحه (16-17) می خوانیم: "سردار- در مرور لطیف {لطیف پدرام معلوم الحال} من خودم گزارش دادم. در کندر در طیاره با هم آشناسیدم. ابتدا در طیاره دریک چوکی نشسته بودیم. من پشت خودرا دور داده بودم. بعد در هتل سپین زر کنذبا افراد هموطنش از دروازه صحبت آغاز کرد. بعد از صحبت پرسیدم که از بد

بخشان اید؟ گفت بلی. گفتم از رفقای باعث؟ گفت بلی. وی سوال کرد که شما چگونه من گفتم از شمالی مربوط "ساما" غیرارادی صحبتها آغازشد. و شکایات و حکایات خودرا با هم گفتیم. نیم ساعت بعد دو سه صد نفر نفر جمع شدند. عساکری که داده بودند و مردمان دروازه بمهلاقات وی آمده بودند. این عساکر در کندر پسته داشتند. بعد با هم یک جایزه ار فتیم. شباهت های کار زیاد بود و وی با نفوذ بود. بعد با دکتر "بها" دروازه فتند. من ده روز معلول ماندم. قبل از شش ثور کابل آدم در مکرویان جای ما یکجا بود. گاهگاهی با هم می دیدیم. و تبادل تجربه می کردیم. من جاسوسی از شن ندیدم. در خاد پنج علیه "بها" ایستادگی کرد. بیشتر از این چیزی نمی دانم".

توضیح- درباره تبادله تجارب دوگروه "سازا" و "ساما": هر دو گروه با داشتن تفاوت های خط و مشی به راه و رسم رهبران شان و به مردم و میهن خیانت کرده و با دشمنان قسم خورده خلق هم پیمان و هم کاسه شده بودند و در این زمینه با هم تبادله تجربه کرده اند! چه نوع تجربه ای که این دو "هم سنگر"، دو قوماندان ملیشه با هم تبادله کرده اند؟! در مورد لطیف پدرام که گفته می شود همراه "بها" (رئیس خاد پنج) "ایستادگی" می کرده؛ به این مطلب باید توجه داشت که ممکن است او قرب و منزلت کمی از "بها" نزد (ک. گ. ب) و کرملین وقت نداشته است. چنانکه با وقوع کودتای ننگین ثور و بعد اشغال نظامی کشور و تسلط استعماری سوسیال امپریالیستهای روسی در موارد مختلف آشکار شد که دستگاه (ک. گ. ب) سوسیال امپریالیستهای روسی نه تنها عمال و جو اسیسی را زیین حزب رویزیونیست خلق و "گروه کار بعداً سازا" ، باندهای مزدور شناخته شده ای شان داشته اند که خارج از آنها نیز ارادی را نیز انتخاب کرده بودند که برخی از آنها حتی در مقامات عالی رژیم سلطنت ظاهر شاه و جمهوری داود خان رسیده بودند. از جمله "جلالر" (فرزن

یک بخارائی مهاجر)، "حسن شرق- کرباس پوش بر هنه پا"، "فضل الحق خالقیار- فؤdal بوروکرات" (والی و رئیس تنظیمه ولایت هرات در دولت مزدور تحت رهبری ببرک خاین و آدمکش و صدراعظم دولت مزدور در زمان نجیب الله خاین و جلاد) و ده هاتن دیگر از این قماش اجنت های (ک.گ.ب) در کشور وجود داشته اند ودارند که چهره های آنها برای مردم ما افشا نبوده است. بعد از فروپاشی امپراتوری سوییال امپریالیسم "شوری" و بلوك شرق تحت رهبری اش و سقوط دولت نجیب الله جlad و مزدورده ها تن از این اجنت های (ک.گ.ب و خاد) از افغانستان به کشورهای اروپائی و امریکا پناهنده شدند و در خدمت سازمانهای جاسوسی دولتها امپریالیستی قرار گرفتند. از همین قماش لطیف پرام است که اول به ایران رفت و به کمک رفقای توده ای اش به خدمت دولت اسلامی ایران قرار گرفت و بعد به فرانسه رفت و در آنجا مقیم شد. و با دامنه فعالیتها و وظایف سابقش به خدمت امپریالیسم فرانسه درآمد و بعد از اشغال نظامی و تسلط استعماری امپریالیسم امریکا ناتو و تشکیل دولت مزدور لطیف پرام مانند دیگر همپایه های پرچمی خلقی "سازائی" فگ سفرزائی" و ملیشه ای اش حزب سیاسی تشکیل داد و اکنون عضو پارلمان دولت استعماری کرزا است.

در صفحه (17) می خوانیم: "سخن سردار- اما درمورد موج- بامن حرف داشت. درمورد موج می دانستم که از طرف مرکزیت وظیفه دارد. وی دوطرف میزد. یکبار آمد که ترا می زنند به دستور مرکزیت. مسئله زدن من در بعضی جاهای بحث شده ولی رفقای دیگر موافقت نکردند".

توضیح: در این پراکراف چند مورد قابل تأمل جدی است: بعد از آنکه موضوع مخفیکاری دولت مزدور رهبری "ساما" در پنهان کردن مسئله "تسليمی ساما به دولت مزدور" برای مدت درازی کارساز نیافتاد و عمق مسایل تسليمی "ساما" به

دولت مزدور روسها افشا شده و تعفن این گند در سطح گستردۀ ای منتشر شد، مرکزیت "ساما" می خواست برای "لاپوشی" خیانت اش، این عضو خود را که با دیگر اعضای "ساما" در مسئله تامین رابطه با دولت مزدور و مسئله تسلیمی نقش مهم داشته سربه نیست کند و باین طریق گویارفع مسئولیت نموده و خود را "برائت" دهد! چنانکه "ساما" در حوزه غرب(هرات) فکر می کرد که با کشتن (صدیق هری) گویا داستان تسلیمی "ساما" به دولت مزدور حد اقل در حوزه غرب(هرات) خاتمه خواهد یافت و همه حقایق مربوط به ننگ تسلیمی "ساما" به دولت مزدور مدفعون خواهد شد! طبق همین چند ورق سند "تحقيق و بررسی مسئله تسلیم طلبی در ساما" مرکزیت "ساما" و همه کدرهای سیاسی و نظامی آن از اول تا آخر به درجات مختلف در این مسئله درگیر و ملوث بوده اند. این ترفند برخی از رژیمهای ارجاعی و پولیسی نیز بوده و هست که برای ردگم کردن و افشاء برخی از خیانتها و جنایات شان جلوگیری کرده نمی توانند، نزدیکترین عمال خود را که توسط آنها جنایات متعددی را انجام داده اند، سربه نیست "قریانی" می کنند و بعد سرو صدا برای می اندازند که "عدالت" در مرور فلان قضیه از جنایات(جنایات) تامین شد و عامل(عاملین) آن به "سزای اعمال" شان رسیدند!.

در همین صفحه (17) چنین آمده است: "سردار- عل رفتن من را به ایران.- به رفقا گفته بودم و در صورت مساعدت شرایط می آیم در غیر آن می روم ایران. وقتی مسئله را با حاجی صاحب مطرح کردم بارا ول دوم قبول کرد ولی بار سوم مخالفت کرد. "سوری و موج" اخبار رنگارنگی می آوردند. موج گفته بود اگر من نمی بودم این آدم کشته شده بود. بودن من و آمدن انشعاب برپای من می افتاد. حاجی صاحب گفته بود در راه اینها بکشید. بعد حاجی صاحب قبول داشت و عصبانیت را دلیل آورده گفت مضمون خواست مارا ندانستید. من موقع آمدن هم

حدس زده بودم در میدان موج قصد برگشت داشت و من گفتم می‌روم. در حالیکه وظایف را کمیته مرکزی بمن داده بود. بعدها از میان رفتن من مطرح می‌شود. چرا؟".

توضیح: پرآگراف فوق عمق موضوع پرآگراف قبلی را در این زمینه بیشتر اشامی کند که رهبری "ساما" می‌خواسته در باره مسئله تسليمه "ساما" به دولت مزدور که بنابر فیصله مرکزیت صورت گرفته بوده، با چنین شیوه‌های گویا "رفع مسئولیت" کرده و خود را "بری الزمه" و انمود کند! آیا ممکن است که چنین انحراف بزرگ و اقدام خاینانه‌ای با این گستردگی (قراردادعای آنها) فقط کار چند نفر نفوذی در "ساما" بوده و بدون اطلاع مرکزیت "ساما" صورت گرفته باشد! آنهم که جریان همکاری با دولت مزدور تا سال 1364 ادامه یافته است و بیش از (700) تن از نیروهای نظامی و سیاسی "ساما" در غند سنگین برای دولت مزدور و سوسیال امپریالیستهای روسی خدمت می‌کرده‌اند.

در صفحه (17) می‌خوانیم: "سردار- یونس حکایت کرد، داکتر صدیق در زمان خلقی‌ها از بعضی از پرچمی‌ها حفاظت کرده است و رابطه با آنها داشته است. بیان خدمات قبلی، پرچمی‌ها حاضرمی شوند با هرات کمک کنند. بعد زدن خلقیها مطرح می‌شود. یونس پیشنهاد کرده بود که کوہستان توسط ریش سفیدها با دولت رابطه بگیرد... همینقدر صرف". - سخن- شیرآفا باید توسط صدیق رابطه داده شده باشد".

توضیح: از مطلب فوق چنین استتباط می‌شود که صدیق هری "شعله ای" و عضو "ساما" از سابق با (جناح پرچمیها) از حزب رویزیونیست "خلق" رابطه داشته و بعد در خدمت دولت مزدور تحت رهبری جناح پرچمی‌ها قرار گرفته است. همچنین برخی از "ساما" ائیه‌با دیده در این مدعی اند که مسئله تسليم طلبی به

مرکزیت "ساما" ربطی نداشته و احیاناً کار "صدیق هری" و چند نفریگران نفوذیهای دولت مانند سردار، زکریا، پیکار، سخی، شاکرو... بوده است. در اینجا چند فرضیه مطرح می‌شود: مسئله تسلیمی "ساما" به دولت مزدور بعد از اعدام مجید توسط دولت مزدور صورت گرفت. وربری "ساما" تا حال درباره چگونگی جریان این دستگیری و عاملین آن و احیاناً از نتایج تحقیقاتی که در این زمینه انجام داده است گزارشی به جنبش چپ کشور نداده است. بفرض افراد نفوذی دولت مزدور مثلاً صدیق هری در حوزه غرب در هرات و دیگران در ولایت کابل، پروان کاپیسا و دیگر مناطق کشور در غیاب رهبری سازمان کمیت بزرگی از کردها، اعضا و صفوف "ساما" را با نیروهای نظامی قابل ملاحظه اش دریک "توطنه تسلیم طلبانه" با دولت مزدور کشانده اند! در اینجا این مسئله طرح می‌شود که چگونه این چند نفر محدود توانسته اند گروه‌های چریکی که تعداد آنها قریب به هزار تن می‌رسید و افراد زیادی از کردهای سیاسی و نظامی و اعضای "ساما" را با خود همراه کنند! همین کردهای نظامی و سیاسی و اعضا ای "ساما" که این نیروهای چریکی را رهبری می‌کردند باصطلاح افراد عامی بیسادی هم نبودند بلکه "روشنفکران" اعضا ای "ساما" آزادیخواه مردم افغانستان بودند که آگاهانه و با تائید ایدئولوژی و سیاست "ساما" به عضویت "ساما" درآمده بودند و با شعورو آگاهی جنگ آزادیخواه ملی را علیه دشمن عده خلق و میهن آغاز کرده و به پیش می‌برند. این افراد نفوذی دولت چگونه توانستند یک کتله ای بزرگ روشنفکر سیاسی را با خود به منجلاب تسلیمی به دولت مزدور روسهای اشغالگر و خیانت به خلق و میهن بشانند و از هیچ کدام آنها صدای بلند نه شود؟ این باید باصطلاح از عجایب روزگار بوده باشد! آیا همه این کتله‌های روشنفکر که اکثریت بزرگ آنها سابقه "شعله ای" داشتند؛ از قبل دارای ایده‌ها و افکار تسلیم طلبانه بوده اند که به محض

اشاره همین چند تن از عمل دولت "لیبک" گفته و در خدمت دولت مزدور و سوسیال امپریالیستهای اشغالگر در آمدند؟! به هیچ صورت چنین چیزی ممکن نبوده است. به صورت در اینجا فعلاً در مرور توده های دهقانان که درسته های چریکی "ساما" می جنگیدند و چرا عکس العمل نشان نداده اند، بحث نمی کنیم؛ زیرا اگر آنها اغفال شده اند؛ سرگروپهای از روشنفکران داشتند که خود را مارکسیست-لینینیست-اندیشه مائوتسه دون می گفتند و مدعی بودند که "جنگ توده ای طولانی را تدارک می نمایند تا شهرهارا از طریق دهات محاصره کنند" و همچنین بنا بر ادعای (ساما-ادامه دهنگان) در جبهات جنگ "اندیشه های دموکراتیک نوین را تبلیغ می کردند"! اگر تفکر تسلیم طلبانه در مرکزیت سازمان زمینه نداشته و روند تسلیمی به دستور مرکزیت و رهبری صورت نگرفته است؛ چرا آنها به محض آگاهی از چنین طرح و مشاهده ای چنین حرکت خایانانه فوراً عکس العمل نشان نداده و مرکزیت را در جریان قرار نداده اند و افرادی را که دست به چنین خیانتی زده بودند دستگیر نکرده اند؟ و به محض اطلاع مرکزیت باید موضوع را تحت تحقیق و بررسی قرار می داد و علیه این خیانت افراد نفوذی دولت مزدور در "ساما" اعلام می صادر می کرد. و دستور خروج گروه های چریکی و دیگر اعضای "ساما" را از این منجلاب صادر می نمود و افراد نفوذی خادم دولت مزدور را محاکمه و بااعدام "انقلابی" به سزای اعمال شان می رساند. این بود برخورد اصولی و انقلابی در برابر چنین عمل خایانانه ای که احیاناً اگر در غیاب مرکزیت و کدر های "ساما" انجام شده باشد! در حالیکه حداقل طبق همین اسناد قضیه کامل‌اماهیت دیگری داشته و ازاول تا آخر مرکزیت و کدر های سیاسی و نظامی "ساما" در جریان مسئله قرار داشته اند و بفکر و نظرشان باصطلاح "برد برد" را محاسبه می کردند. ولی زمانی باصطلاح مسئله "باخت باخت" به میان آمد و مشاهده کردند که یک نیروی عظیم مترقی را به

منجلاب خیانت به خلق و میهن کشانده اند؛ آنوقت همه هیئت رهبری سروصدای "واتسلیم طلبان" براه انداختند و تحت فشار اعضاء و صفووف ساما " کمیسون تحقیق و بررسی مسئله تسليم طلبی" را تشکیل دادند. چگونه ممکن است وعقل سالم این رامی پذیرد که صدیق هری در هرات توانست با "ابلاغیه" تسليمی نیروهای "ساما" در حوزه غرب را با دولت مزدور اضاء کند و جبهه نظامی بزرگی از سامائیها را بنام "جبهه انجینران" را با سروصدای در شرق شهر هرات تشکیل دهد و با سلاح، مهمات و پیول و کمکهای استخباراتی دولت مزدور جنگ رادر شرق هرات با جمعیت اسلامی ربانی برای مدت یک و نیم سال ادامه دهد؛ ولی رهبری و مسئولین حوزه غرب ساما "خاصتاً شیر اهنگ گویا" این خیانت و جنایت بنام "ساما" بی اطلاع مانده باشد؟! " یا للعجب!" این دیگر به منطق مبلغین " اسلام مبارز و مترقبی" جور درمی آید و علم انقلاب پرولتری و دیالکتیک ماتریالیستی و عقل سالم چنین چیزی را هرگز نمی پذیرد. برخلاف این ادعای پوچ، در همان وقت سامائیهای زیادی هم از ایران به داخل کشور رفته و به جبهه انجینران پیوستند و قرار گرفته مسئولین حوزه غرب "ساما"، دو- سه تن از کدرهای مسئول و چند تن دیگر از کدرهای حوزه غرب "ساما"، جبهه رادر عرصه های اینئولوژیک- سیاسی و نظامی رهبری می کردند. از زمرة این اشخاص "ماما غلام محمد" و یکی از مسئولین حوزه غرب "ساما" بود. وی شخص نسبتاً آگاهی به مسائل اینئولوژیک- سیاسی بود و یکی از کسانی بود که جبهه انجینران را رهبری می کرد. اما باز هم رهبری "ساما" مدعی می شود که گویا صدیق هری به تنهائی این همه خیانت را نجام داده و توسط مسئولین حوزه غرب "محکمه صحرائی" شده است! و نیز شواهد نشان می دهد که صدیق هری قبل از دایر شدن کفرانس سرتاسری "ساما" در سال 1362 و تعیین "کمیسون تحقیق و بررسی مسئله تسليم طلبی

ساما" ، کشته شده است. همین مسئله مانند مسایل دیگری درمورد برخورد مرکزیت "ساما" به مسئله تسلیمی به دولت مزدورسوال برانگیز است. مطلب دیگر مسئله رهائی سید آقا معلم از زندان پر چمیها و پیوستن او به "جبهه انگلستان" است. افرادی که جبهه انگلستان را ترک می کردند درباره مسئله رهائی سید آقا از زندان چنین می گفتند. سید آقا درباره رهائی اش از زندان می گفته که رفقای "ساما" یکی از جنرالهای روسی را به گروگان گرفته بودند و با من و رفقای دیگر معاوضه کرده اند. سید آقامعلم جربان رهائی اش از زندان را چنین حکایت کرده است: "روزی مرا از محبس هرات به دفتروالی هرات برداشت که در آنجا کریم "بها" رئیس قسم(5) خاد دولت مزدور نیز حاضر بود و گفت: "براساس معامله ای که بین "دولت جمهوری دموکراتیک افغانستان" و "ساما" صورت گرفته است تو از همین لحظه آزاده هستی!". آیا مسئولین حوزه غرب "ساما" از این موضوع هم بی اطلاع بوده اند؟!.

درباره تسلیمی گروه های انقیاد طلب و تنظیمها و احزاب اسلامی ارجاعی به دولت مزدور روسهای اشغالگر، به جهت دیگر این مسئله نیز باید توجه نمود. در زمان حکومت پرچمی ها و حضور ارتش روسی در کشور قیامها و شورشهای سراسری خودجوش توده های مردم و امواج روبه گسترش مقاومت و اعتراضات عمومی و سراسری در کشور؛ رژیم مزدور و اشغالگران روسی را به حدی در تنگنا قرار داده بود که سعی می کردند از طرق مختلف برخی از گروه های چریکی را تطمیع کند که مناطق خود را خود کنترول کنند و به گروه های از مجاهدین که علیه دولت وارتش اشغالگرمی جنگیدند اجازه ندهند که از مناطق آنها علیه دولت وارتش اشغالگر عملیات نظامی انجام دهند. دولت مزدور این کار هارا عمدتاً از طریق "جبهه ملی پدر وطن" و برخی از فوادالها و خوانین و روپایی قبایل و اقوام و روحانیون وطن

فروش که توسط دولت مزدور و اشغالگران روسی تطمیع شده بودند و با دولت از طریق "جبهه ملی پدروطن" وبا خارج از آن رابطه داشتند، انجام می دادند. دولت مزدور توانست از همین طریق ده ها گروه و دسته چریکی مشکل از عناصر لومپن و اوپاش، برخی از فوادالها و خوانین و افراد با نفوذ قومی را جلب کند. البته تعدادی از این گروه های چریکی محلی تسلیم شده به دولت مزدور عضویت یکی از احزاب و تنظیمهای اسلامی را نیز داشتند. علاوه بر گروه ها و دسته های چریکی تسلیم شده به دولت مزدور که منحیث ملیشه های مزدور در خدمت اهداف دولت مزدور و اشغالگران روسی قرار گرفته بودند؛ دولت مزدور چندین گروه، کندک و غند ملیشه ای مزدور خارج از این گروه ها از عناصر لومپن و اوپاش و ولگرد نیز تشکیل کرده بود مانند باند ملیشه ای رشید دوستم و ملک وهم قماشان وطن فروش آنها رو لایات مختلف که در کنار ارتشهای اشغالگران روسی و دولت مزدور علیه خلق جنایت می کردند. موضوع تسلیمی احزاب و تنظیمهای اسلامی خاصتاً حزب اسلامی گلب الدین، جمعیت اسلامی ربانی، گروه های مشکله حزب وحدت اسلامی، گروه سیاف و دیگران، مرکزیت شان روابط با دولت و روسها برقرار کرده و پرتوکول تسلیمی به امضامی رسانند و پول و مهمات و سلاح دریافت می کردند و علیه گروه های رقیب "جهادی" شان به منظور تصرف بشتری استفاده می کردند که اولین "مبتكر" تسلیم طلبی به دولت مزدور روسهای اشغالگر در سطح گسترده احمدشاه مسعود "قهرمان" ارجاع بود که در سال 1983 پرتوکول تسلیمی و آتش بس دائمی با دولت و روسها امضا کرد که تا آخر به این مزدوری ادامه داد و حتی این رابطه تنگین را تا زمان دولت میراث خوار بعد از فروپاشی سویاں امپریالیسم شوروی نیز ادامه داشت. احمدشاه مسعود این خاین ملی با تسلیمی اش به دشمنان عمدۀ خلق و میهن بزرگترین و مهمترین معبر انتقال

کمک به ارتش اشغالگر دولت مزدور را در بخش شمالی کشور به نفع قوای نظامی اشغالگر بازگذاشت و حفاظت کردوباین طریق دشمن توانست در بخش‌های دیگر کشور نیروهای مقاومت را سرکوب کند.

در مورد "ساما" اگر زمینه‌های فکری تسلیم طلبانه در "ساما" خاصتاً در هیئت رهبری وجود نمی‌داشت؛ افراد نفوذی دولت هرگز نمی‌توانستند چنین کاری را انجام بدهند. زیرا آنها می‌دانستند که به محض بر ملا شدن چنین گرایشی و کشف موقعیت نفوذی آنها در معرض شدیدترین اعتراض‌ها قرار گرفته و به طرد و حتی محکمه واعدام مواجه خواهند شد. مسئله تسلیمی "ساما" در شمالی و مناطق دیگر کشور و تشکیل "جبهه انجیران" در هرات و گرفتن سلاح و مهمات و پول و وسائل مخابراتی و دریافت معلومات استخباراتی و دیگر کمکهای نظامی از دولت و آغاز جنگ با حزب اسلامی و جمعیت اسلامی، مسایل کوچکی نبودند که چند تن نفوذی دولت توانسته باشند آنرا به ابتکار خودشان انجام دهند. مثلاً در مورد هرات چگونه ممکن است که مسئولین "ساما" از آن بی‌اطلاع بوده باشند و یا بتوانند آنرا پنهان کنند؟! در حالیه خود اذعان می‌کنند که این "جبهه" توسط افراد با صلاحیتی به لحاظ سطح آگاهی سیاسی- ایدئولوژیک رهبری می‌شد که از طرف مسئولین حوزه غرب (هرات) "ساما" تعیین شده بودند.

"سازمان آزادیبخش مردم افغانستان- ادامه دهنگان" در صفحه (12) نوشته که بناریخ 17 جنوری 2013 در وب سایت "رمزنگان" به نشر رسیده است چنین می‌نویسد: "با ایجاد جبهه انجیران تو سط رهبری حوزه غرب و تکامل این جبهه محمد آخند زاده یارپرتابش و با ایمان مسئول ایدئولوژیک جبهه برگزیده شد. با درد و اندوه که تیرگفای جنایتکاران جهادی این فرزانه را به خون غلتاند و همه را در سوگ او نشاند. پس از شهادت محمد آخند زاده، ماما غلام محمد در رأس

امور سیاسی- ایدئولوژیک این جبهه قرار گرفت و آنرا در این راستا رهبری کرد. چگونگی کار کرد جبهه انجیران که سر اپایش دلاوری، شهامت پاکیزگی و جان و عمل و دریک کلام نمونه ای حماسی تطبیق اندیشه های دموکراتیک نوین توسط جمعی انسان مومن و معتقد به این اندیشه ها است، فصل و باب ویژه و مشخصی است که در مورد آن کار هائی شده و کار هائی بیشتری را می طلبد.

توضیح: با ملاحظه پراگراف فوق هیچ شکی باقی نمی گذارد که "جبهه انجیران" توسط افراد مسئول "ساما" در حوزه غرب رهبری می شده و همچنین افراد دیگری از اعضا و صفووف "ساما" و شعله ایهای که رابطه تشکیلاتی با "ساما" نداشتند با "جبهه انجیران" بودند که در جنگ علیه "تنظيم جمیعت اسلامی" از خود "شجاعت و شهامت" نشان داده اند. مانند معلم نثار احمد و دوبرادرش گل احمد و برادر خوردانها که هرسه برادر در جنگ جبهه انجیران علیه "جمیعت اسلامی" کشته شدند. و قرار اطلاع پرور مادر آنها که دیگر فرزندی برای آنها زنده نمانده بود از فرط اندوه و افسرگی در وضعیت بحران روانی و خیمی بسرمی بردن. پدر معلم نثار احمد (فقید) از شدت اندوه جان سوز فرزندانش با خوردن قوى ترین دواهای آرامبخش، آرامش روانی و فکری نداشت و در کوچه های شهر هرات گشت و گذار می کرد و از هر آشنازی بی خبر و با خبر از مسایل جنگ و گزارشات درون جبهات جنگ هرات سوال می کرد که از فرزندانم اطلاعی داری که در کجا هستند؟! (اع) که با چند تن دیگر از توطئه ای گروه مليشه ای مزدور دولت تحت رهبری عنصر لومپن و او باش بنام "شیرآقا چونگر" جان سالم بدربرده بود چنین می گفت: "گل احمد دریک جنگ رو در روی با چریکهای جمیعت شجاعت و مقاومت زیادی از خود نشان داد و در حالیکه زخمی شده بود و از شدت خون ریزی نمی توانست عقب نشینی کند و امکان زیاد داشت که توسط چریکهای جمیعت اسلامی زنده دستگیر شود، او با

انفجار آخرین نارنجک دستی اش خود و "چریک" جمعیتی را منفجر کرد. و به همین صورت روشنفکران "شعله ای" چه از صوفوف "ساما" و چه خارج از صوفوف آن در راهی که به آن فکر می کردند و آرمانی که در سرداشتند، یعنی حداقل تحقیق استراتژی "انقلاب دموکراتیک نوین" که بیشتر از منسوبین جنبش دموکراتیک نوین کشور به آن می اندیشیدند و به منظور شرکت در جنگ آزادیبخش ملی یعنی مبارزه مسلحانه علیه رژیم خونخوارباند رویزیونیست خلقی پرچمی ها و ارتضی متزاوز سوسیال امپریالیستی روسی به این جهه رفته بودند؛ در صحنه های جنگ دلاوریهای زیادی از خود نشان داده اند. اما این همه شجاعت و شهامت در جنگ در کدام راه و در چه نوع جنگی و در راه چه مرام و هدفی بکاررفت؟! به همین صورت حاجی عبدالحمید (حاجی غلام نبی) در "جبهه انگلستان" به قتل رسید. فقید حاجی غلام نبی عضویتی از گروه های انشعابی از "سازمان مبارزه برای تأسیس حزب کمونیست افغانستان" ("اخگر") در هرات بود. او در اوائل سال 1359 در چوکات یک گروپ کوچک چریک شهری متحده‌با چند عضو "سازمان پیکار برای نجات افغانستان" علیه دولت مزدور و اشغالگران روسی مبارزه مسلحانه می کرد. بعد از تشکیل "جبهه انگلستان" در شرق شهرهای این گروه چریکی مانند ده ها تن دیگراز "شعله های" بی اطلاع از ماهیت اصلی "جبهه انگلستان" این جبهه را عقبگاه "مطمئنی" برای خود دانسته و به این جبهه رفتند. حاجی غلام نبی به (م-ل-ا) باورداشت و موضع و موقف روشنی در برابر همه جناحهای دشمنان طبقاتی و ملی خلق داشت. موارد دیگری از این قبیل قتلها در پیروزه تسلیمی "ساما" به دولت مزدور بوقوع پیوسته است که رهبری "ساما" منجمله بخش مسئولین حوزه غرب (هرات) "ساما" در باره آنها سکوت اختیار کرده و هیچ گونه پاسخی نداده اند. قرار اطلاع محمد آخند زاده مسئول ایدئولوژیک جبهه انگلستان که

با ("تیرجفای") جنایتکاران جهادی به شدت رخمي شد وجهت تداوى به (پايگاه نظامي روسها) درميدان هوانى شنيذند منتقل گردید وبعد ازانكه به هوش آمد با تيرجفای جنایتکاران (خادوك. گ. ب) بقتل رسيد. چرا "ساما- ادامه دهنگان" دراينجا از (تيرجفای) نieroهای ارجاعی اسلامی ياد می کند ولی از تيرجفای "خاد وک. گ. ب" حرفی به ميان نمی آورد؟! حقايق را با هيج نيرنگ وترفندي نمی شود كتمان كرد، تاريخ قضاوت بيرحمانه می نماید. هيج نيروي نمی تواند تاريخ راطبق منافع ومصالح خودش جعل کند. چنانکه هيج بخشی از "ساما" منجمله (ساما- ادامه دهنگان) نتوانسته است بارجذخوانی و مرثیه سرائي حقايق مربوط به کشته شده های جبهه انجیران را پنهان کند. موضوع اينکه يکی از مسئولین "جبهه انجیران" در زمستان سال 1361 برای جبهه نظامي تحت رهبری "سازمان پيکاربرای نجات افغانستان" در هرات نامه ظاهرآ "دوستانه ای" فرستاده بود و در آن خواسته شده بود که افرادی را نزد آنها بفرستند تا درباره همکاريهای مشترك سياسی و نظامی در هرات باهم مباحثه و مذاکره نمایند. اين نامه قبل از اطلاع ما از تسلیمي "ساما" به دولت مزدور فرستاده شده بود. در اين باره در آينده بگونه مفصل بحث خواهم كرد.

در همين صفحه (12) می خوانيم: "ماما غلام محمد ضمن اينکه در سنگردادغ نبرد مسلحane قرارداشت بر بلندبردن آگاهی رزمندگان و مردم محل تاکيد می کرد و برای آنها برنامه های آموزشی مختلف تدوين و اجرامي نمود.... و اين نخستين گام دموکراتيزه کردن جامعه است که با برنامه ريزی رهبری حوزه غرب "ساما" در عمل توسط ماما غلام محمد ويارانش برداشته شده است. نبردهای قهرمانانه که اين جبهه عليه عمال روس و اريابان تجاوزگرshan انجام داد به بخشی از اسطوره های حماسی سرزمین حماسه آفرین هرات بدل شده است".

توضیح: چقرسهل است که گروهی بدون کوچکترین احساس مسئولیت دربرابر مردم و تاریخ با یک حرکت نوک قلم همه واقعیتهارا وارونه جلوه داده و حقایق را تحریف کند. درحالیکه "جبهه انگلستان" باسلح و مهمات و پول دولت مزدور و سوسیال امپریالیستهای اشغالگر روی ازابتدا تاختم علیه تنظیم جمعیت اسلامی جنگید و "دلارانه" هم جنگید و تلفات سنگینی بر "ساما" ئیها و شعله ایهای آزادیخواه و میهن دوست وارد آمد و بالمقابل تلفاتی چند بر ابربر نیروهای جمعیت اسلامی وارد آورد. آیا بادر نظر گرفتن ماهیت و هدف این جنگ، می شود آنرا "حماسه آفرینی" نامید؟! که به هیچوجه ممکن نیست! "ساما - ادامه دهنگان" چشمها را برحقایق بسته، "و جدان" را زیر پا کرده و با خیال پردازی و واسانه سرائی با درکنار هم گذاشتند چند کلمه به ظاهر جذاب چند جمله ای ظاهرآ قشنگ را سرهم بندی کرده و می خواهد آنرا به خورد "خلق الله" بی اطلاع از واقعیتهای تلخ مربوط به جبهه انگلستان "ساما" در هرات بدهد. وبا بارگزخوانی، مدحیه سرائی و مرثیه نگاری می خواهد اذهان مردم را از واقعیتهای درونی "جبهه انگلستان" مغشوosh سازد.

در اخیر صفحه (12) و اول صفحه (13) چنین می خوانیم: "... نبردهای قهرمانانه که این جبهه علیه عمل روس و اربابان تجاوزگر شان انجام داد به بخشی از اسطوره های حمامی سرزمین حمامه آفرین هرات بدل شده است. شهرت روزافزون و موثر نظمی و سیاسی این جبهه در منطقه، همانند سایر جبهات آزادیبخش در مناطق دیگر کشور خارج شم تجاوزگران روی و عمل خلقی پرچمی شان از یکسو و مردم محل بیاد دارند که بارها جبهه انگلستان محاصره جمعیت را شکسته و خود را برای ضربه زدن به پایگاه های روسی - دولتی رسانده و با آنها به نبرد پرداخته است".

توضیح: در حالیکه جبهه انگیزان بعد از تسلیمی "ساما" به دولت مزدور در حوزه غرب تشکیل گردید و از همان ابتدای تشکیل تا روز ضربت خوردن آن توسط شیرآفچونگر به جنگ علیه جمعیت اسلامی ادامه داد. اما (ساما - ادامه دهنگان) در اینجا صحبت از "ضربه زدن به پایگاه های روسی - دولتی" دارد! ولی در اخیر همین صفحه (13) می نویسد: "... با اینحال طی یکسال و نیم امتداد این جنگهای تحملی داخلی تعداد زیادی از کادرها و افراد بر جسته این جبهه جام شهادت نوشیدند که پادهمه شان گرامی باد".

توضیح: عجب ساده، آسان و بی مسئولیت! ده ها تن از اعضای "ساما" و شعله ایهای غیر اسلامی طی یک و نیم سال در جبهه انگیزان قربانی انحرافات و خیانتهای رهبری "ساما" شده اند؛ ولی (ساما - ادامه دهنگان) می خواهد با بیان این توهمندی که آنها "جام شهادت نوشیدند و پادهمه شان گرامی باد!"، رفع مسئولیت نماید! در حالیکه این روشنفکران مبارز مترقبی برای نوشیدن چنین "جام شهادتی" به جبهه انگیزان نرفته بودند. آنها غافلانه به منظور پیشبرد جنگ آزادی بخش ملی علیه اشغالگران روسی دولت مزدور جنایتکاران خلقی پرچمیها به جنگ شرکت کرده بودند، نه در جنگ علیه جمعیت اسلامی. آنهابرا اساس اندیشه و تفکر خودشان برای مبارزه مسلحانه به منظور تحقق خواستها و اهداف شان یعنی مبارزه در راه آزادی خلق و میهن و پیروزی انقلاب ملی - دموکراتیک رفته بودند. آنها نرفته بودند که در جنگ داخلی به تعبیر مذهبی (ساما - ادامه دهنگان) "جام شهادت بنوشند" و "در فردوس برین با حوران بهشتی همنشین و همآغوش شوند و از نهر کوثر آب بنوشند! روشنفکران مترقبی و انقلابی درجهت تحقق ایده آله‌ای و اهداف عالی انقلابی و انسانی شان حاضراند فداکاری کنند، حمامه بی‌افرینند و مرگ بالارزش و بالفتخاری داشته باشند. از اینکه (ساما - ادامه دهنگان) می گوید که "بارها

جبهه انجیران محاصره جمعیت اسلامی را شکسته است" تاحدی واقعیت دارد. طوریکه قبلاً هم تذکرداده شد این جبهه تمام عمر خودرا در جنگ با جمعیت اسلامی گذراند؛ چندین بار قریب‌ها بین جبهه انجیران و گروه‌های جمعیت اسلامی دست بدست شده است. ولی مطلب" ضربه زدن پایگاه‌های روسی- دولتی" توسط این جبهه یک دروغ شاذ رویک ادعای واهی است و جزء دیگر افسانه سرایهای "ساما- ادامه دهنگان" است. "ساما- ادامه دهنگان" همچنین صحبت از "جنگهای تحمیلی داخلی" دارد. اما "ساما" در اوراق "تحقیق و بررسی مسئله تسلیم طلبی ساما" به دولت مزدور هدف عمدۀ اش از تسلیمی به دولت مزدور و اشغالگران روسی را دوباره گرفتن مناطق تحت کنترول اش از حزب اسلامی گلب الدین در شمالی توجیه می‌کند و همچنین در هرات که جمعیت اسلامی نیروهای زیادداشت و "ساما" برای تسخیر و کنترول مناطق بیشتری می‌خواست این مناطق را از وجود نیروهای جمعیت اسلامی "پاکسازی" کند، آنهم از سنگر دولت مزدور و ارتضای اشغالگر و استعمارگر روسی. ناگفته نماند که همه جبهاتی که در کنترول نیروهای منسوب به جریان دموکراتیک نوین(شعله ایها) بودند هر لحظه در معرض خطر حملات جنایتکارانه تنظیم‌های ارتضاعی اسلامی خصوصاً "اخوان" قرار داشتند. لیکن تسلیمی "ساما" به دولت مزدور تمسک و برگه قوی بدست احزاب ارتضاعی اسلامی "اخوان" داد تا حملات خایانه‌ای شاتر اعلیه این نیروها در نزد توده‌های مردم توجیه کنند. اینکه "ساما- ادامه دهنگان" از جنگها تحمیلی داخلی" صحبت می‌نماید. بدون شک همه از گروه‌ها و جبهات نظامی منسوب به جنبش دموکراتیک نوین(شعله ایها) در معرض خطر این جنگها تحمیلی خاصتاً از جانب تنظیمهای ارتضاعی اسلامی منسوب به "اخوان" قرار داشتند. ولی این به نیروی‌های سازمانهای چپ منسوب به جنبش دموکراتیک نوین مربوط بود که

در شرایط جنگ میهنی علیه دشمن عده خلق و میهن به جنگند و یا در برابر این جناح از دشمنان طبقاتی (که در آن شرایط از جمله دشمن غیر عده بودند) چه تاكتیکی را انتخاب کنند؟ البته به لحاظ نظری و عملی تن دادن به چنین جنگهای به هیچ صورت نه از اصولیت برخوردار بود و نه هم توجیه پذیر بود. بیشتر دشمنان عده خلق از آن بهره می برند و نیروی انقلابی و متفرقی تضعیف می گردید. یگانه راه در قدم اول عقب نشینی تاكتیکی و احتراز جدی از درگیری و ادامه جنگ داخلی بود. اگرچه نیروهای ارتقای اسلامی خاصتاً "اخوان" با تمام قواسعی می کردند تاجبهات مربوط به نیروهای جنبش چپ را زیبین ببرند. حتی حاضر بودند که با دولت مزدور روسها متحد شده و این نیروها را مورد حملات جنایتکارانه قرار دهند؛ که در مواردی این کار را هم کرده اند. حتی برخی از جبهات مربوط به "اخوان" مانند دولت مزدور خصوصی خود را با نیروهای مربوط به جنبش دموکراتیک نوین پنهان نمی کردند. جبهه نظامی "سازمان پیکاربرای نجات افغانستان" هم توسط همین گروه های ارتقای اسلامی مورد ضربت قرار گرفت و سازمان مجبور به عقب نشینی از جبهه گردید.

از اینکه "ساما- ادامه دهنگان" از شهرت (بخوان شهرت کاذب) روز افزون جبهه انجینران در شرق شهر هرات صحبت دارد، گوشه ای از واقعیت را بیان می کند؛ زیرا توده های خلق در تمام ولایات کشور منجمله در هرات از یک جهت از وحشی گریها و جنایات و ستمگریها و مظالم همه جانبه دولت مزدور و بادران روسی آنها متاثر و در عذاب بودند و از جهت دیگر از جنایات، تجاوزات و اخاذیهای اکثریت دسته های چریکی مربوط به گروه های ارتقای اسلامی جور و عذاب می کشیدند. همینکه در ابتدا اطلاع یافتد که گروه چریکی نیرومندی از "شعله ایها" (گروه انجینران) ظاهراً چریکهای جمعیت اسلامی را لژند قریه در شرق

شهر بیرون رانده اند و نمی توانند بر آنها ظلم کرده و اخاذی نمایند، استقبال کرده و خوشحال شدن. ولی آنها در اوایل از ماهیت این جبهه و اینکه این جنگها را در تسلیمی و اتحاد با دشمنان عده خلق و میهن به پیش می برد، بی خبر بودند. بعد از آن نه اینکه این "شهرت روزافزون" باقی نماند که "ساما" در نزد توده های مردم همان قریبی ها و در شهر هرات بی اعتبار شد و آبروی شعله ایها را هم برداشت. جمعیت اسلامی از این موضوع به شکل گسترشده ای در "بدنام کردن" نیروهای منسوب به "شعله ایها" خاصتاً در هرات سوء استفاده کرد. و این در مرور دش بد ترین ضربه ای بود که توسط "ساما" بر جنبش چپ منسوب به جریان دموکراتیک نوین در هرات و ولایات دیگر وارد آمد.

در اخیر صفحه (13) و اول صفحه (14) می خوانیم: "رهبری حوزه غرب ساما با درک و تشخیص این نکته که جنگ داخلی به سود منافع دشمن و زیان بخش است پس از تلاش های نافرجم برای صلح به مشوره ماما و رفقاء جبهه تصمیم به عقب کشیدن جبهه انگلستان از منطقه گرفت و با گسیل نیروی کمکی برای انتقال نیروها و مساعد ساختن زمینه درست غرب سرک دستور خروج جبهه را از منطقه داد. جبهه انگلستان می خواست این عقب نشینی را با یک عملیات بزرگ دولتی همراه بسازد، ولی در جریان تدارکات خروجی ماما غلام محمد وعده از رزمندگان نامی تحت رهبری اش دریک کمین توطئه گرانه ناجوان مردانه مليشیای اجیرو برخی قوماندانهای خود فروخته جهادی اسیر و بعداً به روسها تحویل داده شده و به دست متجاوزین به میهن به شهادت رسید".

توضیح: آقایان! دروغ پردازی و افسانه سازی هم حدی دارد! در حالیکه قرار گفته شاهدان عینی داستان از این قرار بوده است که: نفر شیرآقا چون گربه "جبهه انگلستان" آمده و گفت که "خان (شیرآقا) چونگر" از معلم سید آغا خواسته تا به نزدش

برود. وقتی سیدآقا معلم به آنجا می‌رود شیرآقا سند توطئه تزوروی رابو گروه انجیزان به وی نشان داده و شیرآقا دفعتی حکم اعدام سیدآقا معلم را صادر کرده او را بقتل رسانده است. همینکه وقت زیادی گذشت و معلم سیدآقا زیگاه شیرآقا چونگربرنگشت؛ ماما غلام محمد با چند نفر به جانب پایگاه شیرآقا چونگرمی روند که ملیشه های شیرآقا در راه برآنها کمین کرده و ماما غلام محمد و چندین تن دیگر از همراهان او را بقتل می‌رسانند. به هر صورت ماما غلام محمد توسط ملیشه های شیرآقا چونگر بقتل رسیده است. وطبق گزارش یکتن از چریکهای "جبهه انجیزان" که گفت: همینکه فهمیدیم که توطئه ای در کاربوده است، افراد با قیمانده در جبهه سلاح ها و تا جای امکان مرمی و مهمات خود را گرفته و به حالت آماده باش درجه یک در آمده و در تدارک ترک منطقه شدیم. زیرا ما دشمنانی از تنظیم جمعیت اسلامی نیز در منطقه داشتیم و حال که با خیانت و جنایت شیرآقا چونگرم را مواجه شده و موقعیت بسیار حساس و خطیری پیدا کرده بودیم. و بعد از ترک این منطقه در حالیکه از طرف چریکهای جمعیت اسلامی تعقیب می‌شدیم و هر لحظه امکان داشت که مورد حمله غافلگیرانه آنها قرار بگیریم، ابتدا به یکی از جبهه های حرکت انقلاب اسلامی تحت رهبری شخصی بنام "کا کا فیض الدین" رفتیم و چریکهای او از آنجا تا مرزبین افغانستان و ایران بنام "مرز آتشان" مارا همراهی کردند. سلاح ها و مهمات خود را به پاسگاه دولت ایران تحویل داده و اینک (26) تن ما زنده به مشهد رسیدیم.

در اینجا باید تذکرداد که شیرآقا مشهور به (چونگر) بعد از قیام(24) حوت سال 1357 هرات دسته چریکی از هم قماشها یاش تشکیل داد و به عضویت تنظیم حرکت انقلابی اسلامی درآمد و در قریه چونگر (زادگاهش) "پایگاه" تشکیل داد و به اخاذی و جرم و جنایت علیه مردم دست میزد. و بعد به دولت مزدور تحت ریاست پرچمیها

تسلیم شد و تا آخر منحیث ملیشه دولت علیه مردم وکشور به خیانت و جنایت ادامه داد. شیرآقا(چونگر) چند سال بعد در شهر هرات ترور شد. و جمعیت اسلامی مسئولیت ترور اورا بعده گرفت. "ساما" هم در حوزه غرب با تنظیم حرکت انقلاب اسلامی(تحت رهبری مولوی محمد نبی محمدی) خاصتاً بخش جمعیت العلماء (تحت رهبری آقای "اویه") اتحاد سیاسی و تشکیلاتی داشت(*). بخش حوزه غرب "ساما" در اتحاد با حرکت انقلاب اسلامی جریده ای را بنام " طلوغ انقلاب" در ایران منتشر می کرد. طبق گفته شاهدان عینی "جبهه انجیران" که در شرق هرات "پایگاه" داشت روابط آن با شیرآقا چونگر عادی بود و گاهی با هم رفت و آمد های هم داشته اند. اما اکثریت اعضای "جبهه" درباره شخصیت بی ثبات و خصوصیات اخلاقی این لمپن فاسد و سابقه ای تاریک و جنایت باروی اطلاع داشتند.

(*): دسته هراتی ها که بخشی از گروه "تازه اندیشان" بود مشتمل بر تعدادی از اعضای "سازمان جوانان مترقی" و افرادی از جریان دموکراتیک نوین بود که خواهان پوشش اسلامی "رادیکال" بودند و گروه "تازه اندیشان" یکی گروه های متشكله "ساما" بود. بعد از "شهادت" مجید "ساما" به پیروی از "مشی مستقل ملی" و "اعلام مواضع" و اعلامیه "جبهه متحد ملی" ، یعنی قراردادن استراتژی جمهوری اسلامی بجای انقلاب ملی- دموکراتیک ، در مواضع ضد پرولتری قرار گرفت. "ساما" در حوزه غرب در جبهات جنگ در بین توده های خلق درباره "جمهوری اسلامی" تبلیغ می نمود. در بین روش فکران کمتر آگاه به مسائل انقلاب کشور؛ جمهوری اسلامی را منحیث مرحله اول انقلاب ملی- دموکراتیک تبلیغ می کرد و باین صورت سعی می نمود تا ماهیت طبقاتی ارتجاعی شعار جمهوری اسلامی را که تامین کننده منافع طبقات ارتجاعی فئودال و کمپرادر و افشار ارتجاعی

جامعه و امپریالیسم جهانی است، استارتارنماید و در زمینه این چنین توجیه می نمود که: چون در شرایط خاص کشور ما که توده های خلق اعتقاد راسخ به دین اسلام دارند و رژیم خلقی پر چمیها و سوسیال امپریالیسم "شوروی" بنام "سوسیالیسم و کمونیسم" خیانت و جنایت می کنند؛ لذا شعار "جمهوری اسلامی" در این مرحله شعار مناسبی می باشد و باید با همین شعار در جبهات جنگ و در بین توده های خلق به پا خاسته رفت وزیر این شعarmی توان توده های عوام را آسانتر متشکل کرد. "ساما" در مواردی فعالانه تراز برخی احزاب ارتقای اسلامی، اسلام "مترقی و مبارز" را تبلیغ می نمود. و به همین نهج "ساما" اعلامیه های منتشر می کرد که معرف ایده های انحرافی التقاطی آن بود؛ درجهت تحقیق وحدت "تسنن و تشیع" فعالیت مینمود؛ در میتگها و مجالس هواداران واعضای "ساما" سخنرانی های مسئولین حوزه غرب را با نعره های "الله واکبر" بدرقه می کردند؛ و از این سخنرانی ها کست تهیه کرده و در بین مهاجرین افغان در ایران پخش می کردند؛ در ماه محرم محافل روضه خوانی و سینه زنی بر پا می کردند و گاهی هم حلقة های "جهر طریقه صوفیانه" (اهل تسنن) می بستند و از این طریق روشن فکران نا آگاه را در انهماک به شیوه های مبتذل و گمراه کننده سینه زنی و طریقت "پیری و مریدی" تشویق می کردند. آیا (ساما- ادامه دهنگان) همین فعالیتها را "دموکراتیزه کردن جامعه" می نامد؟!.

در اخیر صفحه (14) و اول صفحه (15) چنین نوشته شده است: "روسها در وقت اعدام برایش (یعنی ماما غلام محمد) گفته بودند اگر تور آزاد کنیم با ما همکاری می کنی؟ ماما غلام محمد گفته بود: "اگر صدبارزنده شوم و باز هم مرا اعدام کنید تارد پائی از تجاوزاتان در کشورم باشد، علیه نان در کنار مردم خود خواهم جنگید." روسها گفته بودند با ازبین بردن افرادی مثل تو به زودی پیروزی شویم. ولی او به روسها

گفته بود: "شما با اعدام من و کشتن فرزندان میهنم هرگز روی پیروزی را نخواهید دید. ملت قهرمان من حتی اگر باموچ خون فرزندانش هم باشد شمارا تا مسکو عقب خواهد کرد".

غلام محمد به ملیشیای تسلیم شده به دشمن گفته بود: "من از کشتن خود هیچگونه باکی ندارم، ولی تشویشم از اینست که شما چگونه به حیث یک فرزند این خاک و این ملت حاضرمی شوید با دشمن متاجوز به خاک و ننگ و ناموس تان همکاری کنید؟ مرا بکشید ولی ننگ و ذلت همکاری با دشمن متاجوز به میهن را ازدامان تان پاک کنید".

توضیح: در مرد پر اگراف فوق همین قدرمی گوییم که : اولاً: طبق گزارش قبلی فقید ماما غلام محمد توسط ملیشه های شیرآقا چونگر بقتل رسیده است که در ماهیت هیچ تفاوتی ندارد. و بسیار امکان دارد که قتل اعضای جبهه انجیزان را توسط روسها دولت مزدور به شیرآقا چونگر دستور داده شده باشد. ثانیاً: بادر نظرداشت جریان یک سال و نیم رابطه جبهه انجیزان با دولت مزدور؛ روسها چگونه حاضرمی شوند که از ماما غلام محمد بخواهند که با آنها همکاری کند؟! باقی قضاوت را در این زمینه می گذارم به خوانندگان. هم چنین چند سال قبل در مصحف یاد بود از "شهداء" جنبش مترقبی کشور دریکی از شهر ایسن آلمان در یادنامه ای از فقید "ما ما غلام محمد" گفته شد که؛ قبل از شلیک ملیشه به ماما غلام محمد او به ملیشه گفته است که: "تونمی دانی و فریب خورده هستی و می خواهی مرابکشی، در حالیکه من بخاطرنجات خلق کشور مبارزه می کنم". به هر صورت ماما غلام محمد و همراهان او توسط باند ملیشه جنایتکار دولت مزدور و قاتل مردم کشته شده اند. اینکه کشته شدن بدست ملیشه جنایتکار دولت مزدور یا خاد و یا عسکر روسی در ماهیت از هم چه تفاوتی دارند (ساما- ادامه دهنگان) توضیح بدهد. خلاصه چه آن عده از "ساما" نیهای که

درجبهه انجیران در هرات و در جبهات "ساما" در ولایات دیگرو "ساما" ایهای که خارج از جبهات جنگ در پروسه تسلیمی "ساما" به دولت مزدور توسط خاد شناسائی شده و شکنجه و یا اعدام شده اند و چه شعله ایهای که بی اطلاع و اغفال شده بعد از تسلیمی "ساما" به دولت مزدور (به منظور شرکت در "جنگ آزادی بخش ملی") به جبهات جنگ "ساما" رفته اند و علیه تنظیمهای اسلامی "اخوان" جنگیده اند؛ همه قربانی انحرافات اپرتونیستی و تسلیم طلبانه رهبری "ساما" شده اند و آن بخش از اعضا و صفوی "ساما" که افکار و ایده های تسلیم طلبانه نداشته اند و توسط هیئت رهبری اغفال شده و در چنین منجلابی قرار گرفته اند؛ اینها ولا به مسئله مهم "رابطه دیالکتیکی بین خط ایدئولوژیک- سیاسی رهبری کننده و تشکیل (سازمان، حزب)" توجه نکرده اند و ثانیاً: بنام وفاداری به سازمان و رهبری؛ فیصله های رهبری را بدون غور و تعمق و نقد و بررسی کورکورانه پذیرفته و اجراء کرده اند و درنتیجه به منجلاب تسلیمی به دولت مزدور سوسیال امپریالیسم روسی و چنین سرنوشت فاجعه باری گرفتار شده و جانهای خود را از دست داده اند.

در صفحه (18) می خوانیم: "سردار- دولت هم لست تشکیلاتی سیاسی را ازما خواسته بود و در این کار هرسه مدخلی بودیم و به مشوره هم این کار را کردیم".

توضیح: طبق مطلب فوق؛ قراردادن لست تشکیلات سیاسی "ساما" در دسترس دولت، یعنی در دسترس دستگاه های ("خاد" و ک.ب.گ.) یکی دیگر از عاقب فاجعه بار تسلیمی "ساما" به دولت مزدور وخیانت وی می باشد؛ زیرا ممکن است که ده هاتن از اعضا و صفوی بی اطلاع "ساما" توسط این دو دستگاه جهنمی شناسانی شده باشند. شاید تعدادی از آنها توانسته باشند فرار کنند و شاید هم تعدادی توسط خاد دستگیر شده اند. وکته ای بزرگی از "ساما" همکاری با دولت را تآخرا داده اند مانند "غمدن سنگین".

در صفحه(20) چنین می خوانیم: " پیکار- پاچمشید در کارتہ وزیر اکبر خان دیدن روسی رفتیم. این گروه می خواست از درون دسته های ناراضی حزب کمونیست را بسازد. افراد دیگری هم بودند یک فرد تاجیک یک عسکر روسی. روز دیگر رفتیم و روسی را دیدم و من خود را دوست انجینیر و انمود کردم ولی به آنها گفتم که انجینیر فردی عادی است و از تعهدات شان یرسیدم. گفتند وقتی که وی جور نشود ما سلاح نمی دهیم. با انجینیر بعد از صحبت کردم و وی در مردم این ارتباطات گفت که این شبکه مخفی روسهای است و من به شوروی نامه نوشته ام. وی مرکزیت را رد می کرد و علیه آذر حرف می زد. من به رفیق سردار گفتم بعد من و سردار رفتیم که در مردم باروسها حرف بزنیم (از گروپ گاسکت). در جلسه اول در خواست کمک کردیم و گفتیم که پرچمی ها نیروندارند. در جلسه دوم بهانه آورد که سلاح ما در میدان هوائی است. من برایش گفتم که شما در مردم افغانستان اشتباه می کنید. با ده چند این قوا هم کاری پیش برده نمی توانید. من گفتم که ما بلشویک های افغانستان هستیم بعداً برآمدیم. بعد از رفتن سخن، کشته شدن تورن فیض، اوضاع مغشوش و دیدن سخن باروسها. روسی می گفت... تفکرگاهی اخوان رابما آورده و ماسی میل کلکوف می دهیم. من گفتم ما بلشویک های افغانستان هستیم".

توضیح: درباره دیدار و صحبت پیکار و سردار با روسها (از گروپ گاسکت) به سه مورد باید توجه نمود: ۱- "(گروپ گاسکت) می خواست از درون دسته های ناراضی حزب کمونیست بسازد". ظاهر اباید منظور این گروپ از این دسته های ناراضی، گروه ها و افراد ناراضی خلقی پرچمیها، "سازائی"، "کجا"، "سفزا" و دیگر گروه های رویزیونیست مزدور روسی بوده باشد. ملاحظه می شود که این مسئله مورد توجه نمایندگان "ساما" نیز قرار گرفته است و شاید بر همین اساس گفته باشند که " پرچمی ها نیروندارند" و "ساما" نیرومند تراز پرچمیهاست. آیا این گفته

به شکلی چراغ سبزنشان دادن به روسها نیست که "ساما" حاضر است همکاری را در سطح بالاتر و پیشرفته تری با روسها ادامه دهد؟! ملاحظه می شود که اولاً: شناخت اینها از ماهیت حزب رویزیونیست "شوروی" و دولت سوسیال امپریالیستی تحت رهبری آن در چه سطحی بوده است. و 2-: درک و فهم آنها از ایدئولوژی رهبری کنده و ماهیت طبقاتی حزب کمونیست انقلابی واقعی تا کدام حد انحرافی است. 3- پیکار- من گفتم "ما بلویک های افغانستان هستیم". در اینجا واضح نیست که "پیکار" می خواسته چه چیزی را بیان کند و منظور از "بلشویک" خواندن "ساما" در نزد "گروپ گاسکت" چه بوده است. در حالیکه رویزیونیستهای روسی از دشمنان کمونیسم انقلابی و بلویسیم بودند و هستند. 4- توجه کنید که "ساما" به لحاظ ایدئولوژیک - سیاسی تا کدام سطح به لذن قهقرا کشیده شده است. و این گونه طرز تقدیر و موضع بدون تردید از مظاهر اپورتونیسم و رویزیونیسم است. شعله ایهای که جبهه انجینران رادر هرات ترک می کردند، می گفتند که: برخی از "ساما" های در "جبهه انجینران" برای ما می گفتند که "در بین روسهای که به افغانستان آمده اند، استالیینیستها" هم وجود دارند و ما با آنها رابطه داریم و آنها هستند که این اسلحه و مهمات و پول و کمکها را برای ما می رسانند".

با ملاحظه اوراق "کمیسون تحقیق و بررسی موضوع تسلیم طلبی ساما" و بر ملا شدن زوایای از مسئله ای تسلیمی "ساما" به دولت مزدور و سوسیال امپریالیستهای روسی و همچنین به فرجام نرسیدن کار "کمیسون تحقیق..." و عدم اعلام نتیجه ای نهائی از طرف رهبری "ساما" نشان می دهد که رهبری "ساما" به دلایلی نه خواسته است که جنبش چپ کشور و مردم رادر جریان وقایع فاجعه بارمربوط به مسئله تسلیمی "ساما" به دولت مزدور قرار دهد و باگذشت حدود سه دهه هم مرکزیت "ساما" حاضر نه شده است که این حقایق را فاشا و بخاطر تسلیمی "ساما" به دولت

مزدور از خود انتقاد کن و از مردم افغانستان پوزش بخواهد. در همان ابتدا فقید حاجی قیوم "رہبر" رہبر "ساما" نوشته‌ای را زیر عنوان "تسلیم طلبی در قلمرو مبارزه وبقاء" بیرون داده است که در این نوشته درباره تسلیم طلبی طبقاتی و ملی، عال وانگیزه‌ها و زمینه‌های اجتماعی آن تذکراتی داده شده است؛ درباره اشکال گوناگون تسلیم طلبی، ریشه‌های تسلیم طلبی، عوامل برون ذاتی و درون ذاتی تسلیم طلبی و چگونگی وقوع آن توضیحاتی داده است. موصوف در تمام موارد این نوشته به عام گوئی متولی شده و موضع مشخص و روشنی در بر این مسئله تسلیمی "ساما" به دولت مزدور اتخاذ نکرده است. مثلاً به این مورد توجه نمائید: "تسلیم طلبی اجتماعی و انقیاد مقابل بی عدالتی و اجحاف راه را برای تسلیم طلبی و انقیاد هموارمی سازد. و انقیاد و تسلیم طلبی ملی بر زمینه تسلیم طلبی اجتماعی رشد می کند و محیط زیست خود را می یابد". در این نوشته هیچ بحث مشخصی درباره مسئله تسلیمی "ساما" صورت نمی گیرد. "رہبر" در این مقاله کوشیده است که تسلیمی "ساما" به دولت مزدور را باصطلاح خودش بشکلی "در قلمرو مبارزه وبقاء" توجیه کند. "بقاء" جستن به قیمت تسلیمی به دشمن عده ای خلق و میهن چه مفهوم و معنای می تواند داشته باشد؟ در حالیکه این تسلیم طلبی نه اینکه به ساما "بقاء" نه بخشید که به لحاظ ایدئولوژیک-سیاسی و تشکیلاتی آنرا به بحران عمیق همه جانبی و به ورطه از هم پاشیدگی کشاند. همچنین که بعداً کار "کمیسون تحقیق و بررسی...." متوقف شد و نتیجه ای هم از آن اعلام نه گردید. رہبری "ساما" با استدلالهای واهی و به بعنه ای اینکه گویا افراد معینی در کارکمیته اخلال کرده اند و هم با این استدلال که کار "کمیسون تحقیق و بررسی...." و اسناد آن از جمله "موضوعات درونی" ساما بوده است؛ روی این مسئله سرپوش گذاشتند. طی بیش از سه دهه این مسئله مخفی نگهداشته شده است. البته همین چند ورق محدود برخلاف خواست مرکزیت "ساما"

بیرون داده شده است که رهبری "ساما" این عمل شخص مذکور را "خیانت" ارزیابی کرده است. اما خود رهبری "ساما" هیچگاهی حاضر نه شده است که مسئولیت این تسلیمی به دولت مزدور و اشغالگران روسی را پذیرفته و درباره ای این از خود انقاد کند. البته بعد از آنکه اعتراضات داخلی علیه مسئله تسلیم طلبی و تسلیمی بخش‌های زیادی از "ساما" به دولت مزدور، چگونگی برخورد رهبری "ساما" به مسئله تسلیم طلبی و مشی اپرتوئیستی راست و "اعلام مواضع" گسترش یافت، بحران درونی "ساما" شدت گرفت و بخش‌های زیادی از "ساما" انشعاب کردند. هر کدام از این بخشها بنا بر درک شان از این مسئله (مشی تسلیم طلبانه و مسئله تسلیمی "ساما" به دولت مزدور) از خود انقاد کردند. اول: افرادی که بگونه غیرمستقیم در پرسوه تسلیمی "ساما" قرار گرفته بودند و یا ب اطلاع نگهداشتی شده بودند، از خود انقاد کرده و تعداد زیادی "ساما" را ترک کرده و برخی حتی ترک مبارزه کردند. دوم: گروه‌های که از تشکیل "ساما" جدا شدند ولی از خط "ساما" گستاخ قطعی نکرند؛ اینها نیز تا حدی از خود انقاد کردند. سوم: گروه‌های که درباره مسئله تسلیم طلبی و تسلیمی "ساما" از خود انقاد کردند و گستاخ خود را از خط "ساما" اعلام نمودند و در خط ایدئولوژیک سیاسی (م-ل-ا) مبارزه را در جنبش انقلابی پرولتری به پیش بردند. ولی طی بیش از سی سال مرکزیت "ساما" حاضر نه است مسئولیت تسلیمی به دولت خلقی پرچمیها را پذیرفته و رسماً از خود انقاد کند. طی حدود دو سال اخیر در "ساما" انشعابی صورت گرفت و دو بخش زیر عناوین "سازمان آزادیبخش مردم افغانستان (ساما)" و "سازمان آزادیبخش مردم افغانستان - ادامه دهنگان" بر اساس همان خط مشی "ساما" فعالیت می‌کنند.

11 مارچ 2013

سنند «تاریخی» تسلیم طلبی سازمان آزادیبخش مردم افغانستان

اصل سند

حسن صحبت ۴ رشته ای ، ۶۰ ظاهر روی مجموع « ارتباطات » که هن بامستان داشت ، نظرم لازم
دستگذیری شده آمد ، تا جمیع دستگاهی به تنوع تمدنی این طبق در مطلع و سرمهطلح گردد ، و مرابط سکول
هم نظرات ، سخنادت ، ابهالات ، مسخنادات وغیره تذکرات بدمستان را از درون دیگران تسلیفات حق امید
نموده و در معرض مبارزات مغلوب نموده بگویند یعنی درون مانندی قرار چشید ، تا باز نگیرد به تنوع و راهنمی
سازی و سازندۀ رسید . تراوی حصول این امکان راست زیرین در پیشوار مودم : ۱- سرکاری کنفرانسها و
راه اندختن پیشگیری ۲- پیش فری خود را دیگر برای چنان از اشارات نموده ، از جانش باشکانی شدما
است یادداشت شکر و آنرا موده مسخناده دلیل قرار ده و از طرف مطالب با صفات اولیه ایش پیشنهاد موندانه
قوییت آن برسد . اینجا دارم با برخورداری از همکاری رفاقت برآیند « ارتباط تری » لندن را از خود و خارج
آوردده ، هستی اتفاقی و ضمایر دروغ جنس لندن را آفتاب ترسانده ، حسن صور حصل اصل انسداد ولنعت از
خود باید درون صفت ۴ کنند ، درکس آنوزی از کامپ و حساب از همکو انتباخ در آشیده ، بار و بیز
نقش دیرینه ایش بخوان مثل تندیه و باروی لوان ای سایا از خوان از اعاده مکرر آن ، بسیار کسرم ارزشند خود را
در نیشت آزاد بخشی می خود کا ذر موسیل سایر اینستیتویی و دانشگاه های اصیل ، بقدیمی گذشتگان ادعا شد
در آغاز کار اینستیگ مخان حود را که در جهان گفت از این اینستیگ مخان ایش کسرین داشتم که از این موده و سیاست نقل آنرا باش
می خوارم . علدوتاً قشوده که می خود که استخوان منی اولی نظرات و ایستادهات من در گزارش دوکال و دویم قلم در مزد ما
موجود است ، باین بایسته و غصه ایزور بآن در جم خواهیم گرد

رجایب رفعت ای خانه کوک میں صورت ہے ای طبیعت لفظ میتوان کہ در آن زمان حق تکفیر از جو کسی لوگ
در سارے مکونن و کاروبار کی ٹھیکانے میں اسی مکان ای مکہ مسجد نہ رہتے ای وہ نہ رالاط تحری ای ای طرف حججیں کامیاب
بہت سے دولت کیا تھے نہ سدھے ہے : وہ قمیت ایسی تکمیل مکونن کہہ ہے باضافہ ہجری مرکز کی ساما ای مکن اوضاع
وہیاتِ ضمیل ناموان ایمند جنہیں علاج بنے ہے ، بعد ای شکست بی شکست بی شکست بی شکست
شکست بی شکست
و خرچ سمجھی بی را پختہ ارتبا طاقت ایکنی و سستہ ایزیکلات دولت بی دولت مولیہ مکری بودند . عده دیر رہا
بی آن ستر من داشت مدد بی را پختہ جنیع خردی را کسی تو فرق و رواز رکھتے ایں تھے ، کہ در میان ایں زینا من یم نو یوم
کو مسکو رفیں دیا تھیں بی کسکن ایز کھانا دیا گیا درد دو یا سہ دیست : کہ ایکر کیستان مردم قضا و کرم را ایور دز
بدو کرہ داڑ تر عزیز ایہا بجا دیست دو یا سی ندمہ پلٹھنیست ، ایکر ملکیزم را بباہ دیست بادلت جام غرفاہر کجنیں مکروہ
تا ایسیکر کیستانی دا اسر مریض بدر راه ای دوسارے صد سدم و میاچو اکر ایکر کیا ناک رکھتے کیم سی قم ملکی دراچی ایکر بی ایکر دیشم

در حیث توصیه اینکه روح حیثیت طایب که در زار است بست کرده و فرشته اداره بودند عرض میزد که تو صیر مولی
خاله ای خاب در تقویت اصلیت و اراده با این خوبی کرد. اما سازمان این توصیه قابل برقراری نداشت
که هر چیزی با دلست غصه میزد اگرچه دیگر گفته به اعماق مخلوق رسیده بود و با توان ایجاد محابات داشت و بخ
میداد، با اینکه
روح حیثیت با اینکه
بررسید. علاوه بر این زمان دوره «خرنخی» را با این خوبی بود، به منی آنکه دولت مسکن سعی مهاتم دوبل میزد
و با در طالع پیش روی بوده و تهدید زیارتی از خوبی هر مستقره نموده بودم و بین مردم که همان رسیده بودم، صوفون
سازمان و دارم به بخوبی بگفت و گفت هی ریا کاران دوست بی خوبیه بودند و علاوه بر این دارم را با این خوبی بودند که در این گونه
با این خوبی دارم از این دو شر بود. درست درین زمان همچنان که خوبی داشت که جمله اینکه اینکه اینکه اینکه
در نویش میگویند که از ده شر بود. درست درین زمان همچنان که خوبی داشت که جمله اینکه اینکه اینکه اینکه
از خاطر در میگیرد میتوانی از طرف من بودند که بخوبی را در نویش میگذشت که زیارت بگفت که حیی محسن جان نم
و اینکه
از نفعی آن کنم میگفتند. میگفتند با این خوبی همچنان که شکار کنندیان وی کار نمود، زیرا این عمل همانکه درین میان
از خوبی عطیت خواهد گذاشت و بخوبی خواهد نشاند، از طرف دیگر اینکه اینکه اینکه اینکه اینکه اینکه اینکه
میگفتند. اینکه
و در بر این میان میگفتند که دارم مصروف و در طالع بخواهی دارم مطالبات ماضی خود داشتم و بخوبیه خود
و عیشه کشان از باز شناختندم. نایابه داشت و بخوبی دیگر گفتند و نایابه میگفتند را بر این حیثیت. درست من
زمان بود که صورت دیده ای طبقه عدم دارم و زیارت بگشی بودن آن با خوبی میگذشت شان بی سوده و زیست آنها و قبول را با
نهاده من درین شیوه به لذت برآمد و لذتگران داشتند همچنان که این مجموع آورده بود از تو شناس ای ای ای ای ای
ساز قطبی را با طی جلب و دست چشم صحیح را دادم. بگفت من بعد از کارهای این دنیا که ای
روغای باقی نداشتم از ای
بر رفاقت رکبان ویک رکبان میگزد.

عـمـقـهـ اـجـمـعـ

پاره داشته‌اند از سه جلسه کمیون تحقیق و بررسی شامل طلبی و یک نوشته کوتاه درستخطی مربوط به تحقیقات این گمیون از "سردار" از جمله آن استادی است که از دستبرد کاشتنه خاص "رهبر" در امان مانده است . با مطالعه این اوراق میتوان به عمق فاجده بیو برو .

ملا

۱۴۱

— در اشتباها همکی سعیم اند کارها، اعضاي عادی سازمان و روابط توده ای؛ مسئله صرف بر سر کمیت اشتباها است. جريان نیرومند نا مساعد تها همکی را کشاند. میزان اشتباها تغییر ارادی فرق کرده است. کمیته مرکزی به تنهائی مسئول نیست و افراد رابطه گفته نیز به تنهائی مسئول نیستند. رفاقتیک بظاهر غیر مستقیم نقش داشتند نیز مسئولیت دارند. شرایط عمومی و جریان عمومی قبل بوجود آمده بود. مرکزیت بعد خود اشتباه کرده و افراد دیگر هم به اند ازه خودشان اشتباه کرده اند. کسانی که اختراض داشته اند حتی چند ماه قبل از جریان ارتباط گیری فحصه کردند بودند که خصوصی با دولت رابطه پذیرند (یاسین، پویان، موسي ۰۰۰۰).

اگر پهکار ارتباط گرفته زمینه هايي نيز و پگان نيز بوده. کسانیکه مانند نداشت از رابطه گيری با دولت استقبال کردند، چنانچه موقع پهکار اخوانها توسط دولت اگر گریت خوشحالی داشتند. باقیمانده ها اختراض نکردند و توافق نیا غیر مستقیم داشتند. فقط عده کم در دوسي خلافت میکردند و پگانها موافق بودند و یا خاموش. تابيل به ارتباط گيری فقط تبارز علني در وجود سخن و پهکار را شتت است.

در جلسات مرکزیت روی موضوعات بحث نشد؛ مثلاً قضیه هرات، کسیدگی ها و نظریات مختلف. مثیله قبل رفاقت به توافق رسیده بودند و همکی در انتخاب من همنظر بودندند. بايد همکی به اشتباها خود اعتراض کنند ولی اشتباها سخن و پهکار بیشتر است تفاوت فقط تفاوت کی است.



جلسه مرکزیت دوام رابطه گيری وا تاکتیک قید کرد و صوفا برای ششماء و پختار خروج بوده است. رفاقتیک هم آئند عده زیادی از جيش از جيش فرار کردند و مسئله خلافت اصولی شان طرح نبوده است. اگر پهکار و پویانی گه هیچگاهی کار جدی نکردند و این حرف برايشان بروگ شد برای فرار.

— در مور مسئله خلط تفاهها در پهوان صلاحیت کافی ندارم. شناخت من بعد از شکست شان است و شناخت قبیل نداهم. در ماه اسد سال ۹۴ در دید اورها و فرقاً (پیاو و فقای دیگر) در خواست کردم به کوهه امن بروم. در ماه اسد ۹۵ به قربان و قفقان بودم و دهقانی میکردم. در ماه عقرب و قوس و فرقای پهوان به کوهه امن می آیند. از منابع دوسي و انشکافات شان آشنایی نداشتم اما و با منطقه هم آشنای ندارم. موضوع خلط تضار هارا در پهوان در نوشته قبلی بعنوان يك فاکت مطرح کرده ام. فعلاً نظری دارم نمیتوانم. با جمع آمیز فاکتها زیادی میتوان در مورد اپراز نظر کرد.

— مسئله ارتباط گيری از لحظه‌هایی تا حدودی از کاپیسا پهوان آمد و از لحظه‌عینی شکستهای بی دویی اوضاعی بوجود آورد که روحیات شکست و عده ای را با خود رانست.

در مور ریشه های اید شولزیک قضیه بايد گفت که مسئله از تضاد اصلی ناشی میشود که تضاد بین خوده بوزراهای "ساما" با اید شولزی طبقه کارگر است. ساخت طبقات سازمان از لحظه‌منشاً اجتماعی کلاً خوده بوزراشی بوده و اکر افراد تجدید تربیت کارگری شده باشند جزوی است و هنوز جهت عده را اختیار نکرده. اید شولزی افراد منش فردی با اید شولزی ادعایی در تضاد است. از همین لحظ است که تا حال نقض پیشاپنگ دیواری اس نوبن و پیشانه‌گی طبقه کارگر را مستقیماً و عیناً تنوانته ایم بر عده بگیریم و با طبقه کارگر همچگونه رابطه ای موجود نیست. این تضاد اصلی و ریشه ای است. انحرافات خوده بوزراشی کاملاً بدیهی است. جهت عده را اید شولزی خوده بوزرازی می‌ساخته است.

— در مور حکم استراتژیک و حکم تاکتیکی در مور رابطه گيری با دولت باید گفت که بعد از روان کردن خط حاجی صاحب دخواهش قطع رابطه مسئله بصورت جنگ طرح است. در جریان پیش از جلسه کابهه قسقار "زکریا" چون در شفاخانه است عملیاً مدخله

در مورد میری از محدودیت محدودی از پیش بروان مدد و از لحاظ عیبی ملستهای بین دویی اوضاعی بوجود آور که روحیات شکنی و عده ای را با خود داشت.

در مورد ریشه های ایدئولوژیک قصیده باید گفت که مسئله از تفاضر اصلی ناشی میشود که تفاضر بین خوده بوزواهای "ساما" با ایدئولوژی طبقه کارگر است، ساخت طبقاتی سازمان از لحاظ منشاء اجتماعی کلاً خوده بوزوانی بوده و اگر افزار تجدید تربیت کارگری شده باشد جزئی است و هنوز جهت عده را اختیار نکرده. ایدئولوژی افزار و منش فردی با ایدئولوژی ادعائی در تفاضر است. از معین لحاظ است که تا حال نقش پیشانگ مذکوسی نون و پیشانگی طبقه کارگر را مستقیماً و عیناً نتوانسته این بر عده بگیریم و با طبقه کارگر همچگونه رابطه ای موجود نمیست. این تفاضر اصلی و ریشه ای است. انحرافات خوده بوزوانی کاملاً بدیهی است. جهت عده را ایدئولوژی خوده بوزاری میساخته است.

5

— در مورد حکم استراتژیک و حکم تاکتیکی در مورد رابطه گیری با دولت باید گفت که بعد از روان کردن خط حاجج صاحب دخواهش قطع رابطه مسئله بصورت جدی مطرح است. در جریان پیش از جلسه کابه قشمار "زکریا" چون در شفاقخانه است علاوه بر اینه نهاد ره صرفاً مشهور هانی ارشتر گرفته میشود. و مستقیماً در جریان کارها نمیست. بعد از ارتباط گیری - بیان واقعیتها - رفتا سخن و پیکار با خاطر ارتباط گیری با دولت از طرف باقی رفتا زیر فشار هستند. پیکار بارها از طرف حاجیم صاحب موظف به رفتن به کوهه امن

5

شده بود . پیکار با اکراه کابل را رها میکند و کوهه امن میبرد . وی زیار افشاگری میکرد در فامیلها در بازار و در کجه که انعکاسات این حرفها پاکستان رسیده بود . بعد از دوامه اصرار من و سخن وی را از کابل کشیده بیم . بر اساس این افشاگریها بود که باری بنده شد . بعد از وقتی پیکار به کوهه امن با هم اختلاف نداریم و نظرات ما واحد است . اختلاف نظر بین من و سخن وجود دارد که سخن زیاد بی بروانی میکرد و لا قید نبود . در هوتل کابل بارها هر کسی را از دارد و در مکریان همچنان (کاروی از من پیشفرته نبود) . سخن هم در کابل ایلا گشتی میکرد . از لحاظ گپ زدن در بین اتفاق نیز احتیاط میکرد و از تاکتیک بودن حرکت و مایل را خلق خود ما صحبت به عمل نمی آوردا . زارین مورد تجویه سخن وجود داشت . در روز اول گفتاری هراتی ها « یعنی » که حدای آنها شدت شده و در جلسات خصوصی خود علیه ما صحبت میکردند . سخن زیاد بین احتیاط میکرد . چون سخن ارتباط گیری با دولت را نمیگیرد و میخواست گاهه اخوترا را پھر قیمت بشود اینطور رفتار میکرد . دولت برایما میگذگ که ارتباط شما تاکتیک است زیرا حریمانی مابین شان موقت .

این ارتباط تصادی در خود نهفته را داشت یعنی ما باید در عمل کاری میکردیم که مایل را تاکتیکی حل میکردیم ولی در ظاهر استراتژیک جلوه میدادیم . روز اول هم این حرفها را گفته بودند . این تضاد بصورت ماهوک وجود داشت و در سیک کار تیارز کرد . در راه احراف اصول انقلابی کاربری ندارد . با دشمن نیزه دند و پایید با وی دیبلوماسی کنی . ما مجبور بودیم تسا حد ممکن از حرف تاکتیکی جلو گیری کنم . گذشته از آن از لحاظ اسرار دولت را تائید نکرده ام و بارها علیه انجینیر اولین کسی بودم که حرفها پیشرا رد میکردم . استدلات ها را سخنی و پیکار برای دیگر وقتاً بیان میکردند . در قسمت مشی مستقل میان حرف میزدم که اگر مشی مستقل میان نی پسچی ؟ مشی دیگر مشی واپتگی میان و انتشار میان اینها سخنی و پیکار برای رفاقتار دیگر . استقلال میدارند . حساسیت و لطفاً کار میان با آنها فرق میکرد . آنها درین وقتاً بودند که میتوانند بین دولتین . بارها به رفقة از وضع پیغامبری که در آن قرار داشت یاد کردند که مزءه هاتان بخوبی است از اعراف و کاتانی که در آن قرار داشتم و تهدیدات دشمن باخت میشد که چند شباهه روز مرد هان مان تلح میبور . ملته بخوبی با دیگران فرق میکرد و اصل بالای حرف من حساب میشد نه بالای حرف سخنی و پیکار زیادی نمایند . برسیم بودم . قبل از جلسه ایمه مختار میان جلسات داریم که نظرات ما با هم تفاوت ندارد . در کرک دلم رفاقتار دیگری هم هستند . حرف ما بعد از برآمدن انجینیر جملانی میگذارند انجینیر بعد از هر آمدن از شفاهانه فعال میشود و برای اولین بار در جلسه ایمه شرکت میکند . دستور حاجی صاحب از لحاظ موقیمت و از لحاظ امکانات درست نبود . یک جزیران اجتماعی به اراده افراد تعلق ندارد . دروان دروان رونق کار ارتباط گیری بود . بول تجهیزات و سلاح دولت میدارد . لجهکان و بایه قسقار به تنها مانده بود و توانستم طی مدت ارتباط با دولت تا کلکان برسیم . مشوانی ، صوفیا ، لچکان پیش از غیر پس گرفته شد . این دروان دروان شه بخشی کار بود . رفاقتان بی برآمدند و تویه ها هم قاتفتند اشتند .

در جلسه انجینیر مختار مصطله ارتباط با دولت را به عنوان یک قصبه استراتژی مطرح کرد . من یک و نیم ساعت بالای حرف ازدم . من گفتم که آمدن شوروی تجاوز است و استعمار است که دیده میشود و لس میگیرد . درین مورد ما خود را هم قاتعت اراده نمیتوانیم . همچنان بالای مشی مستقل میان حرف زدم . البته من حرف انجینیر را ماست مالی کردم و مطلب من این بود که انجینیر اصلاح شود . سخنی با اوی بودخورد رویقانه نداشته است و سخن فقط اورا به دند تیله کرد . سوین مجلس در ضمن اینکه حرفهای انجینیر را رد کردم گفتم که تازانو درین گفتگو پیش میروم ولی برای فعلاً چاره دیگری نداریم . با حرف حاجی صاحب موافق نبودم . در آن زمان جز پنج نفر دیگران نمی بروآمدند . باقی رفاقتاییکشند چون در خط امکانات و چگونگی اجرای کار روش نیست باید رفاقتان توضیح بد هند . روحیات رفاقت و ملزم موافق حفظ و وضع موجود بود . با سنگین با واحد و نیز کس موافق بروآمدن نبود . من گفتم اگر یک نفر راضی نباشد من نمایندگی را قبول ندارم . صرف سخن تبلیغ نیست . تمامی رفاقت با سخن مخالفت کردند . رفاقت اراده کار نمایندگی را به عندر از من خواستند . چند روز با سخن حرف نمیزدم . در اخیر این جلسه جیزی نویتم (چنانچه اگر رفقتان به ارد و کاه سوسیالیسم و یا رفقتان به طرف امپریالیسم مطرح باشد و باید کسی انتخاب شود ما بطریف سوسیالیسم میروم . مادر

گفتم که نا زانو در بین کافنت پیش میرویم ولی برای فعل اچاره ر پیگری نداریم . با حرف حاجی صاحب موافق نبودم . در آن زمان جز پنج نفر دیگران نیی برآمدند . باقی رفنا میگشند چون در خط امکانات و چگونگی اجرای کار روشن نیست باید رفنا توضیح بد هند .

روحیات رفنا و مردم موافق حفظ وضع موجود بود . با سنگن با واحد و ضیور کس موافق برآمدند نبود .

من گفتم اگر یک نفر راضی نباشد من نمایندگی را قبول ندارم ، صرف سخن تبرل نبراشت . نام رفنا با سخن مخالفت کردند . رفنا اراده کار نمایندگی را به عندر از من خواستند . چند روز با سخن حرف نمیزدم . در اخیر این جلسه چیزی نوشتم () چنانچه اگر رفتن به اردوگاه سوسیالیسم و یا رفتن به طرف امپریالیسم مطرح باشد و باید یکی انتخاب شود ما بطرف سوسیالیسم میرویم . طایسر

موضع اندلابی خود گماهی سابق پاپر جا هستیم ()

6 به تدریج متأسفان با همه نفر خراب شد . من بارها به یاسین گفته ام که باید انجییر را نجات دار .

بعد خواسته ای دولت افزایش یافت ، در خواست غسل کرگیری ، برق بالا کردن ، تشكیل کوپرانیف ، مارش و متیک و همچنین تاویزیلی .

از موضع انقلابی من دفاع میکرد و وقتا را قاتع میساختم و سخنی و پیکار تبلیغ میکردند . سخن از لحاظ تکری مخصوصه داشت . در مقابل دولت من یا خالفت کرده ام یا در بخواستهای شررا به تعویق آنداخته ام و یا استدلال کرده ام . در درون دولت و در رابطه با رفاقتان من مد اوضع موضع دوست بودم اینکه دولت نتوانست افراد سیاسی بیاورد در منطقه جلسات تبلیغاتی داشت نموده نتوانست و افراد سلاح دولتی داخل منطقه نشد کارهای من بود نه از کس بیگانه با همراهی تلویزیونی من خالفت کردم و با ساختن جبهه ملی پیار وطن همچنان و لذا ارتباطگیری اولیه علاوه رو حدو آتش بسیار باقی ماند . از لحاظ عملی و از لحاظ شوریک مدافعان اصلی من بودم . در طرف یازده ساعه ارتباطگیری با دولت علاوه از حدود آتش بسیار بازجاوز نکرد و دولت پیشروی نکرد .

با افزایش خواست دولت و تهدید و سرکوب دولت مثل بسیار مسئولی و قلمه ملگی ها و شروع پیکار بگیر من برای برآمدن کار کردم . در تمام جلسات سخنی و پیکار در اقلیت بوده اند و حتی پیکار سخن از جلسه کریان کرده برآمد . زمینه عینی برای برآمدن صاعده میشود و من برای وقت تبلیغ مینمایم . در با به قشار بیرون دولتی را پائین کرد . روزهای اخیر سخن را گفتم رفاقتان باید کشید میشوند و وی گفت که به گفت شما بی برآیند . دروان بحران بود و ما با تجربه میتوانیم ثابت کنیم . وقتیم و از تکرار "شروع کردیم . از سراسر از سینگن همچنان کلکان و از با به قشار که انجمنی نفوذ را شافت . من خودم کابل آمد که با لاله کو اینظرف بیام . اینکه چرا به سینگن احوال راهه شده است قابل بحث است . با تمام کارها میتوانیم ثابت کرد که قبول را شافتند . سخن حرف خود را علی کرد . در برآمدن يك شبانه ورز تا خیر تفاوت زیاد ایجاد میکند . دولت تضمین میخواهد . دولت آنها را نداشته کرد . سینگن خلیل خوش بخت که می برد آید .

اما در مورد حمله دولت باید بگویم که حمله دولت تا ساعت یازده بجهه دوام کرد و بعد آرامی بود . اینکی اینها گیری وجود را داشت و امکان خبرداران بوده است چنانچه اینروز سه بار با ارتباط گرفتند . اینکونه برآمدن قمار زدن با ریاست اسلامی بوره ایست . من محظ من کاید آدم و آنها وظیفه گرفتند که آنها را - سینگن شانوا - خبر کنند . جنگ از طرف شتوانی و بونه فرموده بودند اینها همچو بیرون و کلکان همچو قوت در محاصره نبوده است . در لجهان جنگ نبود و صرف یک شلح قزبه کلکان جنگ بود . . . این حرفها از بور اسکن خاص خود ما سرچشمه میگیرد . ولی البته اکثر مرکرات دستور برآمدن دو غیره ای را راهه باشد ^۴ که البته درست نیست و من اطلع ندادم . وقتا با حاجی صاحب ارتباط خصوصی تر داشتند و نهنهت حاجی صاحب بنا به که ارشات سخن فرق کرده بود و حاجی صاحب جد انانه با آنها مکاتبه داشت . البته من بخاطر نداشتم که درین مورد از کسی جویای معلومات شده باشم .

چند ماه از مدت گذشت - جلسه میگرفتند در ماه قوس بود و باید ماه جوزا می برد آدمیم ولی مادر ماه میزان برآمدیم . من در عقرب اینجا رسیدم

— در جهیان ارتباطگیری اینها پیکار با بهم و تجیب دیدیم . بعد از اینها پرتوکول با پیکار بکجا همراه میخوین دیدیم . پیکار من سخنی و انجمنی با تجیب دیدیم . بعد اینها بدون اینکه من خبر باشم با آنها میدیدم . انجمن هم با آنها میدید . سه پاریکار با تجیب دیده است و دروار سخن .

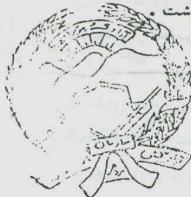
[8]

نحو مورد اضافی پروتکول همکاری با دولت به عنوان یک قضیه قابل بحث :

صوده پروتکول از طرف پیکار آورده شد که حاروی نظرات داد و لوت بود . در جلسه مرکزیت در متن صوده اصلاحات آمد و مواردی حذف شد و به تصویب رسید که در همین چوکات باید با دولت پروتکول اضافا شود . چند روز بعد شاکر خصوصاً از پیکار شکایت داشت . وی گفت که اگر شما نمیتوانید کاری کنید ما مستقیم داخله مینمائیم (موضوع شکایت ایجاد مژاحمت) شاکر بواهم گفت که شما و پیکار تحت تعقیب هستید . اینرا موتوران خارج آورد . پیکار به هم‌گفت که شما را تعقیب میکنید و اگر تکرار شود ما تعقیب کنیدنرا میزنیم . وی گفت که شما فرق تعقیب کننده را به معرفت نمایید . شاکر بعد این قضیه را منسک گرفت و اکانتان آمد . سحر هم آمد و آنرا گفارش شد . پیکار از تصاویر این بود که باید مرکزیت در جریان اضافا پروتکول باشد . در جریان کار کنس نبود که ماستیو میگرفتند . در کوههادن هم اوضاع به ضرر م پیش میرفت . از طرف مجموعه رفاقت بخارط جلیل کلک از دولت فشار آورد . میشند . رجریحت در مورد اضافی پروتکول با پیکار یکجا بود . آنها میگفتند که پروتکول اضافا کردن مواد زیاد ترش جنبه تعطبی ندارد . ولی با اینهم بدن پروتکول سلاح نمیدارد . قسمی تجربه در مورد هرات هم وجود داشت (در هرات اپلاخیه داده شده بود)

بعد از مشوره با سخنی به این نتیجه رسیده بود که باید پروتکول اضافا شود . بارهای که افتدیم . بالاخره اضافا کردیم . در پروتکول یک ماده به اضافه پیش‌نهانی های دولت و به اضافه پروتکول چوکات سازمان بننا به پیشنهاد من علاوه گردید " رابطه گیری ما با دولت بجز ازرهبری حزب به چاک دیگر و حتی به صوف حزب نماید انتشار باید " . ما در قسمهای دیگر گشت کردیم و ایشان درین مورد . پروتکول بعد از دستگیری آنرا رفتن شاکر و سحر اضافا شده (۱۷ جدی ۱۳۶۰)

از لحظه پیوپیکاری کشتهای صورت گرفته و با پروتکول اول مرکزیت غرق رارد . بعد از اضافا پروتکول سلاح دادند . هفتاد و چند میل کلائنتک و یک میل هاوان . فرد اصلی سازمان من بود و استدلالات هم از من بود و پیکار کسی نداشت . در مورد پیش‌نهانی قابل اجرا نبودن پروتکول ما کاری کردیم که اجرا نشود و دولت گرفت .



- ۱ - آتش‌بس که رعایت شد .
- ۲ - تبلیغات بر ضد دشمنان داخلی و خارجی دولت اجرا نشد .
- ۳ - کوشش آتش‌بس در جاهای دیگر کوههادن هم اجرا نشد .
- ۴ - نشوات مشرک علیه فعالیهای ضد امنیتی اشواری علی نشد .
- ۵ - تبلیغات ضد ماقومیتی در یک اپلاخیه و کویدن مأوثسه درون بعنوان انشماگو بزرگ . پیکار به بهانه عدم صاعدت شرایط قبول نکرد و نام دیگر هم اپلاخیه را من اصلاح کردم که دولت قبول نکرد .
- ۶ - موجودیت نماینده سیاسی دولت در هر قریه درین افراد نظامی ب اجرانشد .

- ۷ - اگر کوئن جلسات تبلیغاتی ؟ به بهانه عدم امنیت برای افزاد دولت و احساسات رفاقتی ما علی نکردید .
- ۸ - متینک و مارش اجرا نشد .

- ۹ - امن نماینده دولت و مظقه بخارط اطلاع دادن و حدود ره بار به منطقه آمد .
- ۱۰ - پیکار چهار نفر افزاد دولتی تبلیغات کرده بودند که سنگین آنها را بین آب کرد .

- ۱۱ - همکاری با دولت و قسمت تأمین امنیت سرک و مناطق خود ما ؟ اجرانشد . ولی تنظیم های دیگر را جلو گیری نکردیم .
- ۱۲ - مسکری ؟ بعد ها زیاد شدید گرفتند . بدها در جلسه ایکه سخن پیکار و سنگین بودند گفت که شما حد عسکر بد همید ما به نما مدد میل سلاح میدهیم . بعد از شروع تهدیدات تلاش شد که ما بعد ها آنها را رها کردیم .
- ۱۳ - موسکری علیه مجاهدین علیات گنند . اکنکه مجاهدین در منطقه ما هی آئند چنانچه شاونوال قره باغ چهل روز در منطقه ماند . سنگین و سخنی گفته بودند که آنها را خلخ سلاح میکنیم که من موافقت نکردم .

- ۱۰ - تهمیت از قوانین دولت؛ پیاره نشد .
- ۱۱ - هنگاری با دولت در قسمت تأمین امنیت سرک و مناطق خود ما؛ اجراء شد . ولی تنظیم های دیگر را جلو گیری نکردند .
- ۱۲ - سکری؛ بعد ها زیاد شدید گرفتند . بهما در جلسه ایکه سخن پیکار و سنگین بودند گفت که شما حد عسکر بد هید ما به شما حد میل سلاح میدهیم . بعد از شروع تهدیدات تلاش شد که ما بعد ها آنها را رها کردیم .
- ۱۳ - موضعگیری علیه مجاهدین علیات گنده . اکثر مجاهدین در منطقه می آمدند چنانچه شانزدهال قوه باع چهل روز در منطقه ماند . سنگن و سخن گفته بودند که آنها را اخلع سلاح میکنیم که من موافقت نکدم . در راه استالک کوه صافی و فرزه ده ها بار گروپها انتقال را داشتند و به گروپها مخصوصا مری را داده شده است شاید مجموع مجاهدین قابل حداخت ما در حدود ده هزار نفر شود . در جریان ارتباط گیری در عمل از پروتوکول موضوعه مرکزیت یک گام هم پیش نرفتیم .

18 ✓

۱۴ - گفت اجرا نشده ؟ البته در مورد حزب اسلامی شده و رابطه کمی حزب اسلامی با دولت قبل از ما صوت گرفته بود . حزب در هنده اول ارتباط کمی داشت خواجه مارش کرد و بیرون نلا نمود . فشارها چند بار باعث بهماران شد . افراد حزب اسلامی معابر می گرفتند . ما پول میگرفتم ولی اجرا آلت آن دست خود ما بود . ما به دولت اجازه ندادیم که پاکیز پول را به قلان کس بد هید . در مورد سلاح هم اختیار دست خود ما بود . اختیار پول دست خود ما بود و افراد سیاست و نظامی هم درست از خوب ما بود . دولت اطلاع یافته بود که ما به حرکت همو میدهیم . بالای ما فشار آورند و هریم ما را کم کردند .

به این ترتیب ارتباط کمی با دولت عمل نمایم لشنه باقی ماند .
درین خود ما نوادر و بیرون راست . پول درست توزیع نمیشد و همه از سخن شکایت داشتند . من در مورد مجدد پیشصلاحیت برقنا کاری نکدم . در قسم استفاده از عرصه بین ممالاتی وجود داشت . من فشاره ای آوردم که هریم ذخیره کنید و بیجا حرف نکنم . و قنی سخن شان نکردند استحقاقی همی پنگن را زیارت کرد . من ده ها بار برای ذخیره همو توصیه کرده ام .

— از سوی خواجه نام افراد نظامی داده شده است . افراد ناشناخته کوهدامن را لست نداده بودیم . از شکرده استالف و از قربان کسی را نداده بودیم . افراد قسمًا به تحلیل وقت بودند . نظیر شامل این افراد است . عده ای شامل مکتب شده بودند .

نام شان داده شده بود .

— در مورد ضربت خودن جبهه کندز البته بعد از ارتباط کمی ها انتظار میافت ولی مهارت انجینیر سرمهی سرمهی تحریق اند اخته بود . موقع ارتباط کمی یکند زنیر فشار جهات ریگ قرار گرفت و تبلیغات اخوان درین مردم اوج میگذاشت .
بعد از ارتباط کمی روحیه رفقا خواشند و زمینه تبلیغات اخوان را هم مساعد ساخت .
قبل صعود به اریاب خیر نامه نوشته بود که باید ججهه کندز را از بین ببرد ولی وی با یک عسکر نزد انجینیر آمده بود و با وی در مورد این نامه کمسود صحبت گرده بود .

البته ارتباط کمی با دولت در مورد اثر تسریع کننده داشته است و البته تاثیرات منفی خود را در همه جاهای داشته است .

در مورد ضربت خودن جبهه کندز من توسط دولت اطلاع یافت . من در کندز وقت دو غرف ناشد اشت اریاب خیر و انجینیر سرمهی .
کندز از طرف اندیاب جلب میشود .

— در مورد جلسه قلی و مقایی کوهدامن باید پکیم که در جلسه دوم موسی مسئله را به میدان اند اخته که من از خود انتقاد میکنم من اعتراض کردم و در خواست انتقاد تحریبی را نمود که کس حاضر به نوشتن انتقاد تحریبی نشد .

سائل و مطالعی که پیشتر چنین های شخصی را شنیده و نشاند هند کشیدگیها بین این افراد است درین نوشتہ حذف میشود و صرف آن قسم از سخنان این افراد که مستقیماً به مسائل تسلیم طلبی مربوط میباشد مطلع میگردد.

..... سودار در قسمت پروتوكول باید بگویم که از روی اجبار اضا کردہ ام . برآشونت مرکزیت نبود؛ در حالیکه مرکزیت دستور اخوا پروتوكول را داده بود . پروتوكول اضا شده صوف در روی کافند با پروتوكول پیشنهادی مرکزیت غرق داشت ولی در عمل آن پروتوكول مرکزیت پیش نرفته . در جلسه اخوا پروتوكول استدلال پیشتر از جانب من بوده و پیکار شنوند پردازه در هر حال مرکزیت دستور اخوا پروتوكول را داده بود .

پیکار — مرکزیت دستور اخوا پروتوكول را داده بود . آنگفت که پروتوكول آشناسی را اضا کن .
سودار — در مورد حکم تاکتیک و حکم استراتژیک ارتباطگیری با دولت باید بگویم که قبل از جلسه باید قصوار حرف نبود . سخن میداند که ما تفاوت انتظار نداشتم . در جلسه باید تضاد را که مسائل مطرح میشود و زیان است که انجینیر از شاخه‌های فنی آنرا درکند و باید در مورد کبیت است که حاجی صاحب فرستاده . درین جلسه انجینیر حرفهای خود را میزند که البته انجینیر پیشنهاد میکند .
و از ارتباط صادقانه با دولت اخترف میزند و از اینکه پرسنل متعارف باشند . مشی مستقل می‌غلط است (تسبیحی و پیکار عقوشی بوان و تاکتیکی بوان رابطه را بیان کنند) .

بعد از ختم صحبت‌های انجینیر من گفته هایش را از لحاظ تشرییک و از لحاظ سیاسی و کردم . در مورد این مسئله میگویم این مسئله میان این ایام روس شی مستقل می‌باشد . در توضیح سیاسی تغیری را من دادم . من در مورد تجاوز روس گفتم که مثل این پیاره‌گران است وجود آن ما نیکوی تجاوز نیست . در مورد مشی مستقل می‌باشد که من دارد کردم ، من گفتم یا مشی وابستگی می‌باشد .
حتی مرتضعه‌ترین دولتها هم مشی مستقل می‌باشد نمیکند . اما در مورد حکم استراتژیک باید بگویم که با وجود پیکار کلام ای .
پیکار پیشتر نرفته ام ولی چرا مطرح کردم ؟ من پیکار این سئله را تائید کرد چرا؟ مطلب این بود که انجینیر با میکار خود را خاطع از ما جدا نمیشد و دوم اینکه در مورد اصلاح انجینیر باید چند قدم برویم . من بارها گفته های انجینیر را اصلاح کردم که وقتی امترافق کردنند . بعد از جلسه در نامه حرفهای من دو بحلو است "کگر رفتن بطور امیریالیسم امریکا مطرح باشد ما ترجیح میدیم بطریق از روگاه سوسیالیسم برویم . " مما بر موضع انقلابی خود کافی سابق پایان خواهد بودیم " . از لحاظ عملی که مردمی در مقابل خواسته های انجینیر مقاومت کرده ام . در قسمت تبلیغات در قسمت متینگ در قسمت صاحبه تلویزیونی ... با الآخره انجینیر از طرف من مأیوس شد . من بارها فشار دوکردم . از لحاظ عملی بیشتر از اینها یک کام علی نگذاشته ام . من بارها بارها خواسته هاک دولت را در کرده ام .

بعد از سرکوب شوانی و دیدن نجیب برای اولین بار به رفاقت کنم که باید برای بیرون شدن تدارک بپیشند . رفاقت بعد از تلفات کلکان قائم میشوند که قطع رابطه صورت گیرد .

در مورد ساختن تشکیلات من هم مثل رفاقت سخن و پیکار میتوانست تشکیلات مخفی بسانم . موقع رفتن به کوهد امن بنا به علل مختلف رفاقت بارها نزد من مراجعته میگردید . رفاقت پیشنهاد میگردید که امکانات را خودت توزیع نما . اینها همه زمینه بودند ولی من حق رفاقت را و اینویه شانرا نزد ام و دسته پندی نساخته ام . قبل از جلسه باید قصوار این مسائل مطرح نبود . بعد از آمدن انجینیر مسائل اینکوئه مطرح کردید . من چرا به سخن و پیکار نگفتم ؟ نیزه سخن بعضی حروفها از نزد شم میرفت و پیکار هم حرفهایش از نزد شم میرفت . پیکار و من همینه از جار و زدن تاکتیک سخن با وی جنجال داشتم . وی این مسائل را در هوتل کابل و در مکریان جار میزد . سخن هوتل کابل را به هرگز افشا نمیکرد . پیکار میچنان . گشت و گذار شان در کابل انشاگرانه بود و بی توجیهی میگردند . بارها درین موارد تبعصره شد . اما من مسائل را وعا میگردم .

را و انتویته شانرا نزده ام و دسته بندی نساخته ام مقبل از جلسه با به تشار این مسائل مطرح نبود . بعد از آمدن انجمنی مسابل اینگونه مطرح گردید . من چرا به سخن و پیکار نگفتم ؟ زیرا سخن بعضی حروفها از نزد شم معرفت و پیکار هم حرفهایش از نزد شم معرفت . پیکار و من همینه از جار و زدن تا کنیکی سخن با روی جنبال راشتم . وی این مسائل را در هتل کابل و در طربیان جار میزد . سخن هوتل کابل را به هر کس افتاب میکرد . پیکار همچنان گشت و گذار شان در کابل انشا گرانه بود و بنی توجهی میکردند . بارها درین موارد تبعصره شد . اما من مسائل را رعایت میکردم .

در قسمت ساختن تشکیلات این سوال مطرح است که چه عمل داشته است ؟ بر اساس گذارشات سخن و پیکار رستوراده شفره ، سخن و پیکار کارکرده و حاججه صاحب رستوراده . سخنی در با به تشار مخالف نمایندگی من بود که حتی پیکار حرفش را قبول کرد .

10

* پرسش جدید

من استمعنا دارم . تمام وفقا جز سخن مرا به عندر در گوهد امن گشته هم راشته ام . خرسوار شدن از الفتا یا در مورد تشکیلات درست نیست . جز سخنی هجده بیست نفر موافق بوده . من همانوقت یک کارگفت که شما کابینت خصوصی دارید . من از لحاظ رازی سخن مطعن نبودم و رفاقت سرکوب میشدند . شناسفانه فعلاً موجود حاضر نیست . من خواستم کتابت به سخن یغصان و قاسم را گفت که به سخنی گفته که من نامردی نمیکنم . من مسائل سازمانی را تبلیغ میکرم . توصیه میکرم و رفاقت میوز کرد . سخن پشت گوش میگیرد و وقتیکه شروع کرد بن نگفت . من استحقاقی معرفی متنگین را بخطار بین میالان سخن و پیکار زیار کرد . با وجود حساسیت کارمن از اپنها پیش بوده ام نه عقب . وقتاً پاید فاکت وار صحبت نمایند و واضح حرف بزنند نه اینکه شاپه رازی نمایند .

سخن — من گفته ام که سردار او را مرکزیت دستور داره و روی خیانت نکرده است . نامه ای علیه سردار به سازمان نداده ایم . پس اختلافات ما از کجا شروع شد؟ رفاقت در نامه اش گفته که با گفته های زکریا موافق بوده . ما گفتیم در یک مرحله اختلافات بین ما آمد . سردار او در نامه نوشته بود يك نامه برای بوطوفی نم به قوانند اعماق گروپ . شما در نامه های تان نوشته بودید که شما در پی تحریم من هستید . البته این مسائل بعد از موضوعاتیکه های مخالف با شما بیان آمد .

سه تظریج اصلیه بنا به فیصله به سازمان فرستاده شد . بین آنها اختلافات ماحصلیه سراسری خواجه است . بعد از جلسه دو خط ترسیم شود . لاله کو آرام کشت از حاجی صاحب آوردند . در گفت رهنمون راهه شده بود . در خانه زکریا من زکریا سردار و لاله کو کشت را شنیدم . میباشد پیکار زکریا سردار و سخنی نظریات خود را ارائه کنند و نظری توحیدی به مرکزیت فرستاده شود . اختلافات قبل از کست نیست .

پیکار — در شفاخانه ۴۰۰ پستر پاسین ^۱ سردار من و چشمید با هم بودم بروخورد زکریا علیه سوسایل امریکا میسم خشن نیست . بعد از مدتی آمر خاد شش آمد . زکریا نزد وکیل غدر کرد . دقیق یارم نیست که شما بوده اید یا نه (اشاره به سردار) . اید . من به زکریا گفتم چالوس نمیکنم . تخفی بودن اینجیریکی از عوامل مانندش در دولت شد . بعد این انجمن خوشحالی نهاده جمع کرد . در قسمت شما (اشاره به سردار) چیزی نمیگفت . این صرفاً یک نذکر بود . سخنی — هدفی بودن به اشتباهات است . ذهنیت من این بوده که رفاقت سردار در یک مرحله انحراف فکری پیکار چونه بود . من میخواستم این مسئله را مستقیم حل نمایم . آکنون صحت مینمایم .

بعد از آمدن سردار به قره باغ که من با ایشان دیدم بین ما رابطه بوجود آمد . بعد تفاهم بوجود آمد و رابطه نزد یک برقار گردید آمر زلیل بر سر سردار او یا من آزاده شد . ملاقات مأکمل نزد یک بوده است . بعد از شنیدن کست من نظریاتم را نوشتم و نوشته را به سردار او را دارم که نوشته ام را تا حال بمن نداده است . من فکر کدم که برگز نگه داشته اند . و فقا حاضر بودند چیزی نتویستند . سردار کتابچه را هم نزد خود نگه داشتند . بالاخره من نظریاتم را نوشتم و فرستادم .

پیکار — من گفت در جلسه خطاطات انتیتی وجود دارد . سخنی گفت پاید طرح شود . من بر سردار کست به زکریا با وی مخالفت کرد . سخنی میگفت خطوط بد دولت وجود دارد .

سخنی — سردار همیشه به خانه زکریا رفت و آنداز داشت و با زکریا را از مناسبات نزد یک بود . رفاقت نوشته نداشتند . جلسه را من تعیین کنند خواندم و به رفاقت در مورد تذکراتی دارم . جلسه به استراتژی تقریباً ۲۷ نفر داشتگردید . من مسئله کست را مطرح کرد . برای من بر آمریکا و سازمان از منطقه پیشوایان یک تجزیه موجود بود . من مسائل را مطرح مینمایم . در جلسه میتوانستم و تظاهر وجود راشته باشد . ما بحث را شروع کردیم . اعضاء جلسه: ما سه نفری زکریا ، منیره احمد ، نظریه آمر زلیل ، دارود و اینجیری زکریا بروخورد صادرانه را با دولت مطرح مینماید و حرکت را استراتژیکی بیان میکند . من گفته های وی را معنی کردم که باید برجی و ملیتی شود . پیکار نظر مرا تائید کرد و رابطه با دولت را مؤتمن و تاکتیکی خواند . وی گفت سامانی بودن و مدن و اندیشه مانوئسم بدن .

اما نظر سردار آن نظر زکریا درست است و گفته هایش را هم گفته . نتیجه اینکه چاره نیست و راهی نداریم . با اخوان (امریکا) و با دولت (روسی) . آمدن اخوان به مفهوم ضربت خود را خود ما و افکار و اندیشه های ما است . خلاصه روس نسبت به اخوان و —

تعیین لئنده خواندم و به رفقا در مورد تدریسی دادم . جلسه به اشتراک تقریباً ۲۷ نفر داشت تردید . من سئله سسترا مطرح نزدیم . برآف من بر آمدنی سایرین از منطقه بعنوان یک تجربه موجود بود . من مسائل را مطرح مینمایم ، در جلسه میتوانستم و نظر وجود را شنید باشد . ما بحث را شروع کردیم . اعضاء جلسه: ما سه نفر از کریا ، ضمیر و ا Jade نظر آمر زلی ، دادر و انجمنی زکریا به خوبی صادقانه را با دولت مطرح مینماید و حرکت را استراتژیکی بیان میکند . من گفته های او را ممنی کردم که باید پرچمی و ملی پرچم شویند ، پهلوگار نظر مرا تائید کرد و رابطه با دولت را مؤقتی و تاکتیکی خواند . وی گفت ساماوش بودن و هردن و اندیشه ماقول ننمودیم .

اما نظر سردار: نظر زکریا درست است و گفته هایش را هم گفته . نتیجه اینکه چاره نیست و راهی نداریم . با اخوان (امریکا) و یا دولت (روس) . آخون اخوان به مفهوم ضربت خود رون خود ما و افکار و اندیشه های ما است . خلاصه روس نسبت به اخوان و - امریکا بہتری دارد . به این صورت نظر زکریا مورد تائید قرار گرفت . من گفت و فیق بنویسد ووی نوشت :



درین جلسه سیاسی نظامی سه موضعگیری بوجود آمد . من به پیکار گفتم که موقف ما خطوناک شد و باید تشکیلات سری ساخت . ما آگاهانه این کار را کردیم . مخالفت با نایابندگی سود از یعنی مخالفت با نایابندگی فرد دولتش برازی دولت مخالفت با نایابندگی پرچمی بودی پرچم . با این دید بود که میگفتمن سود از نایابندگی ما نیست . و فرقاً گفتند باشد ولی من مخالف بودم و گفتم پیکار دولت بروز . من برای واحد گفتم که باید چکلار نایابد . وی گفت که همراه استاد هستم . بعد مسئله را با تعداد زیادی از رفقاً طرح کردیم . بازده - نایابندگی در شورای نظامی کوهدامن انتخاب گردید . و فرقاً فیصله کردند که با سود از زکریا حرث تاکنیکی راشته باشند . ما فعالیت خود را با در مید ان گذاشتند تقدیق و فیض بزرگ و سوگند و فدار اری شروع کردیم . نامه و فادر اری به حاجی صاحب نوشته شد . تبلیغ دو پسته ها فیصله گردید . حاجی صاحب پار محمد آمریلی ضمیر واحد . ما به تمام رفنا از توده ای تا تمام افراد نظامی قول دادیم .

— پیکار — در همین موقع من قوهانه ان نظامی پایان سرک میشوم .

— سخن — ما برای تمامی رفنا تبلیغ میکنیم . افرادی برازی تبلیغ در پسته ها موظف میشوند . من افسارکریها را آگاهانه میکردم ام . پنا به پیشنهاد شما دیوار کابل آدم من به افرادی مثل نظیر و واحد گفته ام که با دولت رابطه نداشیم . سود از همینه بین میگفت که شما علیه دولت صحبت مینمایید .

دو بیک و قله و فیض ما از لحاظ فکری سقوط کرده بودند که بعد از ریافت تجربه مستقیم شان بر میگردند . البته بزود ترین فرصت . ولی در طی این حد سقوط کرده بود . روزی ضمن بحث بر سر دولت مسئله حد اتفاق پرچم ها از جانب ایشان مطرح شد و گفتند که در صورت راست قرن ما با آنها کار ط پیشرفت میکند . ولی ما میگفتیم که بخوردشان سار قانه نیست . من از رفتن به کشور ضمیر کدم ولی قو با همها رفت و استدلال کرد که بخاطر نجات انجینیر میروند . رابطه نزدیک ارتباطگیری موجود است . بعد ازین رابطه میگفتند بازین خبر نداشتم ولی نمود . نامه ای از یاسین در مورد حکم استراتژیک ارتباطگیری موجود است . بعد ازین رابطه میگفتند بازولت تائین ایجاد کردند . بعد این حرکات مستقل دیده میشود . یاسین در مکریان می آید . خلیقه با خار مزار رابطه میگیرد (من اینجا یک میگردند) با اندراپ ارتباط نایمن میگردند که در آن وقت معجزه از طرف تشکیلات مسئول بود . بالطفیستی دیدار صورت گرفت که سود از میگفت که اطمینان را از این رفیق ای اکثر بخواهاری آب میگردند و یک نیو رو است . سود از بحث میگرد که از لحاظ سیاسی و از لحاظ شورای امنیت متفاوت نباید .

روشان در تداوک گروه های دیگر اند و اکثر پشتونهای توده ای موجود باشد امکان موقوفت در آینده موجود است .

تعاض این مسائل را وادار میگرد بهشت فاصله پنجه . استنتاج من آن است که درین مرحله و فیض سقوط کرده بود . البته برای دنیاه با سه ماه . رفیق پیکاه قبل از برآمدن اذکارش را عرض مینماید و شروع به تبلیغ علیه دولت مینماید . و البته موج گفته های شورا تا عین میگرد . اوائل ما با هم نمیگردیم . در مورد صاحبه تلویزیونی من و دیگر دوی وی گفت که به دنبالات می آیم .

— پیکار — در مورد نخبه های میتوانند و غیره

— سخن — رفیق میگفت که تجربه سنتی ها است که در موقع حساس و ختم میتوانند اینجا مطالباتش را اضافه میکند .

— پیکار — درین حال علیه دولت موضعگیری راشت .

— سخن — قطع رابطه برای شما حرف جدید است و برای ما بعد از تشکیل شورا . ما که راه صافی رفتهیم .

— پیکار — سود از هم مسئله وقتی به کوه صافی را مطرح میگرد .

— سود از — من چگونه در صدد دادن انتیازات به دولت برآمدم ؟ . و فینانه باید مطرح کرد . سخن جان شما پرچمی ها را به منظمه آورید . شما نصیر را به پسته فرستادید . شما میتوانید که شما ازین فرد میتوانید که بگیرید . شما برای هاوان خواسته بودید . من برای رید از بشاران فرستاده ام نه برای تبلیغ . افراد دولت از لکنان با دریختن و غیره آمدند .

— پیکار — بازده های مورد حمله قرار گفتم .

— سود از — بخاطر دیدار از نتایج تجاوز فرستاده ام . آگر خود سر آمده باشند و شما مانده باشید شما ملاحت هستید .

— پیکار — رفیق با هم بروخورد خشنید کرد . وی گفت که تجاوز روس و سوسیسیم ؟ بعد از جلسه من به سود از گفتم که بحث روشنگری

میگرد . وی گفت که باید بحث نرم نکنم . سود از در مورد سقوط انجینیر صحبت میکند؛ البته بعد از جلسه باید تشمار و بعد از نزدیک

— سودار — من چگونه در صد دادن امتحانات به دولت ببرآدم؟ . رفیقانه باید مطرح کرد . سخن‌جان شما پرچمی ها را به منطقه آوردید . شما نصیر را به پسته فرستادید . شما سنسن‌ها را به پسته فرستادید . پیکار گفت که شما ازین فرد میتوانید که بگیرید . شما برای هاوان خواسته بودید . من برای دیدار از بیماران فرستاده ام نه برای تبلیغ . افراد دولت از کلکان با درین وغیره آمدند .

— پیکار — بازده بار مورد حمله قرار گرفتیم .

— سودار — بخاطر دیدار از نتایج تجاوز فرستاده ام . اگر خود سرآمد باشند و شما مانده باشید شما ملامت هستید .

— پیکار — رفق با بها بروخود خشن کرد . وی گفت که تجاوز روس و سویاسیسم؟ بعد از جلسه من به سودار گفت که بحث روش‌نگاری میکند . وی گفت که باید بحث نرم نگفتم . سودار در مورد سقوط انجینیر صحبت میکند؛ البته بعد از جلسه باشد تشقّر و بعد از نزدیک شدن با وی .

12

— پیکار — سودار خانه انجینیر را در خیرخانه بنا نشان راد . انجینیر در خیرخانه پشتیده بود . انجینیر از من و سخنی شکایت نداشت که گویا پیکار دستور اعدام هرا صادر کرده است . سودار در جلسه باشد قسّتار بر خود انجینیر هجابت کرد ولی در اخیر حکم بر الله عزیز = نهی خادم

استراتژیک بود رابطه با دولت نمود . در نتیجه ما مظنون شدیم .

— سخنی — گفتار و کرد از پیش دویاه نشاند هندسه سقوط وی بوده .

— پیکار — ما وظیفه را دیم که سنگین و دیگران با شما تاکتیکی برخورد نمایند .

— سود از — مسئله کوه صافی باهم گفتید . من بیک سوال دارم ؟ در جلسه با به قشمار هرچه داشت شن واقع شد و شما بعد تشکیلات

ساختید . چرا تا زمانیکه من پیشنهاد نکردم رابطه را قطع نکردید ؟

— سخنی — ما در تدارک بودیم . خیبر اندیشه روان کردیم . به شما پیشنهاد کردیم . در اثر آن ارش موج .

— سود از — برای تدارک کار میکردید ولی در کابل افشاگری میکردید ؟ چرا ؟

— سخنی — من به وفاکم گفته ام نه به دیگران .

— سود از — چرا مرآ دویاره فرستادید ؟

— سخنی — شفاف و راود با انجمنی باشد میبود و همچ با سود از .

.....

— سود از — تفاصیل شکل و حضور رابطه کیمی — فحماندن حکم استراتژیک به دولت بنا به فیصله مکنیت . حرکت در دو خط از جانب

شما و از جانب من و تفاصیل در سبله کار ما . آگر تشکیلات سری ضرور بود کار من هم ضروری بود .

.....

سود از — مسئله بیرق را چه میگویند ؟

— پیکار — بیرق را انجمنی بالا کرده بود من دویاره پائین کردم .

— سود از — من مسئله بیرق را در با به قشمار و کردم .

اما در مورد مسئله پاسین . بعد از سخنی شدن انجمنی پاسین با وی رید از میخاید . بعد من و پیکار توانی مینمایم که با یاسین

بیهمیم . در شفاخانه حرلفهای یاسین را قبول نکردیم . ما گفتیم برای سازمان کار میکنیم . بعد سی نزدیک شد . روزگار شان در کابل

بد بود پیکار کل را موافق کرد و سخنی موافقت نکرد . حدود پانز کل و چند هزار به آنها کل شدیم . در رابطه شان با دولت در مورد

عادی شدن زندگی شان و قانونی شدن شان با دولت حرف زدیم . من نمیدانم با شما (شاره به سخنی) مشهور کردم یا نه ؟ در هر

حال چون موافقه نداشتید بکجا نه و قسم . بعد آنها با اکترینها و دیگران دیگر دخواست زندگی قانونی کردند . اول درست شد

وی بعد ها جنبه عملی نگرفت .

با اندرباب همیگونه رابطه نداشته ام . با علم "پنج سال در حلقة کار کرده بودم . برادرش در کنگز بود و با وی رابطه گفتم و از

"علم" در مورد انجمنی معلومات مخواستم . بعد از آن اطلاع ندارم . چیزی بیگری نبود .

— سخنی — در مورد اندرباب از زبان میخ شنیدم .

— سود از — در مورد لطیف من خودم که اوشیدم . در کنگز در طیاره در پیک چوکی نشسته

بودیم . من پشت خود را در پارده بودم . بعد در هوتل سهیم نزدیکی افزار همراهش از دروازه صحبت آغاز کرد . بعد از صحبت

پرسیدم که از بدخشنان اید ؟ گفت بلی — گفت از رفاقتی باعث ؟ گفت بلی . وی سوال کرد که شما چگونه ؟ من گفت از شناسی مربوط "ساما"

هر ارادی صحبتها آغاز شد و شکایات خود را با هم گفتیم . نهی ساعت بعد در سله نفر جمع شدند . عساکری که راه راه

بودند و مردمان درواز به ملاقات وی آمدند . این عساکر در کنگز پسته را شتند . بعداً باهم یکجا بازار رفتیم . شباخت های کار

نیار بود و وی با نفوذ بود . بعد با اکتر "پاگرواز" رفتند . من ده روز معمطل ماندم . قبل از ششم شهر کابل آمد . در مکروبان

جای ما یکجا بود . گاهگاهی با هم میدیدیم و تبادل تجربه میکردیم . من جاسوسی ازش ندیدم . در خار پنج علیه "بهای" اینستادگی

کرد . بیشتر این چیزی نداشتیم .

— سخنی — دولت از طریق وی اندکارش را نمی آورد ؟

فیر ارادی صحبتها آغاز شد و شکایات و حکایات خود را با هم گذشتم . نیم ساعت بعد در سلمان نفر چشم شدند . عساکری که راه را بودند و مردمان درواز به ملاقات او آمدند ، این عساکر در گندز پسته را شنیدند . بعداً باهم یکجا بازار رفتیم . شباهت های کار زار بود و روی یا نفر بود . بعد با داکتر "بها" درواز رفتند . من در روز متعطل ماندم . قبل از ششم شور کابل آمدم . در مکرربان جاگ ما یکجا بود . گاهگاهی با هم میدیدیم و نبادر تجربه میکردیم . من جاموسی ازش ندیدم ، در خار پنجه علیه "بها" ایستادم گرد . بهتر این چیزی نداشتم .

13

— منخی — دولت از طریق وی افکارش را نمی آورد ؟

— سردار نه در صورت مساعدت شرایط با دولت قطع رابطه میگنند ولی عده ای به تحلیل رفته اند .
لاله خسرویه خلیفه در خواست زندگی عاری را شد . وی در هزار بود . من برایش کارت گرفته بودم . وی مزار رفت ولی خلیفه خواست خودش بوده که در مزار از طرف دولت کاری بنماید . مدتی مسئله معطل شد و خلیفه روباره در خواست کرد . لاله مزار رفت ولی خلیفه

قبل از تاسیس گرفته بود .

اما در مورد موج — با من هم حرف داشت . در مورد موج میدانست که از جانب مرکزیت وظیفه دارد . وی دو طرفه میزد . یکبار آند که ترا میزنند به دستور مرکزیت . مسئله زدن من در بعضی جاها بحث شده ولی وقتی دیگر موافقت نکرده بودند .

سردار — علی زقین من به ایران . — به رفقا گفته بود در صورت مصادحت شرایطی آن در غیر آن میروم ایران . وقتی مسئله را با حاجی صاحب مطرح کرد بار اول وهم قبول کرد ولی بار سوم مخالفت کرد . سوری و موج اخبار را گذاریکنند می آوردند موج گفته بود اکنون من نمیمودم این آنکه کشته شده بود . بودن من و آمدن انشعاب بر پای من می افتاد . حاجی صاحب گفته بود در راه اینها را بگشید . بعد حاجی صاحب قبول داشت و عصباتیت را کلیل آورد و گفت مخصوص خواست ما را داشتیم . من موقع آمدن هم حد سر زدن بود در میدان موج ضد پرسید گشت داشت و من گفت می رویم .

در حالیکه وظایف و کمیته مرکزی بمن را داده بود بعد ها طرح از عیان بودن من مطرح میشدند . چرا ؟



— صحبت بر سر پروتوكول

سردار — درین مورد با سخن مشهوره صورت گرفت .

سخن — این مسئله دروغ است .

جنجال طولانی توأم با عصباتیت

— پیکار بعد ها به یکی از اعضای مرکزیت گفته بود که با سخن مشهوره صورت گرفته و وی مجرم درجه اول در سازمان است و اگر بنا باشد . کسی درین روابطه قابل اعدام باشد آن فرد سخن است .

— در مورد روابط هرات با دولت .

سردار — بیوش حکایت کرد . برادر صدیق در زمان خلق حقایق از بعضی از پژوهیها حفاظت کرده است و رابطه با آنها داشته است . بیاس خدمات قلی پژوهیها حاضر میشوند با هرات کلک نمایند . بعد زدن خلقیها مطرح میشود . بیوش پیشنهاد کرده بود که کوہستان توسط پیشنهاد ها با دولت رابطه پردازد . همینقدر صرف .

— سخن — شیر آقا باید توسط صدیق رابطه داده شده باشد .

— پیکار — قصاید مزاراند را بجا جزئیات نمیدانستم .

۱۹/۳/۱۹

در مورد لست تشکیلات .

سردار — رفقا اطلاع را نهند . دولت از ما لست خواست تا سلاح بدند . صرف افزاد نظامی با سرگزیریها .

سخن — روابط ما جمیعاً صد نفر میشند ولی ما تمام اهالی قریه را لست داریم .

سردار — صرف افزاد نظامی داده شده ولی لست تشکیلات داده نشده است .

سخن — به دولت گفته میشند که هفین تشکیلات ما بود .

سردار — دولت هم لست تشکیلات سیاسی را از ما خواسته بود و درین کار هر سه ما دخیل بودیم و به مشهور هم ایکار را کردیم .

سخن — بعضی از رفقا طرفدار این گپ نبودند که ما لست نام افزار را بدھم .

پیکار — دولت برای من گفت که لست افزار شما نیست . شما چال میزنید . لست پنچاً شصت نفری را شاکر قبلاً از خار آورده بود که

دولت در رابطه تحقیق داشته است . شاکر قبلاً ارتباط داشت اما من نشنیده ام .

— یکی از اعضای کمیسیون — من شنیده ام از زبان خود شکه با دولت ارتباط داشته .

سردار - دولت هم لست تشکیلات سیاسی را از ما خواسته بود و درین کار هر سه ما دخیل بودیم و به مشهور هم اینکار را کردیم .

سخر - بعضی از رفقاء طرفدار این گپ نبودند که مالتنازعی افراد را بدھم .

پیکار - دولت برای من گفت که لست افراد شما نیست . شما چال میزندید . لست پنجاً شصت نفری را شاکر قبل از خار آورد ، بود که دولت در رابطه تحقیق داشته است . شاکر قبل از این باطل داشت اما من شنیده ام .

14

— یکی از اعضای کسینون - من شنیده ام از زبان خودش که با دولت ارتباط داشته .

سردار - من هم نیست و صرفاً تلقیات شخصی است . یوسف برای بار اول وقتیکه شاکر را آورد برایم العام گونه این فکر بوجود آمد که پرچمی است . چند بار جرئت کردم و خود را قانع هم ساخته نتوانستم ولی حرف خود را به یوسف هم نگفتم .

یکی از اعضای کسینون - بعد از جلسه اضطراری در راه گفت که من خودم هم یک وقت در خار بودم چهرا عامیانه نگر میکنید . وقتی

[15]

خواستم مسئله تسلیم طلبی را در کمیته آذار کنگره بودجه کمیم وی گفت که رفیق از خاد بعن گفت که دولت ترا میزند . من نام این رفیق را خواستم وی نگفت که چه دیگران بالایش فالصال کردند .

— سخن — تا جاییکه من شنیده ام وی میگفت که رفیق از خاد متفق شده و عکسها هم گرفته شده لذا من برآمدم .

— یکی از اعضا کمیون — قبول از کنگره کفاران بخشی گرفتند . شاکر ما را مشروطه جای دار و آن اینکه در عرض به کنگره باید شامل گردد . شاکر در جلسات سهم فعال نگرفته و حرف نمیزد و میخواست صرفاً در گونه ای خود را پسگیرد . وی دیگر نتواند دارد که موزر سوئه خدمت فرار خواهد گرفت .

— پیکار — سوانح گلاب را خواستم که ندار . وی ندای آزادی میخواست و من بعدم بودم . من در قبریه ای خود را پسگیرد . وی دیگر نتواند میتوانم .

مسئله سنگین ونه برآمدن شان پیش میگشت .

— سر از — من و سخن تصمیم به ابلاغ نظر شترک گرفتیم . سنگین، ضیغ شیدا و سریا موافقت کردند . کلکان هم موافقت کرد . بعد من کابل آدم و جریان به رفقا معلوم است که از کابل به این طرف آمد . سنگین و ضیغ و شیدا از جمله رفقاء تشکیلات سخنی هم بودند و توافق قبلي هم در موزر وجود داشته است .

— سخن — از تاریک گذشته صحبت کردید . در جلسه کلکان به منظور قطع رابطه و موضوع عليه ذکریا میخواستم تمام روابط قطع شوند . حد من این است که دولت ما را غافلگیر کرد . سکن از همان جلسه را پدر رفته باشد . افراد مشکوک هم در جلسه بودند . دولت این فرصت را با تداری پیکروز بعد از اپلایه و جلسه یا در روز بعد بالای ما حمله میشود (در ارتباط با فرز رویی ما و شما در کلکان نهادیم) ساخت چهار صحیح بالای ما حمله کردند و آنهم از سه چهار طرف . قلای در راههای دیگر جلسات موتفقه را شنید ایم . فرد اکه میخواستم اپلایه را با کارمن تکثیر نمائیم بالای ما جمهه میشود . ما نتوانستیم تعهدات خود را با سنگین شان اجرا نمائیم . ولی با آنهم به سنگین نامه نوشتم که ما شبیه برآیم . نامه عنوانی سنگین ضیغ و شیدا بود . آنها گفتند که نظر شما یک بچه برای ما نامه آورد . سرور پاید باید مدتن دولت را بازی میدارد .

— پیکار — تا ساعت سه عملیات شان زیست کرد . اخوان و دولت تا قلعه شکور تصرف کردند و بالا را جمعیت تصرف کردند بود .

— سخن — ما در حالی که صافی رفتم که هیچ نول نداشتیم . من یکی در روز زد آنها ماند و گفتم شما بعدم میتوانید بیانیم یک شبد رسانی به کوه رسیدم . من یک شب در روز زد آنها باقی ماندم . دولت با ارتباط گرفت و آنها را دلداری دار .

— پیکار — فرد اشب که من رفتم آنها نیامند . یکمقدار پول کم از سنگین شان گرفت . برای یکماده نه فرش بود و نه ظرف و نه خدا و لباس . رفقة بوده و علف میخوردند . رفیقی هیکفت چوب که صافی تالخ است . معلوم نبود سرنوشت رفای دیگر چه میشد و لذا آنها شد بیانیم . ما از خانه های کوه صافی نام خبریات جمع میکردیم .

— سخن — اینها تا آخر حاضر نشدنی می سرنوشت برآیند . در خط کلکان در شیرا توافق بود ولی اختلافات نبیز بود . امکانات زیدن با زهیران و غیره وغیره دیدن حاجی عبد الرزاق خوب بود ولی فائد نکرد . بعد از جا به جاش در کوه صافی دوباره از آنها دعوت کردیم برآیند . جمع آلوی حاصلات را بهانه آوردند . زستان آمد و در بهار برای ماه جوزا موافقت میکنند که من برآیند . کوه صافی که ضربت میخورد باز باید در قضل خزان برو آیند و من وقتی مکنوب را به آنها نشان دارم قبول نکردند . و فصله کردند که اول بهار می برآیند . بدین قید و شرط . بالاخره در عملیات یا مرگ یا آزادی نیز موافقت نمینمایند . ما صرفاً ضیغ را تعهد ایم که کشم که در آنهم نو در حد نشق پدر ضیغ بوده است و نقش واحد بوده است . خود شان بی شبانید اشتند . من گفتم که شما که — فعل آمارگی ندارید اگر تیمهای می برآیند من با شما من مانم . گفتند نه . گفتند شما فعل بروید نا و وضع سازنچه گونه میشود . رفقاء که در جلکه بودند به تعهدات شان وفا دار نمایند . آنها سو استفاده و آن کشن میکردند و در ضمن رابطه با دولت با روسها دید و بازی میکردند . ما پیغم بالای شان استقرار میکردیم . من به رفقاء مرکبیت گفتم که شما باید

دیدن با رهبران وغیره وغیره دیدن حاجی عبد الرزاق خوب بود ولی فائده نکرد . بعد از جابهای در کوه صافی رویاره از آنها دعوی کردیم برآیند . جمع آوری حاصلات را بهانه آوردند . زمانی آمد و در بخار برای ماه جوزا موافقه میکنند که من برآیند . کوه صافی که ضریت میخورد باز باید در فصل خزان برآیند و من وقتی مذکوب را به آنها نشان دادم قبول نکردند . و پیشنه کردند که اول بخاری برآیند . بدون قید و شروط . بالاخره در عملیات یا مرگ یا آزادی نیز موافقت نمینمایند . ما صرفاً منیر را تعدادی میکنیم که در آنهم نزد درصد نقض پدر منیر بوده است و نقش واحد بوده است . خود شان بین ثبات و داشتن ، من گفتم که شما که — فعلاً آمارگیری ندارید اگر نیمه می برآیند من با شما من مانم . گفتند نه . گفتند بخار سال آینده می برآیند ؟ گفتند شما فعلاً بروید نا وضع سازنچگونه میشود . رفاقتیک در جلگه بودند به تعهدات شان وفا دار نمیاندند . آنها سو استناده و آدم کشن میکردند و در ضمن رابطه با دولت با روسها دید و باز پید میکردند . ما پیغم بالای شان انتقاد میکردیم . من به رفاقتی مرکب گفتم که شما باید مدغی درین اینها کار نکنید تا اینها را آماره پسازید ؟ برای برآشن . سنگین نه بخاطر خیانت بلکه بخاطر ضعف اید ئولوزیک درین وضع گرفتار مانده است . منیر نامه فرستاده بود وقتی با او صحبت شد گفت نظر جمیع هر چه باشد و بعض از بحث قاع شد . من در

15

ورد ا لافیه همان وقت سوال راشته ام . ولید نامه فرستاد که تعلل نکنید . اگر با انعطاف برخور میشد میتوانستم مدام از پیش
شان افراد عدرا بهرون نمائیم .

— پیکار — مسئلله ای از کفار اس دارم که باید بگویم . مسئلله ای که در کنفرانس نگفته بودم :
زکرها خود سوتا رسی گیرد بایه شقایق را می محل کلکوف و مده مید هند . وی زخم است و ما نزدش میرویم . جمشید بن میگوید
که انجینر با روسها دیده و میگوید که بدون من امکانات را در دست کسی دیگر قرار نه هید . اتاق انجینیر زیر نظر روسها است که پیش از
ها و خلقها وی را نکشد . موقع زخمی شدن انجینیر پرچمی ها نگفتند که حادثه بدی اتفاق افتاده . عطا پیچه گاینده میگفت که انجینیر
بحالت کرما است و پرچمیها چنان تلاش میکنند مثل اینکه ببرک کارمل زخم شده باشد . من بالای سخن بعد از اعراض کردم که شما
گذشتید ووی گفت که علی‌غمض مخالفت من وی رفت . قرار گفته جمشید وی با مستول وزارت دفاع شوروی دیده و تعدد کرد و به دولت
شوریکنامه فرستاده و فعلًا اتاق زیر نظر روسها است . من به وقتی که ارشد ادم که باید سرنشت پیدا شود . با جمشید در کارته و زمزد
اکبر خان دیدن روسی رفتم . این گروه میخواست از درون دسته هاک تاراضی حریب کمیست را بسازد . افزار دیگری هم بودند یک فرد
ناجح یک عسکر روسی . روز دیگر رفتم و روس را دیدم و من خود را در دست انجینیر و اندوخت کردم وی به آنها گفتمن که انجینیر فرد عادی
است و از نهداد اشان پرسیدم . نگفتند تا وقتیکه وی جور نشود ما سلاح نمایم . همین . با انجینیر بعد ها صحبت کردم ووی روس را
ارتباطات گفت که این شکنجه مخفی روسها است و من به شوریک نامه نوشته ام . وی مکریت را در میکرد و علیه اکبر حرف میزد . من به وقتی
سرد از گفتم بعد من و سردار رفتم که در مردم را روسها حریب بزنیم . روسنی آمد (از کروب کاسگت) . در جلسه اول درخواست کرد
که این گفتم که پرچمیها نیرو ندارند . در جلسه دوم بهانه آورد که سلاح ما درمیدان همایش است . من برایش گفتمن که شما در مردم
افغانستان انتباش میکنید . با ده چند این قوا هم کارکردا پیش بروید نمیتوانید . من گفتم که ما بشویک های افغانستان را در میان
برآوردهیم . بعد از رفتن سخنی کشته شدن تین فیض اوضاع مغتشیش و دیدن سخن با روسها . روسی میل انتقام علیه اخوان
را بی آورده و ماسی میل کلکوف میدهیم . من گفتم ما بنشویک های افغانستان هستیم .

سردار — رشته حرف تا حال هم برایم معلوم نشده است .

شخصی — از همام و تیکه علیه منی مستقل می حریف زده میشد باید روابطی ایجاد شده باشد . چنانچه جمشید از نهادهای شنکر
کرده بود . پر ایام ارتباط گرفتن رفاقت چیزی که نیست ولی آیا قبل از نفوذی صورت نگفته بوده . ممکن رابطه کمی علیه ایجاد ید
رابطه کمی را بوجود آورده باشد . قبلا افرادی رابطه گرفتند و ما خواستیم آنها را جمع کنیم . به این امید که آنها را از دولت پسکشم
از اطراف ترین افراد علیه اخوان قبلاً با دولت رابطه گرفتند . مثلا خادم با انجینیر فره بانی و . . . که فعلًا هم در دولت هستند . مسئلله این
است که چه افرادی درین ما نفوذی بوده اند از طرف دولت . مثلا رابطه کمی با دولت برای کسانی آسان بود . رئیس در مشواری
و کارنده همیشه جنگ افروز بود و انجینیر هم در قوه باخ (لنگر) . باید پای تحقیقات رفت . رئیس در دولت بوده و فعلًا بعد از زخمی شدن
نزد سنگن است . در مردم انجینیر هم باید گفت که چگونه قبلا رابطه داشته . داکتر استالف که شعید شد جنگ افروز بود و فامیلش
فعلًا همکی دولتی هستند . جنگ افروز ترین افراد بزرگی با دولت رابطه گرفتند . مثلا یک برادر داکتر استالف پرچمی بوده است
باید خط حرکت عناصر دولتی را در درون جبهات یافت و افکار شان را تنظیم کرد . میروانگل در کلکان قبلا خلقی بوده بعد اصلاح شد
و با ملای اخوانی همیشه تصادم داشت . میروانگل به عادل نوشته بود که شلیک . ما به سینه سخنی و پیکار صد اخواهند کرد .

— سردار — این یکی از موارد صحبت در سینه ای راست .

— سخنی — انجینیر در ابتداء خند دولتی بود و افراد فامیلش در دولت کشته بود . عطیایت خند دولتی داشت . ابتدا حرکات دی

لومهنانه بوده است .

— سردار — این یکی از موارد صحبت در سیمینا راست .

— سخن — انجمنی در ابتداء ضد دولتی بود و افراد فامیلیش را دولت کشته بود . عملیات ضد دولتی راشت . ابتدا حرکات دی لومنانه بوده است .

افراد یکی با دولت رابطه راشته اند :

سردار — از لحاظ تشکیلاتی من و پیکار ؟ سخن، قاسم، حاجی، فضل احمد، جمشید، بازکریا بور . سخنی در ارتباط با زندانی پیغوبی را دید . من به پیغوبی گفتم که زنها را رها کنید .

16

* پیغوبی معاون سجاد .

(13)

[17]

پیکار - پها آر مور د اکتر فیض معلومات خواست .

سرد ار - سخنی هم در مور معرفی کرد نهاد است داشته است . صوفی قیوم و محمد استالیلی در خاد چهار رموز شده بود از طرف سخنی .

پیکار - در جریان ارتباط گیری اخوانیها از ما در خواست داشتند که آنها را با دولت را بسطه بد هیم . مذاضع کرم . محمد حربکی میخواست رابطه پکینه سخنی منع کرد . بعد دولت با خبر شد و بالای ما بر آشتنه گردید . دولت گفت که باید پکن ارید را گران مستقل با ما را بسطه بگیرند .

سرد ار - سخنی میگفت از استالیل قیوم و محمد را پاجلال در خاد چهار را بسطه راهه ایم . من جلال را نیشناسم .

سخنی - یعقوبی از شکرده و استالیل از ما معلومات خواست . من گفتم که شما باید سه صد میل سلاح برای ما بد هیم برای استالیل و زرورد میل براحت شکرده ره .

سرد ار - من بهار دارم که گفته با جلال نیده اید .

سخنی - چهپرا من از ارتباط گیری منع کرم . محمد را منع کرم . مقدم را منع کرم . البته در موقعی با دولتیها مید بدم و سه چهار صد میل سلاح میخواستیم .

حنان گیر از کلان چن حنان را منع کرم از رابطه گیری با دولت .

سرد ار - در شکرده و فقلا منع کرم .

سخنی - ما میخواستیم دولت براک شکرده چند صد میل سلاح بد هد .

غروی ارتباط گیری سخنی با دولت :

پیکار - دولت در مور سخنی مشکل بود و میخواست وک را بینند .

سخنی - بعد از تائین ارتباطیم میخواستم نروم . راکتر پها آر وبار آند که هرآ بینند ولی من حاضر نشدم . وقتا هرآ گفتند حاضر شدم اینها گفتند که توکار ما را اخلاق میکنی باید ارتباط پکنی . در اثیر یا فشاری در ورقی با "نجیب" و "یعقوبی" و "پها آر" بدم . شب دو تعمیره دارد با پرشیوسده و پیوهن و تنبان با سردار و انجمن را آنها رسید . البته بعد از اضافی پرتوکل . آنها گفتند علاوه بر این حرفا های شما را بشنویم . نجیب گفت ما همکاری کرده ایم . جنجال داشتم در نجیب تهدید کشان حرف میزن . نان آوردند که من شراب نخوردم . بعد من بر آدم و رفتم دولت بالای من مشکل بود .

سخنی - درین روز اوغان شهید میشود . در نفر شکرده را که بعد از دولتی شدند من خالع سلاح کرم که دولت اعتراض کرد .

پیکار - بیهاران شهید میشود . پیکار بیضیر و وزیر بیهار مشهوانی را می کنند .

سخنی - چشید در بیهاران مشهوانی بیشتر نشتد ارد زیور درین وقت پیکار کابل رفته نجیبتوند .

پیکار - برادر افغان در کوه صافی شهید شد .

سرد ار - بنا به اختلافات در دولت گاهی اوقات میخوردند .

سخنی - من برای "پها آر" یعنی یعقوبی کرم که اشرار طیاره را زنده (در بیهاران صوفیه) . وی میگفت با خود بیهار . درین مورد صحبت میشایم .

سخنی - در طول ارتباط گیری در جنگ با اخوان ^{حاصا} دلدار، صوفی و یکنفر چکر هفت نفر از بایه قتلار در کلان و صوفیه و نفر تخمی داشتم . مجموعاً در طول جنگکه در حدود ده نفر از بین رفته اند .

(پایان سند «تاریخی» تسلیمی ساما)

- آیا "سازمان انقلابی افغانستان" از رویزیونیسم "سازمان رهائی" گستاخ قطعی کرده است؟!

طبق گزارش شماره اول نشریه (به "پیش") ارگان تئوریک - سیاسی "سازمان انقلابی افغانستان"، این سازمان در اوایل بهار سال (1387) تشکیل شده است. همچنین گفته شده که این سازمان نتیجه ای فعالیتهای شانزده ماهه یک تشكیل قبلی بنام "گروه پیشگام افغانستان" بوده است و گروه پیشگام افغانستان پس از دیدارها و نظرخواهی های متعدد ایجاد گردید. این گروه مدعی است که "رفقای انقلابی ما که دیگر نمی توانستند در چارچوب استبداد حاکم بر سازمان رهائی وابهم گرائی سیاسی آن، مبارزه شان را به پیش ببرند، تصمیم گرفتند تادر چارچوب تشکیلات جدید و با خط روشن سیاسی مبارزه خستگی ناپذیر را برای رهایی خلق افغانستان و خلقهای جهان از استعمار و استثمار ادامه دهند. همچنین "سازمان رهایی" دارای افکار غیر انقلابی و تحت سلطه فاشیسم تشکیلاتی توصیف شده است که در ابتداء همین دو دلیل موجب انشعاب این گروه ذکر شده است: یکی استبداد حاکم در سازمان رهایی و دو دیگری ابهام گرائی سیاسی. اما در همین شماره نشریه "به پیش" باز هم تذکر یافته که "گروه پیشگام" در پایان جلسه ایکه منجر به تشکیل آن شد، چهار مسئله اساسی را دلیل اختلافات کلیدی خود با "سازمان رهائی" مشخص کرده است:

- حرکت موهم - سانترالیزم استبدادی - "ان.جی او" گرائی - برخورد کاسبکارانه با سازمان پایه ای. لیکن نشریه "به پیش" در جای دیگر اختلافات کلیدی با "سازمان رهائی" را روی دوازده مسئله نشانی کرده و می نویسد: "مادر اینجا عمدۀ ترین اشتباهات سازمان رهائی بعد از کودتای هفت ثور را مختصراً ارزیابی می کنیم: ۱- حرکت بالا حصار - ۲- جمهوری اسلامی - ۳- تئوری سه جهان - ۴- مبارزه مسلحانه -

5 - بريدها- 6 سانترالپيزم- 7 - ايدئولوژي- 8 زنان-9 حرکت موهم- 10 انجويزم
11 حزب- و 12- پنهانکاري.

متن فوق نشان می دهد که اولین و مهمترین انگیزه درانشعاب "سازمان انقلابی افغانستان" از "سازمان رهائی افغانستان" انه مسایل عمده، انحرافات ايدئولوژيك-سياسي (اکنوميستي و روبيزيونيستي) "رهائي" که مواردي چون "اسبتادو فاشيسم تشکيلاتي، ابهام گرائي و حرکت موهم، افکار غير انقلابي و انجيوگرائي" ذكر شده است. در حال يكه اگر به تاریخچه "سازمان رهائي" نظر اندازيم؛ از همان ابتداي ايجاد تشكيل پايه اي اش، "گروه انقلابي خلفهای افغانستان" مدعی اعتقاد به (م-ل-) (که با انتشارنوشته اي تحت عنوان "با طرد اپورتونيسم در راه انقلاب سرخ به پيش رويم" در سال 1352 خورشيدی اعلا م موجوديت کرد، داراي خط انحرافي اكونوميستي بود. خط انحرافي اكونوميستي تحت رهبری داکتر فيض احمد از جمله خطوط انحرافي درون "سازمان جوانان مترقی" بود که با دو خط انحرافي ديگر، سنترالپيزم (م.م) و انحراف پاسيفيستي (داکتر صادق ياری) در مقابل خط اصولي و انقلابي رفيق اکرم ياری قرار گرفتند و اين خطوط انحرافي در حساس ترين لحظات تاریخ جنبش انقلابي پرولتري کشور و در غياب رفيق اکرم ياری ضربات مدهشي بر" سازمان جوانان مترقی و جريان دموکراتيک تحت رهبری اش وارد کردند. وبعد از آن اين خطوط انحرافي اپورتونيستي باديگران نوع خطوط انحرافي اپورتونيستي و روبيزيونيستي و تسلیم طbane طی چهاردهه شدید ترين ضربات را بر جنبش انقلابي پرولتري کشور وارد کرده اند.

"گروه انقلابي...." در سال (1358) به "سازمان رهائی افغانستان" تغييرنام داد و از منجلاب اكونوميستم در پرنگاه روبيزيونيستم "سه جهانی" سقوط نمود که تا کنون در آن قرار دارد. لذا طی حدود چهاردهه تمام نظرات، موضع، خط مشی ها

و عملکردهای "گروه انقلابی...." و "سازمان رهائی" برمبنای خطوط انحرافی اکونومیسم و رویزیونیسم "سه جهانی" استواربوده است. از متن فوق چنین بر می آید که در این انشعاب پیش از همه عمدۀ ترین مسئله استبداد و فاشیسم تشکیلاتی وابهم گرائی "سازمان رهائی" عنوان شده است و بعد مسائل دیگر. در حالیکه در "گروه انقلابی..." و "سازمان رهائی" عمدۀ ترین مسئله انحرافات ایدئولوژیک. سیاسی اکونومیستی و رویزیونیستی "رهائی" طی چهاردهه بوده اند. همه موارد انحرافی دیگر از قبیل (قول استراتژی جمهوری اسلامی بجای انقلاب دموکراتیک نوین، اقدام به کودتای بالا حصار بجای جنگ خلق و پیشبرد جنگ توده ای طولانی، تشکیل "جبهه مبارزین مجاهد" با تنظیمهای ارتقای اسلامی، بجای مبارزه درجهت تشکیل حزب انقلابی پرولتری و تشکیل "جبهه متحد ملی" از نیروهای واقعاً ضد امپریالیست و ضدار تجاع، استبداد و فاشیسم تشکیلاتی، و استگی به دولت رویزیونیستی و سوسیال امپریالیستی چین سفر هیئت رهبری "سازمان رهائی" به چندین کشور امپریالیستی و ارتقای و ملاقات بارؤسای دولتها، صدراعظم ها و وزرا ای خارجه در زمان جنگ و مقاومت مردم افغانستان علیه سوسیال - امپریالیسم شوروی و رژیم مزدور خلقی پرچمیها، و بعد از تهاجم نظامی امپریالیسم امریکا و ناتوبه افغانستان و سقوط رژیم طالبان و اشغال نظامی کشور و تسلط استعماری بر خلق و کشور و تشکیل جلسه استعماری بنام کنفرانس "بن" و شرکت "سازمان رهائی" در آن، شرکت در پارلمان دولت استعماری که معنای آن تن دادن به تسليم طباقی و ملی است، فعالیت (ان جی او) ئی و ثروت اندوزی آنها از این طریق، تشکیل و ثبت حزب قانونی در دولت مزدور کرزی، قرار گرفتن در کنار دولت کرزی و حمایت از آن و برقراری تماسها و روابط گسترده با دولتها و نهاد های امپریالیستی طی دوازده سال اخیر (توسط" ملالی جویا" سفیر سیار" سازمان

رهاei- راوا") واستقبال گرم برخی از دولتها و نهادهای امپریالیستی از افشاگریهای
وی علیه گروه های اسلامی "بنیادگرا" که به وی نشان ها و جوایز متعددی اهداء
کرده اند و اورا"زن شجاع" لقب دادند و کتاب" زنی در میان جنگ سالاران" را
در فرانسه طی تشریفات خاصی معرفی کردند. همه این مسایل برمبنای خط
ایدئولوژیک- سیاسی انحرافی اکنومیستی و رویزیونیستی" سازمان رهاei"
صورت گرفته است. لذا هر فرد و گروهی که خواسته باشد راه خود را از رویزیونیسم
"سازمان رهاei" جدا کند قبل از همه باید تمام انحرافات ایدئولوژیک- سیاسی "گروه
انقلابی...." و "سازمان رهاei" وخیانتهای آن را طی چهاردهه یکایک به نقد
کشیده و قاطعانه از آنها گستاخ نماید و در برابر آنها موضع اصولی و انقلابی اتخاذ
کند و در برابر انواع خطوط انحرافی اپرتوئنیستی و رویزیونیستی درون جنبش
انقلابی پرولتری کشور و در سطح جنبش بین المللی کمونیستی موضع انقلابی اتخاذ
نماید؛ نه اینکه این همه انحرافات ایدئولوژیک- سیاسی را (که "رهاei" طی
چهاردهه اخیر به آن دچار بوده و صدمات زیادی به جنبش انقلابی پرولتری
کشور و جنبش ملی- دموکراتیک و مبارزات توده های خلق علیه امپریالیسم و ارتقای
وارد کرده و اعضای "سازمان انقلابی" در آنها سهمیم بوده
اند)، زیر نام "اشتباهات (بزرگ و کوچک)، افکار غیر انقلابی، استبداد تشكیلاتی،
پوپولیسم و... خلاصه نماید.

مسئله استبداد تشكیلاتی در "سازمان رهاei": اصل تشكیلاتی سنترالیزم
دموکراتیک را خط سیاسی یک سازمان و یا حزب تعیین می کند و این اصل برای
کاربست خط درست ضروری است. اثربرینه تشكیلاتی بر خط سیاسی- ایدئولوژیک
بنا می شود. اما وقتی یک سازمان و یا حزب در لجنزار اپرتوئنیسم و رویزیونیسم
سقوط می کند، اصول تشكیلاتی آن هم مانند سایر انواع تشکلات بورژواei نه

براساس اصل سنترالیزم دموکراتیک(که بیانگرمشی توده ای سازمان انقلابی است) که بریک مرکزیت فشرده و منضبط و بر مبنای استبدادوفاشیسم استوار می گردد. این اصل تشکیلاتی استبدادی در "سازمان رهائی" تازگی نداشته و طی چند دهه از تشکیل "گروه انقلابی..." تا "سازمان رهائی" بر تشكیلات آن حاکم بوده است. واکثریت اعضا و هواداران "سازمان رهائی" بالاجباریه اطاعت از اقلیت حاکم در مرکزیت سازمان بوده اند. ور هبّری "سازمان رهائی" این استبداد تشکیلاتی را زیرنام "انضباط سازمانی" برای حفظ تشکیلات اش توجیه کرده و مسئله ای "انتقاد" در درون تشکیلات "رهائی" برای منتقد فاجعه بار بوده است. آن عده از اعضای "رهائی" که به آثار جنبش بین المللی کمونیستی دست می یافتد(خاصتاً آن نوشه های که به مسایلی مانند کوتای باند رویزیونیست "سه جهانی" هواکوفینگ و دینگ سیائوپین می پرداختند که چگونه بالجام کوتا و دستگیری رهبران نزدیک به خط و راه رفیق مائوتسه دون، انقلاب پرولتری و دیکتاتوری پرولتاریا را در چین سرنگون کردند و چین را در راه سرمایه داری قراردادند و از مسایل درون چین آگاهی می یافتد؛ شدیداً مورد تعقیب مرکزیت "رهائی" قرار می گرفتند؛ زیرا "سازمان رهائی" تئوری رویزیونیستی "سه جهان" رامحیث" استراتژی و تاکتیک پرولتاریای بین المللی" پذیرفته است ور هبّری "رهائی" سعی میکرد تا حادماکان این افراد را از دیگر اعضای "رهائی" دور نگهدارد تا گویا این آگاهی به آنها "سرایت" نکند. و در صورتیکه منتقدین درون تشکیلات (سازمان رهائی) "(اصلاح پذیر" نبودند با آنها طبق "معیارها و موازین" تشکیلاتی "رهائی" برخورد صورت می گرفت. اعضا و هواداران "رهائی" به همان اسناد و مدارکی از جنبش کمونیستی بین المللی چه آثار کلاسیک و چه آثار جدید دسترسی داشتند که رهبری مطالعه آنها را "لازم و به صلاح" می دید. در حلقه های درسی

سازمان بیشتر نشرات خود "سازمان رهائی" و "اندیشه ها" و نظرات رهبران آن تدریس می شد و مطالعه نوشته ها و آثار جنبش کمونیستی انقلابی کشور خاصتاً آن اسنادی که در آنها موضع ایدئولوژیک- سیاسی "رهائی" مورد نقد و بررسی قرار گرفته بودند، بدسترس اعضاء و هواداران "رهائی" قرار نمی گرفت. و این شیوه خود نوعی استبداد فرهنگی بود که در "سازمان رهائی" به بیش بردگی می شد. افرادی که امروز دعا می کنند که رهبران رهائی "انقاد پذیر بوده اند" یا بی اطلاع اند و یا عامدانه حقایق را کتمان می کنند. افرادی که در پاکستان از "سازمان رهائی" بریده بودند، بعارت دیگر فرار کرده بودند با جزئیات از این استبداد تشکیلاتی واستبداد فرهنگی حکایت می کردند. به مسئله دیگری که در اینجا باید توجه نمود اینست که: هر استبداد سازمانی بکارگیری شیوه های پولیسی نیز به همراه دارد. و تحت نظر فرار گرفتن و تعقیب یک عضو "رهائی" توسط عضو دیگر و یا گماشتن جاسوس در سازمانهای چپ کشور (تا از منابع مالی و "روابط داخلی و خارجی" آنها اطلاع حاصل کنند) از جمله شیوه های پولیسی "سازمان رهائی" بوده است. افرادی که "سازمان رهائی" را ترک کرده اند با تفصیل روی این مسایل صحبت می کرند. اینکه اعضای "سازمان انقلابی افغانستان" بعد از طی بیش از سه و نیم دهه متوجه این استبداد و فاشیسم تشکیلاتی در "رهائی" شده اند، جای بس شگفتی است؛ زیرا تاجای اطلاع، افرادی با سنین بالا نیز در این تشكیلات وجود داشته و دارند که طی حدود سه و نیم دهه با این استبداد و فاشیسم تشکیلاتی و دیگر خط مشیهای انحرافی "رهائی" همراه بوده اند. همچنین استفاده از منابع "ان جی او"ئی در "سازمان رهائی" قدامت حدود سه دهه دارد که توأم با دریافت کمکهای مالی از دولت رویزیونیستی و سوسیال- امپریالیستی چین، امکانات مالی

گستردۀ دردسترس "رهائی" قرار داشته و دارد. و خود رهبران و اعضای "سازمان انقلابی افغانستان" تا سال (2006-2007) با این مسائل همراه بوده اند.

با ملاحظه تاریخ مختصر "گروه انقلابی..." و "سازمان رهائی" از شکل گیری خط انحرافی اکonomیستی در درون سازمان جوانان مترقی تا تشکیل "گروه انقلابی..." و بعد "سازمان رهائی"، همه موضع و عملکردهای نظری و عملی "رهائی" بر مبنای اپورتونیسم و رویزیونیسم "سه جهانی" استوار بوده و هست. در اینجا فهمیده نمی شود که رهبری کنونی "رهائی" درباره کدام مسائل ایدئولوژیک- سیاسی و مبارزاتی و مسائل دیگر حرکات موهوم انجام داده و ابهام گرایی داشته است که مورد انتقاد و مخالفت "سازمان انقلابی" قرار گرفته است؛ که باید مشخص می شدند.

در اعلامیه منتشره در ماه جدی سال (1386) تحت عنوان " فقط با انقلاب قهری میتوان به سوسياليسم رسید" ، در دومورد درباره دولت چین بعد از درگذشت رفیق مائوتسه دون در سال 1976 صحبت از "تغییرماهی چین از یک کشور سوسياليستی به کشور سرمایه داری" شده است. در حالیکه توضیح علی این "تغییرماهی" یک اقدام ضد انقلابی، یعنی انجام کوتنا بود که توسط باند مرتد و رویزیونیست "سه جهانی" دینگ سیائوبینگ انجام شد و به شکست کشاندن انقلاب چین و سقوط دیکتاتوری پرولتاریا و نابودی دست آوردهای انقلاب کیفر هنگی پرولتاریائی که سهمگین ترین ضربه را به پرولتاریا و خلق چین و به پرولتاریا و انقلاب جهانی وارد کرد؛ از جانب یک سازمان مدعی "م-ل-ا" جدا ضروری است. و از این گونه ابهام‌گوئیها استتباطات مختلفی صورت می گیرد. همچنین در صفحه سوم این نوشته باز هم با ايماء و اشاره چنین نوشته شده است: ".... در وطن ما نيز عده اى از مدعيان کمونيسم در قبال چنین شگردهای سکوت اختيار كرده، ظاهرآ با استفاده

از امکانات بورژوازی، انجوگرائی، خوش بش با جو اسپس امپریالیستها چگونگی خوش آمدگوئی و دسته گل اهداء کردن به آنها، "استادانه" نسل جوان را "پرورش" می دهند و به عوض هدف قراردادن جگرگاه امپریالیسم، به فر عیات چسیده..... دروازه های یوناما را می شارانند، تازیک طرف حنای سرخگوئی های شان چند صباحی دوام بیاوردو اسسوی دیگر از دریوزگی و سهولت قونسلی بی بهره نمانند، چیزی که باب دل امپریالیستها و مخصوصاً دولت های "دمورکرات" اروپایی می باشد. اینان حتی از کاندید مدالهای شان به خود بالیده، خجالت نمی کشند. در اینجاست که بورژوازی آرام آرام در جلد چنین تشکیلاتی درآمده اول قلم های انقلابی شان را می شکنند و بعد آنان را مسخ کرده به گرایشات پول محوری و یا حرکت های پوپولیستی در چارچوب قوانین مطروحه بورژوازی فعالیتهای شان را لگام می زند".

از متن این پراگراف بوضوح بر می آید که منظور "سازمان انقلابی افغانستان" عمدتاً "سازمان رهائی" است. اما باز هم "سازمان انقلابی..." حاضر نمی شود نامی از "سازمان رهائی" سلف اش به زبان بیاورد و به ایناء و اشاره اکتفاء کرده است. این شیوه ای "انتقاد" در افشاری چهره اپورتونیسم و رویزیونیسم "رهائی" و دیگران نوع رویزیونیسم و اپورتونیسم کمترین اثری ندارد؛ زیرا مرور نسل جدید از روش فکران مترقی کشور با چنین کنایه ها و اشارات درون جنبش چپ و جنبش انقلابی پرولتری آشناei کمتری دارند. "سازمان انقلابی..." در مرور دیگرمی نویسد: "در اینجاست که بورژوازی آرام آرام در جلد چنین تشکیلاتی درآمده اول قلمهای انقلابی شان را می شکنند..." در حالیکه خاصتاً در مرور "سازمان رهائی" از همان ابتدا با ترسیم خط اکونومیستی و بعد منجلاب رویزیونیسم "سه جهانی"، "طی چند دهه" "رهائی" به لحاظ ماهیت خط

ایدئولوژیک- سیاسی و طبقاتی یک تشكیل بورژوازی بوده و هیچگاهی واقعاً درجهت انقلاب فلمنی نزده و حرکت و عمل انقلابی ای انجام نداده است. در لفظ مقولات ظاهرآ مترقبی و انقلابی بکاربرده ولی عمل آن اپورتونیستی و رویزیونیستی بوده است. تنها طی دوازده سال اخیرنیست که "سازمان رهائی" در هم آغوشی با دولتها ونهاد های امپریالیستی قرار داشته است، همچنین تازگی نداردکه "سازمان رهائی" به لحاظ ایدئولوژیک - سیاسی در پرتوگاه اکنومیسم و رویزیونیسم افتاده و اندیشه های انقلابی پرولتاری رامسخ کرده است؛ بلکه "رهائی" از همان ابتدای تشکیل یک سازمان اپورتونیستی و رویزیونیستی بوده است. وبعد از حدود سه و نیم- چهاردهه هنوز هم" سازمان انقلابی افغانستان" درباره "سازمان رهائی" تنها صحبت از حرکتهای پوپولیستی و پول محوری و از این قبیل انحرافات "سازمان رهائی" دارد.

"سازمان انقلابی افغانستان"(باختصار "ساا") در چند مورد درنوشته هایش منجمله در نشریه "به پیش" از انحرافات رویزیونیستی "رهائی" یاد نمی کند بلکه صحبت از "حرکتهای پوپولیستی" آن داشته و آنرا "اشتباه بزرگ" یاد کرده است. اگرچه پوپولیسم خود یک انحراف ایدئولوژیک- سیاسی جدی است ولی مفهوم رویزیونیسم را بیان نمی کند. همین متن فوق نشان می دهد که "ساا" به شیوه کمونیستی به نقد "سازمان رهائی" نپرداخته و کماکان آنرا یک سازمان چپ انقلابی "دارای اشتباهات پوپولیستی" و از این قبیل می شناسد!

"ساا" در همین صفحه سوم از انقلابیون جانبی خانگانی چون چه گوارایاد می کند و می گوید: "که این توفان بار دیگر از سیر اماثیسترا تا جنگلهای بولیوی و از امریکای لاتین تا افریقا و آسیا بر افزاد....". "ساا" مدعی اعتقاد به "مارکسیسم- لینینیسم- اندیشه مائوتیسه دون" است، ولی در اینجا راه نجات خلفهای امریکای جنوبی، افریقا

وآسیارا در " توفان جنگهای چریکی چه گوارا "، " استراتژی جنگ چریکی " جستجویی کند، نه در استراتژی جنگ انقلابی خلق و جنگ توده ای طولانی تحت رهبری حزب کمونیست انقلابی و پیروزی انقلاب دموکراتیک نوین و انقلاب سوسیالیستی. درجهت دیگر کوچکترین اشاره ای به جنگ انقلابی خلق تحت رهبری حزب کمونیست(م-ل-م) پیرو بنیان گذار آن صدرگونز الو(ایسمایل گزمن) که بیش از سه دهه است ادامه دارد و طبقات حاکم و دولتها ای ارجاعی امریکای لاتین و امپریالیسم امریکا و سایر قدرتهای امپریالیستی را دچار نگرانی و وحشت کرده است، حتی برایش ارزش یادآوری هم ندارد و از همینجا به نحوی ضدیت " سازمان انقلابی ". " رابا " مائویسم " آشکار می سازد. و هنوز هم " راه نجات " خلقهای کشورهای تحت سلطه امپریالیسم را نسخه " راه کوبا " و " معجزه جنگ چریکی چه گوا " می داند.

" سازمان انقلابی افغانستان " در اعلامیه ای تحت عنوان " سالروز تأسیس رود خروشان سازمان انقلابی افغانستان را گرامی می داریم " در ماه حمل (1388) می نویسد: " انشعاب رفقای سازمان انقلابی در مقابله با انحرافات سازمان رهائی که در مغازله با سرمایه جهانی و پشت کردن رهبران آن به انقلاب پرولتاریائی با پاگداشتن برای دنیولوژی و گوره بران شهید آن که وجود سازمان را آزرد، با چهار اختلاف اساسی (حرکت موہوم، سانترالیزم استبدادی، انجیوایزم واستفاده از سازمان پایه ای) جهت ایجاد سازمان انقلابی و متعهد به مارکسیسم- لنینیسم- اندیشه مائودر عقرب 1385 " گروپیشگام افغانستان " را به عنوان کمیته تدارک اعقد کنگره مؤسس " سازمان انقلابی افغانستان " گردید. این کنگره که در روز اول حمل 1387 برگزار شد، در آن جمعی از رفقاء کمونیست با تعهد به پیکار انقلابی

وادامه راه رهبران جانباخته جنبش انقلابی کشور(رفیق اکرم یاری، رفیق داکترفیض احمد و رفیق مجید) شرکت نمودند.....".

"ساا" در اینجا باز هم اختلافات اساسی اش را با "رهانی" همان چهارمورد برمی شمارد که در صفحات قبل به آن پرداخته شد. "ساا" در اینجا از یک طرف خود را متعهد به "م- ل- ا" و نمود میکند و از طرف دیگر از ادامه راه (اکرم یاری، داکترفیض احمد و مجید) صحبت دارد. در این میان خط انقلابی و راه رفیق اکرم یاری در جنبش انقلابی پرولتری کشور مشخص بوده است، یعنی مبارزه انقلابی بر مبنای " مارکسیسم- لینینیسم- اندیشه - مائوتسه دون و یام- ل- م" و درجهت تثبیت و تقویت این خط در درون "سازمان جوانان مترقی" و در "جریان دموکراتیک نوین" و ترویج این خط انقلابی در سطح کشور مبارزه کرد و تا آخرین نفس براین عقیده و در این راه وفادار ماند. ولی در مورد "راه" فقید داکترفیض احمد: "خط" و "راه" داکترفیض احمد همان خط و راه انحرافی اپورتونیستی "گروه انقلابی خلقهای افغانستان" خط رویزیونیستی "سازمان رهانی افغانستان" بوده است که تا آخر روزی آن باقی ماند. در اینجا باید تذکردهم که من و داکتر "س" در سلط سال 1352 سند" با طرد اپورتونیسم در راه انقلاب سرخ به پیش رویم" را مطابق به فهم و درک آن روزی ما نقد کردیم؛ ولی داکترفیض در رهبری "گروه انقلابی...." این نقد ما را درباره انحرافات اکونومیستی و اپورتونیستی اش نپذیرفت.

همچنین به ارتباط مطلب فوق "راه" مجید هم مشخص بود که من در بخش سوم موضوع مورد بحث در این نوشته ها به آن پرداخته ام. و اینکه "ساا" صحبت از "ادامه راه داکترفیض احمد دارد" با این ادعاییش مبنی بر "گستاخ" از خط اکونومیستی و رویزیونیستی سازمان رهانی و "تعهد به پیکار انقلابی"، در تضاد قرار می گیرد. ملاحظه می شود که "ساا" هنوز نتوانسته است به لحاظ ایدئولوژیک-

سیاسی این تضاد را با خود حل کند و بگونه ریشه ای وقاطع خود را از منجلاب رویزیونیسم و تسلیم طلبی "سازمان رهائی" نجات دهد. تازمانیکه "سا" این تضاد را به شیوه ای اصولی و انقلابی با خود حل نکند، هر ادعای وی مبنی بر "تعهد به مارکسیسم- لینیسم- اندیشه مائوتسه دون" یا ادعای "فتح راه خارائین انقلاب پرولتاریائی کشور" و کلمات و جملات دهن پرکن دیگری از این قبیل، اساس واقعی و دیالکتیکی ندارند. و جریان همین چند سال اخیر از تشکیل "سا" عیان می سازد که این سازمان از خط رویزیونیستی "رهائی" گستاخی نکرده است و انگیزه ای "انشعب تشکیلاتی آن" از "رهائی" متبارز است. "سا" هنوز "رهائی" را باجملاتی مانند چپ م DALGIR، انجیوگرا، پوپولیست و از این قبیل مورد انتقاد و حمله قرار می دهد و از بیان این حقیقت که "رهائی" یک سازمان رویزیونیستی بوده و هست، درنوشته ها و اسنادش بگونه ای صریح خود داری می کند. و در اکثریت موارد از نظرات، موضع و عملکردهای "سا" طی این چند سال برمی آید که بر اساس خط انقلابی پرولتاری استوار نبوده و موضع عرض ملهم از اپورتونیسمی است که هنوز به آن دچارت است.

"سا" درا علامیه ای منتشره بتاریخ (21 عقرب 1389)، داکتر فیض احمد را "پیشوای بزرگ جنبش انقلابی افغانستان" خوانده که زنگی پربارش را وقف زحمتکشان، رشد و تعالی جنبش انقلابی نموده است" و "سا"- بیرق سرخ رفیق فیض احمد ویاران رفته اور ابه اهتزاز نگه میدارد و راه آنان را دوام می دهد".

ولی برخلاف ادعای "سا" واقعیت اینست که داکتر فیض احمد تنها هیر و پیشوای بزرگ "سازمان رهائی افغانستان" بوده است. و برخلاف این ادعا، وی منحیث یکی از رهبران بر جسته "سازمان رهائی" بود که این سازمان بالحرافات اکونومیستی و رویزیونیستی اش ضربات جدی بر جنبش انقلابی کشور وارد کرده

است."ساا" راه اندازی کوئتای نظامی بالاحصاررا" اشتباه" ارزیابی می کند؛ نه یک انحراف جدی اپورتونیستی و رویزیونیستی. لیکن از قدرت تشکیلاتی "رهائی" صحبت دارد. برای یک سازمان مدعی اعتقاد به" م- ل- ۱" پذیرش و انتخاب استراتژی جمهوری اسلامی و اقدام به انجام کوئتا بیش از همه به معنای نفی تشکیل حزب انقلابی پرولتری، تشکیل ارتش انقلابی، پیشبرد جنگ خلق و جنگ توده ای طولانی و نفی مبارزه انقلابی برای پیروزی انقلاب دموکراتیک نوین وکلاً ترک راه انقلاب پرولتری بوده و در ماهیت غلطیدن در پرتگاه اپورتونیسم و رویزیونیسم است. در همین اعلامیه نوشته شده است که: "...بعد از ناکامی کوئتای بالاحصار عده ای بسیاری از اعضاء و کدرهای گروه شهید ویازندانی شدند که رفیق داکتر نیز جزء دستگیر شدگان بود. رفیق داکتر بعد از چند روز قادر به فرار از زندان صدارت شد و با ردیگر به رفای گروه پیوست...".

در مرور د مسئله فرار داکتر فیض احمد از زندان صدارت: گرچه مکث روی این مسئله اشتعال برانگیز است و شاید خشم و قهر "ساا" و مدافعين اشرا بر می انگیزد، به هر صورت. اگرچه گاهی چنین اتفاقات نادری رخ می دهد که شخصی از جنبش چپ یک کشور موفق به فرار از زندان یک رژیم فاشیستی شده است؛ اما "ساا" مانند "رهائی" سازمان سلف ش چگونگی این "فارار" راحد اقل به لحاظ تکنیکی تا امروز در پرده ابهام نگهداشته است. "ساا" باید در این زمینه توضیح می داد که آیا زمینه و اسباب این فرار بطور نقشه مند توسط "رهائی" مساعد شده بود و یا داکتر فیض احمد بگونه "تصادفی" موفق به فرار از زندان رژیم خلقی پرچمیها شده است. در حالیکه باندهای خلقی پرچمی که به قدرت دولتی رسیده بودند، از پکطرف داکتر فیض را از دوران تحصیل در پوهنتون (دهه چهل خورشیدی) بخوبی می شناختند. از جهت دیگر حزب رویزیونیست "خلق" به لحاظ ایدئولوژیک-سیاسی

وطبقاتی نه تنها تضاد که خصومت شدیدی با "سازمان جوانان مترقی" و جریان دموکراتیک نوین داشت. واژطرف دیگر داکتر فیض در رهبری کودتای نظامی قرار داشت که می خواست حاکمیت دولتی آنها اسرنگون کند. لهذا آنها باید داکتر فیض را در زندان صدارت زیر شدید ترین مراقبتها نگهداری میکردند. بر مبنای همین مسائل است که سوال فرار داکتر فیض از زندان صدارت تا کنون بی پاسخ مانده است.

"ساا" دریکی از یادنامه های فقید داکتر فیض احمد منتشره بتاریخ (21 عقرب 1391) چنین می نویسد: "... اگر عده ای حاضر نباشد، به این پیشمرگان راه رهائی خلق ما (به خصوص رفیق "احمد" و رفیق "مجید")، حتی رفیق خطاب کنند، با این عمل ضد انقلابی و اپورتونیستی، ماهیت واقعی شان را بر ملا划خته، غیر کمونیست بودن شان را به نمایش می گذارند". برخلاف، "ساا" با چنین قضاوت غیر علمی و غیر دیالکتیکی و ضد انقلابی و با ذهنیگری تمام به این مسئله برخورده است. در حالیکه کلمه یا مقوله رفیق از دید کمونیستهای انقلابی تعریف معین و معناومفهوم ایدئولوژیک- سیاسی مشخص دارد که بر اساس معیارهای کمونیستی سنجش و ارزیابی شده و بیانگر اباطه و پیوند انقلابی در بین اعضای یک تشکل انقلابی پرولتاری است. و این رابطه و پیوند در پرسه مبارزه انقلابی تقویت شده واستحکام بیشتر می یابد. این نه آنست که اپورتونیستها و رویزیونیستهای رنگارنگ به این مقوله از دید انحرافی خود نگریسته و هم دیگر رفیق خطاب می کنند و به هم دیگر القاب "انقلابی"، "پیشمرگان راه رهائی خلق" و "استوره" و از این قبیل می تراشند و با داستان سرائی از هم دیگر قهرمان افسانه ای ساخته و از این قبیل مهملات سرهم بندی می کنند.

موضوع اشتباه یک کمونیست که آنرا بر اساس اصل "انتقاد و انتقاد از خود" اصلاح می کند؛ تا انحرافات اپورتونیستی و رویزیونیستی وارتداد از زمین تا آسمان فرق دارد. "گروه انقلابی...." و "سازمان رهائی" حدود چهل سال است که در پرتوگاه اپورتونیسم و رویزیونیسم دست و پا می زند و شدید ترین ضربه رابه جنبش انقلابی پرولتاری کشور وارد کرده است. آیا "سا" گفته می تواند که طی این چهاردهه در کدام مقطع زمانی "گروه انقلابی..." و "سازمان رهائی" به شیوه ای اصولی و انقلابی از خود انتقاد کرده و در خط انقلابی پرولتاری قرار گرفته ویر همین مبنای عمل کرده است؟ که هرگز نه! در حالیکه در تمام مدت چهاردهه "سازمان رهائی" از منجلابی به منجلابی سقوط کرده و بجای انتقاد از خود، انحرافات خود را توجیه کرده و منتقدین خود را با شدید ترین الفاظ مورد حمله قرارداده و علیه آنها توطئه گردی کرده، فحش و ناسزا گفته و به انتقامگیری متولسل شده است!. اسناد کتبی "گروه انقلابی..." و "سازمان رهائی" در چهاردهه موجوداندهم بیانگر خط ایدئولوژیک-سیاسی و نظرات و موضع اپورتونیستی و رویزیونیستی "رهائی" اند. این موضوع نه تنها در جنبش انقلابی پرولتاری افغانستان که در تمام کشورهای جهان و در طول تاریخ جنبش کمونیستی بین المللی وجود داشته که اپورتونیستها و رویزیونیستهای رنگارنگ، نقد و انتقادات کمونیستهای انقلابی را "خصوصت ورزی" ارزیابی کرده و به آنها اتهامات گوناگونی زده اند. هیچ اپورتونیست و رویزیونیستی در جهان حاضر نه شده است بگوید که نظر و موضع و عمل اش کمونیستی نیست. و همین از کمونیسم صحبت کردن و رویزیونیستی عمل کردن خود اپورتونیسم و رویزیونیسم است. هر کمونیست انقلابی در پروسه مبارزه انقلابی دچار اشتباه و یا انحراف می شود؛ ولی با قبول اصل "انتقاد از خود"، اشتباهات و انحرافات خود را می کند و از آنها درس میگیرد. ولی

اپورتونیستها و رویزیونیستهای "سرسخت مانند" "رهائی" و "سا" و دیگر همپاله‌های شان که چند دهه در منجلاب اپورتونیسم و رویزیونیسم گرفتاراند، هیچ گاهی هم حاضر نشده اند صادقانه از خود انقاد کرده و از خطوط انحرافی اپورتونیستی و رویزیونیستی و تسلیم طلبهای خود گستاخی قطعی نمایند؛ این اعمال آنها اشتباه ارزیابی نمی‌شود. ملاحظه می‌شود که "سا" در تحلیلها و برخوردهایش به مسائل هنوز با همان شیوه اپورتونیستی و رویزیونیستی "سازمان رهائی" عمل می‌کند. "سا" در صفحه دوم این اعلامیه مدعی است که "وارثان واقعی راه داکتر فیض احمد" "شیبد" و باران وی وادمه دهنده راه آنهاست. در حالیکه طبق توضیحات فوق "راه داکتر فیض احمد" همان راه "گروه انقلابی..." و "سازمان رهائی" بوده است و بدین صورت ادعای "سا" در پیمان به راه سرخ انقلاب رهائی‌بخش" حرفی میان تهی است.

"سا" دریک اعلامیه تحت عنوان «"ساما- ادامه دهنگان"»، گامی به جلو» چنین می‌نویسد: "... این دوسازمان(منظور نویسنده "رهائی" و "ساما" است) در جریان نبرد(منظور جنگ مردم ما علیه سوسیال امپریالیسم روسی و دولت مزدور خلقی پرچمی‌ها است)، بیش از 500 کمونیست انقلابی را به تسليخگاه قربان کردند....". حال توجه کنید "سا" که مدعی است از "سازمان رهائی" انشعاب کرده و "م- ل- ا" اندیشه رهنماش می‌باشد؛ لیکن بعد از حدود چهل سال چه برداشتی از مفهوم(کمونیست انقلابی) دارد! حال همین دوسازمان("رهائی" و "ساما") را در (32) سال قبل از امروز در نظر می‌گیریم؛ که بنابر ادعای "سا" (500) تن "کمونیست انقلابی" را در تسليخگاه(جنگ) قربان کردند. البته این امر آشکار بود که در بین سازمانهای چپ منسوب به جریان دموکراتیک نوین "ساما" و "رهائی" بیشترین افراد این جنبش را در تشکیلات خود داشتند. اینکه بنا بر این ادعا (500) تن

آنها در جنگ کشته شده اند و بر همین مبنای اگر صدھاتن نباشد شاید ده هاتن "کمونیست انقلابی" دیگر در این دو تشكیل در قید حیات بودند و هستند و این دوسازمان راهداشت می کردند و می کنند. حال این مطلب رامورد ارزیابی قرار می دهیم که آیا در چهل سال قبل (تاریخ تشکیل "گروه انقلابی..." و سی و چهار سال قبل) تشکیل "ساما" و "رهائی") در این دو تشكیل واقعاً صدھاتن "کمونیست انقلابی" عضویت داشته اند؟! این ادعا با هیچ معیار کمونیستی مطابقت نداشته و ندارد. بر اساس این ارزیابی پس باید بخش اعظم اعضای جریان دموکراتیک نوین (شعله جاوید)، "کمونیست های انقلابی" بوده باشند که تنها (500) تن آنها توسط "رهائی" و "ساما" به "تسليخگاه قربان شدند"! در حالیکه به هیچ صورت چنین نبوده است. در جریان دموکراتیک نوین (شعله جاوید) طیفهای مختلف از روشنفکران مترقی و انقلابی حضور داشتند که عمدها دموکراتهای انقلابی و آزادیخواهان و میهن پرستان صادقی بودند و تعدادی هم به درجات مختلف به اندیشه های انقلابی پرولتری (م-ل-ا) باور داشتند و با همان مبنای عمل می کردند. اگر "سازمان جوانان مترقی" را در نظر بگیریم که بدون شک تعدادی از کمونیستهای انقلابی در آن وجود داشتند؛ ولی این مسئله را نیز باید مد نظر قرارداد که در "س. ج. م" در کار خطر انقلابی پرولتری (م-ل-ا) رفیق اکرم یاری سه خط انحرافی وجود داشت؛ خط سنتریستی، اکونومیستی و پاسیفیستی نیز وجود داشتند. یکی از این خطوط انحرافی که بعد از انشعاب از "س. ج. م" "گروه انقلابی..." را اساس گذاشت و بعد در سال (1358) به "سازمان رهائی" تغییر نام یافت. "رهائی" نه اینکه از خط انحرافی اکونومیستی اش نبرید که در منجلاب روی زیونیسم "سه جهانی" نیز افتاد و حتی تا امروز که حدود چهل سال از آن می گذرد "سا" حاضر نیست که "سازمان رهائی" را سازمان

رویزیونیستی" سه جهانی" قبول کند. بلکه آنرا سازمان "پوپولیستی" می‌گوید که "اشتباهات بزرگ" مرتكب شده است.

از جهت دیگر اگر به تاریخ سی و چهارسال اخیر تشکیل سازمانهای مربوط به جریان دموکراتیک نوین از "رهانی"، "ساما"، "پیکار"، "ساوو"، "دسته پیشو" و گروه‌های دیگر نظر اندازیم و همین سازمانهای متذکر را با اعضای آنها به لحاظ ماهیت خط ایدئولوژیک- سیاسی و نظرات و مواضع عملکردگران آنها مورد ارزیابی قرار دهیم؛ به هیچ صورت به این نتیجه نمی‌رسیم که بقول "سا" در آن زمان صدھا "کمونیست انقلابی" در دوسازمان "رهانی" و "ساما" وجود داشته اند! اگردر "ساما" و "رهانی" صدھا "کمونیست انقلابی" مسلح و غیر مسلح وجود می‌داشتند؛ آیا این "کمونیستهای انقلابی" حاضرمی شدند که بجای پیروزی انقلاب دموکراتیک نوین درجهت پیروزی انقلاب اسلامی و جمهوری اسلامی مبارزه مسلحانه کنند و در این راه جان خود را فداکنند! و یا به جای تشکیل حزب پرولتری انقلابی و تدارک جنگ انقلابی خلق به انجام کودتا- قیام و کودتای بالاحصار اقدام کنند و با تنظیمهای اسلامی "جبهه مبارزین مجاهد" را تشکیل دهند و یا مانند "ساما" (جبهه متحد ملی) با خط مشی جمهوری اسلامی تشکیل دهند و یا بعد از "شهادت" مجید، پرتوکول تسلیمی با دولت مزدور خلقی پرچمیها و سوسیال امپریالیستهای اشغالگر امضاء کنند و یا صدھا "کمونیست انقلابی" رادرچوکات ارتش ملیشه ای مزدور دشمنان عمدۀ خلق و میهن در آورند و یا در شعبات خاد مامور شوند و یا کدرهای "ساما" مانند موسوی در غند سنگین مامور سازماندهی ارتش ملیشه ای شوند؟ آیا " کمونیستهای انقلابی" هیئتی به دربار رویزیونیستهای چینی می‌فرستادند؟ آیا مانند رهبری "ساوو" حاضرمی شدند که از یک طرف با سرکرده یکی از گروه‌های رویزیونیست روسی طرح مبارزه مشترک درجهت تبلیغ

وترویج "سوسیالیسم علمی" بریزند و از طرف دیگر برای جلب کمک به سفارت دولت رویزیونیستی و ضدانقلابی چین مراجعه کنند؟ آیا کمونیستهای انقلابی مانند تعدادی از کردهای مرکزی و اعضای "سازمان پیکاربرای نجات افغانستان" در زندان بیانی چنان سند ننگین تسلیمی به دولت مزدور، امضاء می کردند؟ یا مانند چند تن دیگر آنها سلاح سازمان را می فروختند و به غرب (امریکا) فرار می کردند؛ یا مانند عده ای دیگری از این سازمان منافع شخصی و راه سرمایه دارشدن و ثروت اندوزی را از طریق "ان جی او" داری بر (اصولیت انقلابی پرولتری) ترجیح می دادند؟ که هرگز نه! همچنین موارد دیگری از انحرافات اپورتونیستی و رویزیونیستی و تسلیم طلبانه که در سازمانهای مختلف جنبش چپ منسوب به جریان دموکراتیک نوین وجود داشته و ضربات جبران ناپذیری بر جنبش انقلابی پرولتری کشور طی چهل سال اخیر وارد کرده اند. در حالیکه قبل از همه مشکل عمدۀ در جنبش کمونیستی انقلابی (م- ل- م) کشور طی چهل سال همین کمبود تعداد کمونیستهای واقعاً انقلابی و وجود انحرافات گوناگون اپورتونیستی و رویزیونیستی و تسلیم طلبی در جنبش انقلابی پرولتری کشور بوده است. ورنه طی این مدت شرایط عینی در کشور در سطح بالای مساعد بوده و هست و توده های خلق ما در زیر چکمه های خونین سوسیال امپریالیستها و امپریالیستها و مرجعین رنگارنگ نوکر آنها قرار داشته و عذاب کشیده و می کشند.

در همه انقلابات پرولتری جهان (غیر از دوران کوتاه مدت انقلاب کمون پاریس) از انقلاب اکتوبر سال 1917 در روسیه، انقلابات دموکراتیک توده ای، انقلاب دموکراتیک نوین در چین و انقلاب کبیر فرنگی پرولتاریائی در چین، مبارزات توده های خلق تحت رهبری احزاب کمونیست انقلابی قرار داشته اند که در رهبری آنها کمونیستهای واقعاً انقلابی بوده اند. اگر معیار این باشد که به هر بورژوا دموکرات

"انقلابی" و یا به هر خرد بورژوائی "انقلابی"، کمونیست انقلابی خطاب شود به یقین که وضعیت جنبش انقلابی پرولتری کشور از این هم زارترخواهد بود. در اینجا باید تذکر داد که در جنبش چپ منسوب به جریان دموکراتیک نوین در سال 1357 وبعد از آن تشکلات چندی در ظاهر بنام سازمانهای "انقلابی پرولتری" تشکیل شدند که متأسفانه با تقاوتهای چندی تقریباً همه ای آنها براساس همین ارزیابیهای غیرواقعی و با معیارهای غیرلینینی و غیرپرولتری عضوگیری کردند و نتایج فاجعه بار آنها راهم طی حدود چهاردهه مشاهده کرده ایم. ارزیابی و قضاؤت "سا" درباره کیفیت و کمیت جنبش انقلابی پرولتری کشور و دیگر مسایل و قضایا مربوط به این جنبش، هرگز قضاؤت یک کمونیست انقلابی واقعی نیست. یک سازمان مدعی "م-ل-ا" هیچگاهی به چنین مبالغه گوئیها و مغلطه ها منهمک نه شده و به قضایا و پدیده ها چنین ذهنیگرایانه و میکانیکی برخورد نمی کند.

آیا در همین اعلامیه، مواضع "سا" از "ساما-ادامه دهنگان" با ادعای انشعاب از رهایی "و ادعای" کمونیست انقلابی "بودن، از چه قرار است؟" "سا" اعلامیه ای "ساما-ادامه دهنگان" را در شرایط کنونی "راه و رسم ایدئولوژیک سازمانهای چپ انقلابی" ارزیابی می کند؛ "ساما-ادامه دهنگان" با تاریخ گشته اش که سخنگوی آن عنصری معلوم الحال و منحط مانند موسوی است. و یا اینکه "سا" نمی داند که نویسنده یا (نویسنده) کتاب "افغانستان الگوی دموکراسی امریکائی...." (که مروج ایده ها و افکار ارتجاعی پارلمان تاریستی و تسلیم طلبانه است) در تشکیل "ساما-ادامه دهنگان" چه موقعیتی دارد؟ آیا "سا" همین را "رسم ایدئولوژیک سازمانهای چپ انقلابی" می داند؟ در مرور دیگری "لله" هوادر "سازمان انقلابی افغانستان" در اعلامیه اش از مسوی ضد انقلاب، خادم امپریالیسم و ارتजاع که بشکل جنون آمیزی بر جنبش انقلابی پرولتری (م-ل-م) حمله می کند و به فعالین این جنبش

فحاشی می نماید، به دفاع برخاسته است که بدون تردید تائید این نظرات وی نیز می باشد. آیا چگونه ممکن است که بتوان موسوی را با چنین نظرات و موضع ضدانقلابی حتی یک "استقلال طلب و آزادیخواه" صادق توصیف کرد! ویا به سایت افغانستان "آزاد" توجه کنید. این سایت به تریبون دشنام و فحاشی، تخریبکاری و توطئه گری علیه جنبش انقلابی پرولتری (م-ل-م) کشور توسط موسوی و همپایه هایش مبدل شده است. ملاحظه می شود که مقوله های "استقلال و آزادی" از دید "سا" چنین مفهومی دارند. و انتشار اعلامیه مشترک با "ساما- ادامه دهنگان" نیز صحه گذاشتن برنظرات و موضع اپورتونیستی و رویزیونیستی گذشته و حال "ساما- ادامه دهنگان" بوده و یک موضع اپورتونیستی است.

نگاهی مختصر به چند مورد از کتاب "تاریخ، مبارزه طبقاتی" که توسط "سازمان انقلابی افغانستان" در زمستان (1390) منتشر شده است:

- در صفحه (43) این کتاب نوشته شده است که: "دکتر رحیم محمودی بعد از کودتای 7 ثور توسط جلادان حزب دموکراتیک خلق در کنار صدھا انقلابی دیگر شهید شد". توضیح: رفیق داکتر رحیم محمودی فقید عضو مرکزی "سازمان پیکاربرای نجات افغانستان" بود و بعد از اشغال کشور توسط سوسیال امپریالیستهای روسی و بقدرت رسیدن جناح پرچم از حزب مزدور "دموکراتیک خلق" جهت تداوی به هندوستان رفت و از آنجا به کشور جرمنی پناهندۀ شد و در همانجا درگذشت. اگر "سا" لازم می بیند در چاپ بعدی این کتاب آنرا تصحیح نماید.

- در صفحه (84) میخوانیم: "از 1949 تا 1980 که کمونیستها بر چین حاکم بودند، این مسلمانان (منظور مسلمانان ایالت سینکیانگ چین است) با کمال رضائیت در این کشور سوسیالیستی زندگی می کردند از زندگی شان کاملاً راضی بودند...". توضیح: در حالیکه برخلاف، واقعیت اینست که بعد از وفات رفیق مائوتسه دون

در سال 1976 و اقدام ضد انقلابی، کودتای رویزیونیستهای "سه جهانی" و زندانی کردن چهار تن از کمونیستهای انقلابی نزدیک به رفیق مائوتسه دون و تقصیه حزب دولت، ارتضی و نهادهای توده ای از وجود کمونیستهای انقلابی و نابودی همه دست آوردهای انقلابی کبیر فرهنگی پرولتاریائی؛ دیگر در چین نه صحبت از دیکتاتوری پرولتاریا بود و نه هم از سوییالیسم. و باند مرتد رویزیونیست هو اکوفینگ و دینگ سیائوپین، چین را به جاده سرمایه داری قراردادند و امروز کشور چین منحیث یک کشور سرمایه داری (سوییال - امپریالیستی) به استثمار و ستم خلق چین و خلفهای تحت ستم جهان در آسیا، افریقا و امریکای لاتین و سایر زحمتکشان جهان ادامه می دهد. این تحلیل و ارزیابی "ساا" از دولت رویزیونیستی چین در ماهیت اش یک انحراف اپورتونیستی است.

- در صفحه (84) می خوانیم: "... آلبانی که 73 درصد ساکنان آن را مسلمانان تشکیل می دادند، مدت (40) سال زیر هبری حزب کمونیست (حزب کار) آن کشور زندگی کرده اند...". توضیح: با این گفته "ساا" آلبانی را تا سال (1985) کشوری می داند که حزب کمونیست برآن حاکم بوده است. در حالیکه بعد از سال (1979) که انور خوجه و حزب کمونیست (حزب کار) آلبانی با حمله اپورتونیستی به انقلاب چین و شخص رفیق مائوتسه دون به پرتگاه دگمار و بزوئیسم سقوط کردند؛ دیگر در آلبانی نه حزب کمونیست وجود نداشت و نه هم سوییالیسم. با این محاسبه فهمیده می شود که "ساا" آلبانی را تا سال (1985) کشوری میداند که در آن حزب کمونیست در قدرت بوده است. لذا این مورد نیاز جمله دیدگاه ها و مواضع اپورتونیستی "ساا" بشمار می رود.

- در صفحه (123) می خوانیم: "جنگ آن روزها (منظور "ساا" جنگ مردم افغانستان علیه سوییال امپریالیستهای روسی و رژیم مزدور آن است) با جنگ

وتجاوز امروزی فرقی نداشت که اگر امروز نباید در جنگ غیر عادلانه کنونی شرکت کرد، در آن وقت نیز باید به جنگ غیر عادلانه نه گفته می شد و وظایفی که امروز سازمانهای انقلابی پیش می برند، در آن وقت نیز پیش می برند. جان کنی سازمانهای انقلابی واژدست رفتن بیش از 500 انقلابی شعله ای در آن جنگ، جز خدمت به اخوان جنایتکار و اربابان امپریالیستی شان چیز دیگری نبود، نتیجه ای که در عمل شاهدش بودیم".

توضیح: از همان ابتدا رویزیونیستهای خروشچفی در افغانستان و سراسر جهان قیامهای خودجوش و جنگ مردم افغانستان علیه رژیم مزدور خلقی پرچمی ها و سوسیال-امپریالیسم شوروی را "ناحق و حرکتی ارجاعی" علیه "رژیم متفرقی" حزب دموکراتیک خلق و "کمکهای انترناسیونالیستی" اتحاد شوروی و بلوك تحت شرق تحت رهبری آن ارزیابی می کردند. همچنین قماشهاي دیگر از اپورتونیستها و دگمارویزیونیستها با سفسطه گوئی، جنگ و مقاومت سراسری مردم افغانستان علیه سوسیال امپریالیسم شوروی و رژیم مزدور آنرا، "کشمکشی" بین دولوک امپریالیستی و سوسیال امپریالیستی به سردمداری دوابرقدرت امریکا و شوروی و گروه ها و نیروهای ارجاعی مزدور آنها" می دانستند. این نظر انکار از واقعیت های عینی مقاومت های سراسری مردم افغانستان علیه اشغالگران روسی و رژیم مزدور آن است که برای حصول استقلال میهن شان از اشغال نظامی و سلطه استعماری سوسیال امپریالیسم شوروی و رژیم وحشی و ضد مردمی و جنایتکار و مزدور آنرا پیش برند. این نظر و موقف در ماهیت یک نظر انقیاد پسندانه و تسلیم طلبانه است. در حالیکه خلاف این ارجیف اگر آن زمان مقاومت و مبارزه و فدایکاریها و قربانیهای خلق های افغانستان علیه اشغالگران روسی و رژیم مزدور آنها نبود؛ گروه های ارجاعی اسلامی باتمام کمکهای تسليحاتی و مالی و مساعدتها و حمایت های سیاسی

قدرت‌های امپریالیستی و دولتهای ارتجاعی پاکستان و ایران و عربستان با دسته‌های مسلح خصوصی شان به هیچ صورت ممکن نبود که بتوانند شکست نظامی را برارتش مت加وزروسی وارتش و دستگاه پولیس مخفی رژیم مزدورتحمیل کنند. نیروی عمدۀ وتعینن کننده در آن جنگ و مقاومت توده‌های مردم بودند که جنگ را بتدًا بصورت خود جوش آغازکرده بودند و بالحساس عالی وطن دوستی و روحیه آزادی خواهانه آنرا به پیش می‌برند و بیدریغانه فدایی کردن و صدّها هزار تن شان در این راه قربانی شدند.

از طرفی هم با آغاز قیامها و شورش‌های خودبخودی توده‌های خلق علیه رژیم مزدور و بعد علیه قوای نظامی اشغالگران روسی، سازمانها، گروه‌ها و افراد انقلابی و مترقبی و آزادیخواه کشور در کنار توده‌های مردم در جنگ مقاومت ملی شرکت کردند. سازمانهای منسوب به جریان دموکراتیک نوین علاوه بر مبارزه سیاسی- ایدئولوژیک، مبارزه نظامی راعلیه رویزیونیست‌های جناحیت‌کار حاکم و باداران روسی آنها به پیش برندند. این گروه‌ها با تشکیل جبهات جنگ دردهات و تشکیل گروه‌های چریکی در شهرهای مختلف کشور علیه اشغالگران روسی و رژیم مزدور مسلح‌انه مبارزه کردند و این مبارزه را برای مدت پنج سال ادامه دادند. ولی با گسترش تسلط گروه‌های ارتجاعی اسلامی نوکرا امپریالیست‌های غربی و دولتهای ارتجاعی منطقه بر جبهات جنگ مردم ماوبا دریافت سلاح و پول فراوان از حامیان امپریالیست و ارتجاعی شان و با استفاده از تبلیغات گسترده امپریالیست‌های غربی و دولتهای ارتجاعی مبنی بر "کمونیست خواندن" سوسيال فاشیست‌های روسی و رژیم مزدور خلقی پرچمیها و جنایات سهمگین آنها علیه خلق در بند افغانستان که زیرنام "سوسياليسم و کمونیسم" انجام می‌دادند؛ در ابتدا تبلیغات وسیع را در جبهات جنگ و در روستاها علیه نیروهای منسوب به جنبش چپ کشور انجام دادند و بعد

حملات جنایتکارانه را علیه این نیروها آغاز کردند و صدها تن از(شعله ای) ها را در جبهات جنگ بقتل رساندند و یا در پاکستان ترور کردند تاکه این نیروها مجبور به عقب نشینی از جبهات جنگ شوند. البته این یگانه عامل در شکست و عقب نشینی این نیروها در جنگ میهند نبود؛ بلکه فکتورهای درونی این سازمانها وضعف جنبش انقلابی و متفرقی کشور در این شکستها بیشتر نقش بازی کردند، که عده ترین آنها عدم موجودیت یک حزب انقلابی پرولتری نیرومند وضعف جنبش انقلابی پرولتری بود که در آن شرایط این آمادگی لازم را نداشت تا قیامهای خودجوش توده های خلق راسمنده کند و مبارزه مسلحه(جنگ مقاومت ملی) آنها را هبری نموده و در درازمدت بتواند آنرا به یک جنگ انقلابی خلق تکامل دهد. گرچه بعد از وقوع کودتای ننگین ثور در سال 1357 فعالیتها و تلاشهای زیادی از جانب نیروهای منسوب به جریان دموکراتیک نوین درجهت ایجاد یک سازمان(حزب) انقلابی پرولتری صورت گرفت؛ اما موجودیت انحرافات ایدئولوژیک - سیاسی مختلف موجب گردید که حزب انقلابی پرولتری واحدی تشکیل نگردد. در حالیکه کتله های وسیعی از روشنفکران منسوب به جریان دو مکراتیک نوین(شعله ایها) اکثر آبار و حیه و احساسات انقلابی و عطش فراوان به مبارزه همه جانبیه علیه اشغالگران روسی و رژیم مزدور حاضر به هرگونه فدایکاری در مبارزه بودند و تاجیی هم فدایکاری کردند و قربانیها دادند؛ اما برای پیش رد جنگ میهندی در آن شرایط درجهت طرد سلطه استعماری سوسیال امپریالیسم "شوری" و دولت مزدور آن و تکامل جنگ مقاومت ملی به جنگ انقلابی خلق درجهت سرنگونی فنڈالیزم و بورژوازی بوروکرات کپرادروروکلا سلطه امپریالیسم از کشور و پیروزی انقلاب دموکراتیک نوین ضرورت به سلاح عده انقلاب یعنی موجودیت حزب انقلابی پرولتری با خط روشن انقلابی(مارکسیستی- لینینیستی-)

مائلیستی) بود. چون در آن شرایط اکثریت این سازمانها خطوط روش انقلابی بر مبنای (م- ل- ا) نداشتند؛ لذا در پروسه پرانتیک مبارزاتی بیش از قبل دچار انحرافات گوناگون اپورتونیستی و رویزیونیستی و تسليم طبایه شدند که هرچه بیشتر جنبش انقلابی کشور را تضعیف کرد. از جهت دیگر در سطح جهانی آخرین پایگاه انقلاب جهانی در چین توسط رویزیونیستهای "سه جهانی" سقوط داده شده بود و حمایت و پشتیبانی بین المللی منحیث شرط خارجی برای پیروزی جنبش انقلابی پرولتری کشور وجود نداشت.

با در نظر داشت مختصر فوق جنگ مسلحه افغانستان علیه رژیم مزدور خلقی پرچمیها و اشغالگران سوسیال امپریالیست روسی، ماهیتاً مقاومتی بود عادلانه و برق که برای دفاع از استقلال و آزادی میهن شان به پیش می بردن. این جنگ مقاومت دارای خصلت ضد استعماری و امپریالیستی و آزادیخواهانه بود و از جمله جنگهای استقلال طبایه خلقهای جهان علیه استعمار و امپریالیسم بخاطر آزادی ملی بود. همانقدر که جنگ مردم ما در آن زمان و بعداً از جانب اشغالگران روسی و رژیم مزدور خلقی پرچمیها و هم فکران بین المللی آنها و دیگر قماشیان اپورتونیستی و رویزیونیستی، "غیر عادلانه" خوانده می شد؛ بر عکس از دید تمام نیروهای متفرقی و انقلابی جهان جنگی عادلانه و برق ارزیابی گردید. و رهبری ارجاعی تحمیلی بر آن جنگ خصلت آزادی خواهانه و عادلانه آنرا نمی زداید. زیرا در جنگهای که بخاطر حصول استقلال و آزادی ملی از جانب توده های خلق و ملل اسیر علیه استعمار و امپریالیسم صورت می گیرد، رهبری پرولتری در آنها قید نه شده است. و یا برای عادلانه بودن این نوع جنگها رهبری انقلابی شرط نیست و همیشه روی خصلت عادلانه بودن این گونه جنگها تأکیده شده است زیرا که درجهت طرد یوگ استعمار و سلطه امپریالیسم صورت می گیرد و آنرا مورد ضربت قرار می دهد. البته

ماهیت رژیمی که بعد از طرد سلطه استعماری امپریالیسم و کسب استقلال سیاسی کشور تشکیل می شود مربوط به سیاستی است که جنگ را رهبری می کند. که در صورت نبود رهبری انقلابی و متفرقی رهبری آن بدست طبقات و نیروهای ارجاعی می افتد. چنانکه جنگ مقاومت مردم افغانستان تحت رهبری نیروهای ارجاعی اسلامی مزدور امپریالیستهای غربی قرار گرفت و به شکست کشانده شد.

"مارکس و انگلیس استوارانه از مبارزات ملل ستمدیده و توده های مردم در مناطق مستعمراتی که در معرض این شکل از استعمار سرمایه داری بودند، از جمله مبارزات مردم ایرلند، شورش های توده ای در نقاطی از جهان مانند هند، ایران و چین..." دفاع کردند. همچنین لینین در کنگره دوم کمیترن بر "... نیاز پشتیبانی کامل وجود جهد در پیشبرد جنگهای رهایی خش ملی در مستعمرات توسط کمونیستها و از طرف دیگر بر روی نیاز به حفظ استقلال کمونیستها و تقویت نیروهای انقلابی در این گونه جنبش های رهایی خش ملی تاکید ورزید". مأتوتسه دون می گوید: "ما کمونیستها نه تنها با جنگهای عادلانه مخالفت نداریم ، بلکه در آنها فعالانه شرکت می کنیم" (صفحه 223 جلد دوم آثار منتخب). در قیام های توده ای سال های (1857-1859) در هند که اربابان فئودال رهبری آن ها در دست داشتند و وقتی دولت وارتش بریتانیا امتیازاتی به فئودالها داد خود را از قیام کنار کشیدند. ملاحظه می شود که رهبری و عمل تسلیم طلبانه و خیانتها آنها به قیام های مردم هند علیه استعمارگران انگلیسی، ازوجهه عادلانه این قیامها نمی کاهد. این قیام ها علیه استعمارگران انگلیسی، همدردی عمیق مارکس و انگلیس را برانگیخت و آنها با حرارت به حمایت از قیام کنندگان برخاستند. مارکس در نامه جنوری سال (1858) به انگلیس خاطرنشان ساخت که این قیام به پیروزی پرولتاریا کمک خواهد کرد (مسئله ملی و مستعمرات) لینین می گوید: "لازم است جنبه انقلابی نهضت ملی در شرایط

فشار امپریالیسم بهیچ وجه این نیست که عناصر پرولتاریائی در نهضت وجود داشته و نهضت دارای برنامه جمهوری خواهانه و یا مکنی بردموکراسی باشد" (جزوه مسئله ملی). همچنین با وجود غصب رهبری انقلاب سیاسی خلقهای ایران در سال 1357 توسط خمینی جlad و باند اوکسی گفته نمی‌تواند که آن جنبش متفرق خلقهای ایران برحق و عادلانه نبود. آیا مبارزات مسلحانه خلق چیزی علیه امپریالیسم فدراسیون روسیه را درده نود میلادی با خاطرماهیت رهبری آن(گروه‌های اسلامی) که در سال 1996 به تسلیمی و شکست انجامید، می‌توان ناعادلانه خواند؟ که نه! همچنین مبارزات قهرمانانه خلقهای هند و چین از جمله خلق ویتنام که علی الرغم خیانت رویزیونیستی تمام و کمال رهبران و یتنام امروز کماکان ارزش عظیم خود را حفظ کرده است. بادر نظر داشت ملاحظات فوق نظر "ساا" "غیر عادلانه" خواندن جنگ مقاومت ملی خلق افغانستان علیه سوسیال امپریالیسم شوروی و رژیم مردور آن یک نظر و موضع کاملاً اپور تونیستی و تسلیم طلبانه است.

اما در رابطه به مقایسه ای اشغال نظامی و تسلط استعماری سوسیال امپریالیسم روسی در سال 1358 خورشیدی و اشغال نظامی و تسلط استعماری امپریالیسم امریکا و ناتو در سال 2001 میلادی، هردو با شیوه‌ها و اشکال متفاوت در ماهیت تفاوتی ندارند، هردو اشغال نظامی و تسلط استعماری اند؛ لیکن در آن زمان توده‌های خلق افغانستان بطور خودجوش علیه دولت خلقی پرچمیها و ارتش متجاوز و اشغالگر روسی و تسلط استعماری آن، قیام کردند و مبارزه مسلحانه را به شکل جنگ‌های چریکی علیه ارتش اشغالگر روسی و ارتش رژیم مزدور آن به پیش برند و در عدم آمادگی و توان نیروهای انقلابی و متفرقی کشور در رهبری این جنگ مقاومت ملی، نیروهای ارتجاعی اسلامی به کمک امپریالیستهای غربی و دولتهای ارتجاعی منطقه خود را بر جنگ مقاومت مردم ما تحمیل کرده و رهبری

آنرا درست گرفتند. اما در سال 2001 میلادی بنابر شرایط و عوامل مختلف ملی، بین المللی و منطقه ای توده های خلق علیه اشغالگران امریکائی و ناتو ظاهرآ قیام نکردند و به جنگهای گوریلائی روی نیاورند. ما طی این دوازده سال در نوشته های مختلف به تحلیل همه جانبی این موضوع پرداخته و درباره این عوامل به تفصیل صحبت کرده ایم. اگرچه طی دوازده سال اخیر توده های خلق افغانستان علیه اشغالگران امریکائی و ناتو دولت مزدورکرزی دست به قیام و شورش مسلحانه نزده اند؛ اما به اشکال مختلف از طریق مظاهرات و اعتراضات گسترشده نارضایی و نفرت و از جار خود را علیه ارتشهای اشغالگر (که وحشیانه به کشتار مردم ما دست میزند و شنیع ترین جنایات و تجاوزات را بر آنها رومی دارند) و علیه به مستعمره کشیدن کشورشان و تشکیل دولت دست نشانده کرزی (متشكل از خاین ترین وجایی ترین گروه های ارجاعی وطن فروش) ابراز کرده اند که توسط دولت مزدور و اشغالگران سرکوب شده اند. همچنین روحیه و احساسات ضد استعماری و ضد امپریالیستی در توده های خلق ما با قوت آن وجود دارد. اما در عمل دیده می شود که توده های مردم در جنگ گروه های طالبان و کلب الدین و حقانی علیه ارتشهای اشغالگر و دولت مزدور کرزی سهم نگرفته اند. دریک طرف این جنگ گروه های ارجاعی اسلامی منحیث نمایندگان طبقات فئو دال و کمپرادر قرار دارند که مستقیماً توسط دولت پاکستان کمک و هدایت نظامی و سیاسی می شوند و بعلاوه از کمکهای سایر دولتها و نهادهای ارجاعی و حتی برخی از کشورهای امپریالیستی برخوردار هستند و طرف دیگر این جنگ امپریالیستهای امریکائی و ناتو و متحدین آنها و دولت دست نشانده هستند. این گروه های ارجاعی در حال جنگ نیز بخشی از وابستگان و نوکران امپریالیسم بوده و هستند که توسط همین باداران امپریالیست شان از قدرت دولتی رانده شده اند و تلاش دارند تابا اعمال فشار نظامی بداران

سابق خودرا مجبور به امتحازدهی برای آنها سازند و به قدرت بازگردانده شوند. این جنگ از طرف امپریالیستهای اشغالگر زیرنام "جنگ علیه تروریزم بین المللی" و از طرف گروه‌های ارجاعی اسلامی بنام "جهاد- جنگ مقدس" به پیش برده می‌شود. جنگ این گروه‌های ارجاعی وحشی ضد مردم و ضد پیشرفت و ترقی فقط برای رسیدن به قدرت دولتی است. اینها به لحاظ خصلت طبقاتی و ماهیت ایدئولوژیک- سیاسی تا مغزاً استخوان ارجاعی عقبگرا و فرون وسطائی اند و هیچ برنامه‌ای برای استقلال کشور و آزادی مردم و حق تعیین سرنوشت سیاسی شان ندارند. این گروه‌ها ده سال است که مانند ارتشهای اشغالگر و حشیانه به کشتار خلق ما مشغول اند؛ اینها یکبار برای خلق ما امتحان پس داده اند. این گروه‌های ارجاعی مزدور از روحیه ضد استعماری و احساسات آزادی خواهانه توده‌های خلق علیه اشغالگران امریکائی و اروپائی و متعدد آنها بنفع شان بهره می‌گیرند. این گروه‌ها طی ده سال نتوانسته اند توده‌های مردم را مقاعد کنند که علیه اشغالگران امریکائی و ناتو و دولت مزدور درجهت تحقق اهداف آنها وارد جنگ شوند.

از جانب دیگر نیروهای انقلابی و مترقبی کشورهم به لحاظ ایدئولوژیک- سیاسی و تشکیلاتی این توان و آمادگی را پیدا نکرده اند که حزب سیاسی انقلابی خود را تشکیل دهند، هسته‌های ارتش توده ای انقلابی را اساس بگذارند و جبهه متحد ملی را از تمام نیروهای واقعاً مترقبی و دموکرات ضد امپریالیست و ضد ارجاع در اتحاد با کارگران و دهقان تهییدست تشکیل کنند و جنگ مقاومت ملی را علیه اشغالگران امریکائی و ناتو و دولت مزدور آن آغاز کنند و بعد از طرد سلطه استعماری امپریالیسم امریکا و ناتو و سرنگونی دولت مزدور آنرا به جنگ انقلابی خلق تکامل دهند.

در صفحه(221) چنین می خوانیم: "سازمانهای چپ یا بازماندگان شعله جاوید که مشهورترین آنها ساما، رهائی و حزب کمونیست(مائویست) بودند، موضع‌گیریهای مختلفی داشتند، حزب کمونیست(مائویست) این تهاجم را اشغال نامید و شعار "جنگ خلق" علیه اشغال را سرداد؛....".

"سا" در اینجا از موجودیت "سازمان پیکاربرای نجات افغانستان(اصولیت انقلابی پرولتری)" و یا "گروه پیکاربرای نجات مردم افغانستان(م- ل- م-)" یک قلم انکارکرده است. اینکه "سا" درباره سازمان پیکاربرای نجات افغانستان(اصولیت انقلابی پرولتری) و یا گروه پیکاربرای نجات مردم افغانستان(م- ل- م) چگونه فکرمی کند به خود آنها مربوط است؛ ولی این تشكل در جنبش انقلابی پرولتری (م- ل- ا یا م- ل- م) وجود داشته است و کیفیت و کمیت مبارزات انقلابی آن در عرصه مبارزه ملی و طبقاتی و همچنین در عرصه جنبش انقلابی پرولتری کشور و در سطح جنبش بین المللی کمونیستی در مبارزه ایدئولوژیک- سیاسی علیه انواع اپرتونیسم و رویزیونیسم هم معلوم و مشخص است و اسناد آن در جنبش انقلابی پرولتری کشور گویای این واقعیت است. ولی "سا" این حقیقت را انکارکرده است. و این امر در ماهیت یک نفی عقده مندانه و خصمانه است که از دیدگاه اپرتونیستی صورت گرفته است. "سا" که با ادعای "مارکسیست- لینینیست" اندیشه مائوتسه دون" تاریخ نوشته است؛ نباید از وجود چنین حقیقی انکار می کرد. معلوم می شود که تعصّب خرد بورژوازی و اپرتونیسم آنقدر برآذهان این آقایان تسلط دارد که از واقعیت یک تشكل زنده و پویا در جنبش انقلابی پرولتری کشور انکارکرده اند. به هر صورت تاریخ واقعی و حقیقی جنبش انقلابی پرولتری کشور اکمونیستهای انقلابی و پرولتاریا و توده های خلق آگاه مینویسند. و اگر "سا" و همسنخان آن هزار بار از موجودیت "گروه پیکاربرای نجات مردم افغانستان(م- ل- م)

انکار نمایند؛ کوچکترین خالی بر هویت و تاریخ مبارزاتی آن وارد نمی شود. این شیوه تاریخ نگاری بی شباهت به شیوه تاریخ نگاری طبقات حاکم ارجاعی نیست که سعی می کردند و می کنند تا تاریخ را زدیدگاه طبقاتی خود و بر حسب منافع و مصالح طبقه خود بنویسند و مبارزات طبقاتی، فعالیتها و مبارزات تولیدی و دست آوردها و تجارب علمی، فرهنگی، هنری و فنی توده های خلق را انکار و یا آنها را به اشکال مختلف مسخ می کنند.

"ساا" در سند کنگره دوم اش بتاریخ (ماه قوس 1391) بخش پنجم تحت عنوان "جنبش انقلابی انترناسیونالیستی (جا)" چنین ابراز نظر می کند: "اندیشه مائوتسه دون تو سط حزب کمونیست پیرو بکار برده شد و بعد مائوئیسم و بعد (مارکسیسم-لنینیسم-مائوئیسم-اندیشه گونزالو) و سرانجام مارکسیسم-لنینیسم-مائوئیسم-اندیشه گونزالو (عمدتاً اندیشه گونزالو) پذیرفته شد؛ همچنین از طرف حزب کمونیست انقلابی امریکا "اندیشه مائوتسه دون بکار برده شد و بعد "مائوئیسم" را بکار برد. "ساا" ادامه می دهد: این وضعیت به خوبی نشان می دهد که استفاده از "مائوئیسم" بجای اندیشه مائوتسه دون از طرف اعضای "جا" نه از یک پراتیک؛ بلکه از اثرگذاری حزبی نشأت کرده که "اندیشه گونزالو" و عمدتاً اندیشه گونزالورا پذیرفته است. این همه "مائوئیسم" گفتن نشان می دهد که کاربران عمدتاً آن چگونه راه را برای "اندیشه"، "راه" و "سترنیون" باز کرده و شاید هم روزی در کنار آن "گونزالیزم" نیز جایه باشود....".

"ساا" درباره این مسئله مهم ایدئولوژیکی در جنبش انقلابی انترناسیونالیستی و در جنبش کمونیستی بین المللی در آن زمان و اکنون، یعنی اینکه "مائوئیسم" مرحله تکامل یافته تر "اندیشه مائوتسه دون" است؛ می خواهد با این گونه برخورد های میکانیکی و ساده انگارانه و سفسطه بافی او لاکیفیت تکاملی انقلابی و اهمیت جهان

شمول اصطلاح "مائوئیسم" را ناچیز جلوه دهد و ثانیاً با این استدلال واهی که چون حزب کمونیست پیروکه از اعضای مهم "جا" بوده است بجای اندیشه مائوتسه دون" مائوئیسم" را پذیرفت و در کنار آن "اندیشه گونزالو" را بکابربرد و به همین صورت مدعی است که حزب کمونیست انقلابی امریکا با "هزموئیسم" ای که طی بیست و پنج سال در "جا" اعمال کرده است، با پذیرش "مائوئیسم" بجای "اندیشه مائوتسه دون" گویا راه را برای "ستنتیزنوین" باب آواکیان بازکرده است و به همین صورت پذیرش "مائوئیسم" از جانب حزب کمونیست نپال (مائوئیست) که راه را برای "راه پراچندا" بازکرد! صرف نظر از این برخورد غیر علمی و بیگانه با دیالکتیک ماتریالیستی "سا" نسبت به یک موضوع مهم جنبش کمونیستی بین المللی که غنا و تکامل علم انقلاب پرولتاریای جهان مطرح است و احباب، سازمانها و گروه‌های که خط ایدئولوژیک- سیاسی آنها را "م-ل-ا" تشکیل میداد؛ چه آنهایی که عضو "جا" بودند و چه آنهایی که عضور سیاسی "جا" نبودند؛ با تداوم مبارزه انقلابی و بادرک علمی و دیالکتیکی عمیق تروهمه جانبه تراز خدمات جاودان مائوتسه دون به علم انقلاب پرولتری، "مائوئیسم" را مرحله تکامل یافته تر "اندیشه مائوتسه دون" دانسته و خدمات مائوتسه دون را همتراز با خدمات مارکس ولنین به علم انقلاب پرولتری پذیرفته اند. "مائوئیسم" بیان واقعی تکامل یافته اندیشه مائوتسه دون است و آنرا تسلط (اندیشه جهانی) ارتقای ماهیت و حیثیت بخشید. اینکه "سا" می‌گوید: استفاده از "مائوئیسم" بجای اندیشه مائوتسه دون "نه از یک پراتیک بلکه از اثرگذاری کدام حزب نشأت کرده است؟" غیر واقعی و نادرست است. زیرا اندیشه مائوتسه دون در پراتیک انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریائی تحت رهبری رفیق مائوتسه دون غنای بیشتری یافت و پراتیک مبارزاتی کمونیستهای انقلابی جهان این امر را ثابت ساخت که "مائوئیسم" هم سطح وهم وزن مارکسیسم- لنینیسم است. با کشف تنوری "ادامه

انقلاب تحت دیکتاتوری پرولتاریا" توسط مائوتسه دون و برپائی انقلاب کبیرفرهنگی پرولتاریائی در حقیقت ایدئولوژی پرولتاریاجهش کیفی کردو در مارکسیسم-لنینیسم مرحله تکاملی جدیدی، یعنی "مارکسیسم-لنینیسم-مائوئیسم" به ظهور رسید.

"سا" استدلال می کند که چون "جا" در برنامه اش گفته است که: "ما تأکید می کنیم که اندیشه مائوتسه دون مرحله نوینی از تکامل مارکسیسم-لنینیسم است. بدون دفاع از مارکسیسم-لنینیسم- اندیشه مائوتسه دون و پایه قراردادن آن، غلبه بر روی زیبونیسم و ارتقای به طور عموم ناممکن است." پس نیاز به استفاده از اصطلاح "مائوئیسم" چیست؟ از این گفته "سا" چنین بر می آید که چون "جا" در بیانیه اش در سال 1984 چنین موضوعی را پذیرفته است؛ لذا دیگر هیچ حزب و سازمانی در جنبش بین المللی کمونیستی نمی تواند درباره اهمیت علمی و انقلابی خدمات جاودان مائوتسه دون به علم انقلاب پرولتاری و تکامل کیفی آن تحقیق و تفحص بیشتر کرده و اندیشه مائوتسه دون را در مقام علمی و انقلابی در خور آن، "مائوئیسم" قرار دهد. احزاب کمونیست انقلابی عضو "جا" خاصتاً حزب کمونیست پیرو در همان زمان درباره خدمات جاودان مائوتسه دون به علم انقلاب پرولتاری مطالعه و تحقیق گسترش دادند. همچنین در بیانیه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی در سال (1991) میلادی چنین آمده است: "لنین گفت: " فقط کسی مارکسیست است که قبول مبارزه طبقاتی را به قبول دیکتاتوری پرولتاریا ارتقاء دهد". لیکن در در پر تودروس و پیشرفت‌های گرانبهای حاصله از انقلاب کبیرفرهنگی پرولتاریایی تحت رهبری مائوتسه دون معیاری که لنین ارائه کرد عمیق تر شده است. اینک می توان گفت فقط کسی مارکسیست است که نه فقط قبول مبارزه طبقاتی را به قبول دیکتاتوری پرولتاریا ارتقاء دهد بلکه موجودیت عینی طبقات، تضادهای

آنتاگونیستی طبقاتی و ادامه مبارزه انقلابی تحت دیکتاتوری پرولتاریا در سراسر دوره سوسیالیسم تا کمونیسم را قبول می کند. همان گونه که مأوثسه دون با قدرت بیان داشت" نا روشنی درمورد این مسئله رویزیونیسم است. همچنین در جلسه وسیع جنبش انقلابی انترناسیونالیستی بتاریخ(26 دسمبر1993) سند"زنده باد مارکسیسم- لینینیسم- مأوثیسم!" به تصویب رسیده و چنین بیان کرده است:" مأوثسه دون در زمینه یک رشته مسائل حیاتی انقلاب، تزهای بسیاری را به دقت تدوین کرد. اما مأوثیسم فقط جمع جبری خدمات عظیم مأوثنیست. بلکه تکامل فرآگیر و همه جانبه مارکسیسم- لینینیسم به مرحله جدید و عالی تراست. مارکسیسم- لینینیسم- مأوثیسم یک کل واحد است: از مارکسیسم به مارکسیسم- لینینیسم و سپس به مارکسیسم- لینینیسم- مأوثیسم. این کارتوسط کارل مارکس، ولا دیمیرایلیچ لینین و مأوثسه دون برپایه تجربه مبارزه طبقاتی، مبارزه تولیدی و آزمونهای علمی پرولتاریا و نوع بشرانجام گشته است. مارکسیسم- لینینیسم- مأوثیسم ایدئولوژی علمی و زنده ای است که پیوسته تکامل می یابد و کابرداری جهانشمول دارد. بکاربست این ایدئولوژی در انجام انقلاب و نیز پیشرفت عمومی دانش بشر آنرا غنی می سازد. مارکسیسم- لینینیسم- مأوثیسم دشمن هرشکلی از رویزیونیسم و دگماتیسم است. این ایدئولوژی قدرتی عظیم دارد زیرا حقیقت است." اینکه "سا" پذیرش" اصطلاح"مأوثیسم" را زجانب احزاب کمونیست انقلابی در دوده هشتاد و نود میلادی و بعد از آن" ناشی از اثرگذاری فلان حزب" می داند، کاملاً نادرست و یک برخورد دگماتیستی و اپورتونیستی به این مسئله ای مهم و حیاتی در جنبش کمونیستی بین المللی است."سا" یا درک عمیق و درستی از خدمات جاودان مأوثسه دون به علم انقلاب پرولتاری ندارد و یا عامدانه زیرلفافه "قبول" اندیشه مأوثسه دون،

"مائوئیسم" و جنبش انقلابی پرولتری (مارکسیستی-لینینیستی-مائوئیستی) را تخریب می‌کند.

منابع استفاده شده:

- اسناد جنبش انقلابی پرولتری(م-ل-م) افغانستان
- اسناد سازمان پیکاربرای نجات افغانستان (اصولیت انقلابی پرولتری) یاگروه پیکاربرای نجات مردم افغانستان(م-ل-م)

11 اپریل 2013

(پولاد)

